

■ دانشگاه و مسائل جامعه

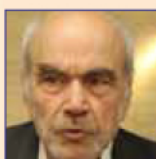
■ علوم انسانی هدایتگر جامعه

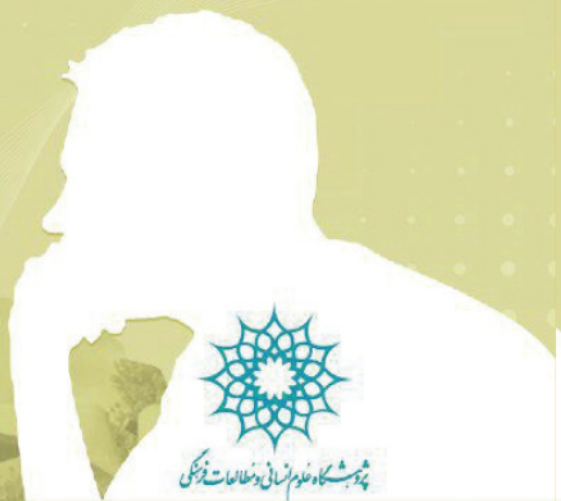
■ کار ویژه علوم انسانی در نگاه مدیران عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران

■ آسیب شناسی و نسبت پژوهش های علوم انسانی با جامعه

■ چند و چونی در علوم انسانی بومی

« فصلنامه تخصصی اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور |
|پیش شماره دوم و سوم | بهار و تابستان ۹۷ | ۱۶۰ صفحه | ۱۰۰۰۰ تومان |





پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دبیر خانه طرح اعتلا و ساماندهی علوم انسانی به مناسبت
چهلمین سال انقلاب شکوهمند اسلامی برگزار می نماید؛

بازخوانی تحلیلی چهاردهه علوم انسانی در ایران



تصاویر منتخب از جلسات کمیته علمی طرح جامع اعتلاء

صاحب امتیاز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر مسئول

دکتر یحیی فوزی

شورای سیاستگذاری

دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر غلامرضا اعوانی،
دکتر حسینعلی قبادی، دکتر علی اصغر مصلح، دکتر بهروز دری،
دکتر حمید تنکابنی، دکتر اشرف بروجرودی،
مهندس فرامرز حق شناس، دکتر سیدمحمد رحیم ربانی زاده،
دکتر یحیی فوزی، دکتر علیرضا ملایی توانی،
دکتر محمدسالار کسرابی، دکتر جان الله کریمی مطهر،
دکتر محمدرضا امیری طهرانی زاده، دکتر طاهره کمالی زاده،
دکتر خسرو قبادی، دکتر سیدمحسن علوی پور، دکتر فاطمه براتلو

شورای سردبیری

دکتر محمد منصور نژاد (دبیر شورا) دکتر مهدی معین زاده،
دکتر علیرضا ملایی توانی، دکتر عبدالرحمن حسینی فر،
دکتر فرهاد زیویار.

مدیران اجرایی

بهرنگ ذوالفقاری، فاطمه نعیمی

همکاران اجرایی

اعظم صادقیان، سیداحمد عسکری،
علیرضا خسروی فسایی، سعیده زندی

مدیر فنی و هنری

یوسف بهرخ

طراح جلد

اعظم صادقیان

عکس

شهرام اصغری، محسن باباخانی

نشانی مجازی

www.ihcs.ac.ir/tarheeatela

رایانامه

etela@ihcs.ac.ir

شماره تماس

۲۳۹ ۸۸۶۱۴۰۵۷ داخلی

نشانی فصلنامه

تهران بزرگراه کردستان - خیابان دکتر صادق آئینه‌وند
(۴۴ شرقی)، کوچه ۱۲ متری احداثی، پلاک ۶، ساختمان
فرهنگ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فهرست مطالب

چشم انداز جامعه، سازمان دانش و علوم انسانی در ایران

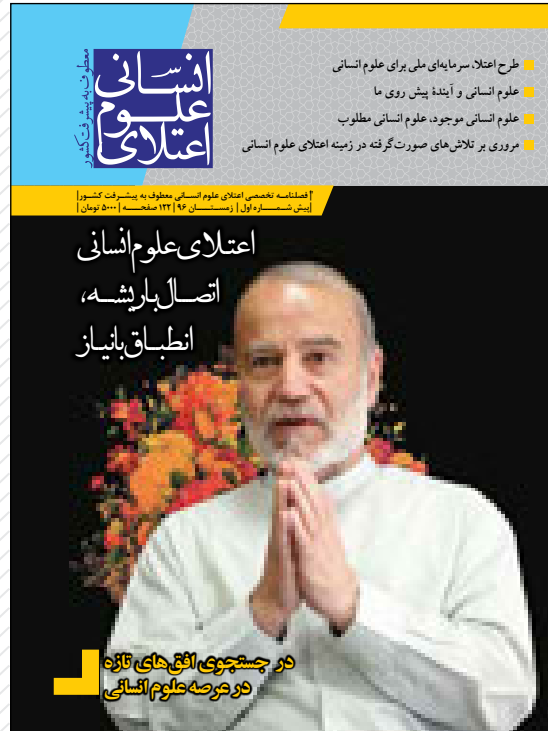
- چشم انداز جامعه، سازمان دانش و علوم انسانی در ایران / ۴
- ضرورت ارتباط مدیران با دانشگاه‌ها در حل مسائل کشور / ۶
- علوم انسانی هدایتگر جامعه / ۱۳

نگاه طرح جامع اعتلاء از نگاه دست اندرکاران

- کارویژه علوم انسانی در نگاه مدیران عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران / ۱۹
- اثربخشی اجتماعی علوم انسانی، دغدغه‌ای جهانی / ۲۲
- مقام متفاوت «اجرا» از «برنامه ریزی» / ۲۵
- گزارش اجرایی از مهمترین فعالیت‌های طرح جامع اعتلاء تا پایان اردیبهشت ۱۳۹۷ / ۲۸

گزارش نشست‌های پنجگانی و سخنرانی‌های طرح جامع اعتلاء

- علل و نحوه شکل‌گیری رشته روان‌شناسی در ایران / ۳۵
- زمینه تاریخی و فرهنگی تأسیس علم علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی در ایران / ۳۷



- ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی / ۴۰
- علوم انسانی به مثابه فهم معنای «واقعۀ» / ۴۴
- نسبت رویکرد نظری روش شناسی علوم انسانی با جامعه و اعتلای علوم انسانی / ۴۸

پروند و ویژه علوم انسانی و جامعه

- نگاهی به دو مجموعه سخنرانی و گفتگوهای علمی درباره جامعه و علوم انسانی / ۵۸
- توسعه تعامل علوم انسانی و جامعه: طرح مسالهای برای اندیشیدن / ۶۰
- نقش انجمن‌های علمی در گسترش علوم انسانی / ۶۶
- ضرورت معرفت شناسی علم الاجتماع / ۶۹
- نکاتی چند درباره ارتباط جامعه و علوم انسانی / ۷۳
- حکمای اسلامی و علوم انسانی / ۷۷
- نسبت پژوهش‌های علوم انسانی و جامعه / ۸۱
- آسیب شناسی ارتباط علوم انسانی با جامعه / ۸۵
- نسبت علوم انسانی و جامعه در ایران امروز: بایسته‌ها، موضوعات و چگونگی‌ها / ۸۸
- تحولات علوم اجتماعی و جامعه / ۹۲
- جامعه شناسی و مهار تغییر اقلیم / ۱۰۵
- چند و چونی در علوم انسانی بومی / ۱۱۸
- طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور در نگاه هیأت امناء پژوهشگاه / ۱۴۷

یاد

- توانایی کم نظیر در ظرفیت سازی، اعتماد سازی و خلق سرمایه اجتماعی در عرصه علوم انسانی کشور / ۱۵۱
- نیم نگاهی به شخصیت و یکی از آثار دکتر محمد امین قانع‌ی راد / ۱۵۷



چشم انداز

جامعه، سازمان
دانش و علوم انسانی
در ایران



در فاصله زمانی بین چاپ شماره نخست و دوم فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء، آراء و نظرات مهم و تأثیرگذاری از مسئولان عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران درباره فضای علمی کشور و از آن جمله وضعیت و کارآیی علوم انسانی در ایران، مسائل و چالش های پیش روی جامعه ایرانی و نقش و وظیفه دانشگاهیان طرح شد. از آنجایی ارکان، چشم انداز، اهداف و فعالیت های طرح جامع اعتلاء - که خود برآمده از اسناد بالادستی کشور و ناظر به مسائل روز جامعه ایرانی است - با بخش های اصلی این بیانات هم سو و منطبق است، به دلیل اهمیت این بیانات و تناسب آن با برنامه توسعه راهبردی پژوهشگاه و اهداف اجرای طرح جامع اعتلاء، فصلنامه بر آن شد بخش هایی از این رهنمودها و بیانات را در ابتدای این شماره بازنشر نماید.





ضرورت ارتباط مدیران با دانشگاه‌ها در حل مسائل کشور

در بیست و پنجمین روز از ماه مبارک رمضان، برابر با ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۹۷ به رسم چندین ساله، جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی کشور با مقام معظم رهبری (مدظله) دیدار داشتند. گزیده‌ای از بیانات مقام رهبری مرتبط با جایگاه نظام آموزش عالی و دانشگاه‌ها و همچنین ارتباط آن با مسائل روز جامعه ایران در قالب عنوان گذاری و طبقه بندی مقوله‌ها ارائه می شود.

خیلی زیاد است، این نشان می‌دهد که جامعه‌ی دانشگاهی یک حرکت پیش‌رونده‌ی فکری و انگیزه‌ای را در این سال‌ها انجام داده؛ امروز حرکت

نشانه‌های حرکت پیش‌رونده جامعه دانشگاهی کشور؛ وقتی مقایسه می‌کنم این جلسه‌ی امسال با برخی از جلسات مثلاً هفت هشت ده سال گذشته، تفاوت

۳) یک سیورورت دائمی در محیط دانشگاه؛ تحوّل مستمر و دائمی در محیط دانشگاه؛ علّت این است که اولاً همه‌ی نهادهای عالم احتیاج به تحوّل دارند، چون بشر در حال تحوّل، در حال پیشرفت و در حال حرکت است، بنابراین نهادهای بشری همه بایستی قدرت تحوّل دائمی در خودشان را ایجاد کنند و این برای آنها دغدغه باشد؛ ثانیاً دانشگاه ما بی‌رودریاستی غلط بنیان‌گذاری شده، از اوّل غلط بنیان‌گذاری شده؛ این معنایش این نیست که محیط دانشگاه محیط غلطی است یا محیط بدی است؛ نخیر، خوشبختانه دانشگاه ما فراورده‌های بسیار خوب داشته، اما این سیورورت لازم است.

چرایی ورود دانشگاه برای حل مسائل کشور:

هر کشوری مسائلی دارد؛ امروز هم ما مشکلاتی داریم، مسائلی داریم، فردا هم مشکلاتی خواهیم داشت و همه‌ی کشورهای دنیا، همه‌ی جوامع دنیا این‌جور هستند، مشکلاتی دارند که باید حل بشود؛ این مشکلات باید به‌صورت علمی حل بشود؛ اگر غیر عالمانه، غیر مدبرانه، بدون فکر و غیر خردمندانه وارد این مشکلات بشویم، حل نخواهد شد، مشکل پیچیده‌تر خواهد شد، استمرار پیدا خواهد کرد، تکثیر خواهد شد و افزایش پیدا خواهد کرد. بنابراین مشکلات بایستی عالمانه حل بشود. عالمان، دانشمندان؛ یعنی دانشگاہیان که از جمله‌ی عالمان کشور و بخش عمده‌ی عالمان کشورند (می‌توانند این کار را انجام دهند). بنابراین دانشگاه باید مسائل کشور را مسائل خودش بداند و دنبال حل آنها باشد.

مهمترین مسائل امروز کشور:

۱-۱) مسئله‌ی اقتصاد: بارها گفته میشود بعضی از شیوه‌های مدیریتی اقتصاد ما -آنچه عملاً دارد در

جامعه‌ی دانشگاهی، احساس جامعه‌ی دانشگاهی، انگیزه‌های جامعه‌ی دانشگاهی، اهتمام‌ها و احساس دردهای جامعه‌ی دانشگاهی از مثلاً ۱۰ یا ۱۵ سال پیش، بهتر شده است.

چرایی اهمیت دانشگاه‌ها:

دانشگاه یک مرکز بسیار مهم است. این را ما از روی باور عمیق و قلبی می‌گوییم و من استدلال دارم برای این مسئله: زیرا یکی از مراکز مهم تربیت قوّه‌ی عاقله‌ی کشور، دانشگاه است؛ و هیچ کشوری بدون وجود یک قوّه‌ی عاقله، قابل اداره و قابل پیشرفت نیست. این دو مقدّمه یک نتیجه می‌دهد و آن این است که یک دانشگاه خوب برای کشور حیاتی است. اساتید در دانشگاه نقش فوق‌العاده‌ای دارند؛ یعنی در این فرایند ساختن و پرورش دادن قوّه‌ی عاقله برای اداره‌ی کشور، استاد یک نقش ویژه‌ای دارد؛ بنابراین جایگاه استادان، بسیار مهم، بسیار عزیز و حسّاس است؛ جایگاه حسّاسی است. اگر دانشگاه بخواهد این نقش را -نقش ایجاد و پرورش قوّه‌ی عاقله‌ی کشور را- درست ایفا کند، یک الزاماتی دارد که باید به این الزامات حتماً توجّه کند.

الزامات دانشگاه برای تربیت قوّه‌ی عاقله‌ی کشور:

۱) درگیر شدن با مسائل کشور؛ یعنی دانشگاه خودش را از مسائل کشور جدا نداند و مسائل کشور، چالشهای کشور برای دانشگاه، مسائل واقعی و حقیقی و اصلی باشد.

۲) تربیت فرهنگی و اخلاقی و هویتی دانشجویان؛ یعنی فراتر از تعلیم، مسئله‌ی تربیت اهمیت دارد؛ آن هم با جهت‌گیری اخلاقی و معنوی و تلطیف روحی و دمیدن روح احساس هویت در مجموعه‌ی جوان دانشجوی.

کرده‌ایم. دستگاه‌های ذی‌ربط از سه قوه را درگیر این قضیه‌ی آسیب‌های اجتماعی کرده‌ایم، جلسات خوبی تشکیل میشود، پیگیری میشود، کارهای فراوانی انجام میگیرد. البته اینها از کارهای بلندمدت است و به این زودی آثارش دیده نمیشود. دانشگاه میتواند کمک کند. پیشنهادهایی را ذکر کردند که خیلی خوب است و من الان اینجا به دفتر خودمان این را سفارش میکنم که این پیشنهادها در همه‌ی زمینه‌هایی که انجام گرفته را جمع کنند، در جلساتی برای عملیاتی کردن و اجرایی کردن اینها راهکار پیدا کنند.

۱-۴) مسئله‌ی چرخه‌ی تولید، مصرف و نوآوری؛ ما بایستی اولاً نوآوری [داشته باشیم] یعنی ایجاد ایده، بعد تولید، بعد بازاریابی و مانند اینها. این بازاریابی عرضه و مصرف، یک زنجیره است؛ این زنجیره بایستی درست حرکت کند؛ یعنی از بخش تولید تا بخش مصرف زنجیره‌ای وجود دارد، این حلقه‌ها باید امکان را درست به همدیگر منتقل کنند تا اینکه کار بدرستی انجام بگیرد. اگر عیبی در این چرخه وجود داشت، چه کسی بایستی وارد میدان بشود؟ دانشگاه؛ دانشگاه باید ببیند عیب در کجا است، مشکل را برطرف بکند تا بتوانیم انجام بدهیم.

۱-۵) مسئله‌ی حمایت از کالای ایرانی؛ باید موانع تولید کالای باکیفیت را بررسی کنیم چیست؟ اولین مسئله این است که ما در داخل، باید کالای باکیفیت تولید کنیم تا مشتری داشته باشد، تا فروش برود. موانع تولید کالای باکیفیت چیست؟ بعد چگونگی بازاریابی؛ چه کار کنیم که بتوانیم هم در داخل و هم در خارج، بازار برای این محصولات پیدا کنیم؟ در خارج یک مقوله است -که مقوله‌ی جداگانه‌ای است- مقوله‌ی داخلی همان مقوله‌ی ذهنی و فرهنگی

کشور اجرا میشود- ضعیف است یا غلط است؛ این باید اصلاح بشود؛ چه کسی باید اینها را اصلاح کند؟ چه کسی باید به این مسئله بپردازد؟ دانشگاه. بنده به بعضی از مسئولین عالی‌رتبه چند بار تا حالا توصیه کرده‌ام و گفته‌ام این نظرات اقتصادی‌ای که اساتید اقتصاد دانشگاه در مطبوعات منتشر میکنند را جمع آوری کرده ببینید تا بدانید غیر از آن تصمیمی که در درون تشکیلات مثلاً ذی‌ربط دولتی گرفته میشود، این حرف‌ها نیز وجود دارد؛ نگاه کردن به این مطالب و شنیدن این مطالب طبعاً راهگشا است.

۱-۲) مسئله صنعت؛ دانشگاه میتواند در این مورد نقش ایفا کند. بعضی از دانشگاه‌ها طبق گزارشی که به من دادند، در زمینه‌ی ارتباط با صنعت خوب عمل کرده‌اند؛ اخیراً شنیدم که فرصت مطالعاتی یک‌ساله‌ی اساتید در صنعت، برنامه‌ریزی شده و در مجاری لازم، تصویب شده؛ خوب است، بسیار کار خوبی است. فرض کنید یک فرصت مطالعاتی به اساتید مرتبط با صنعت بدهند که بروند داخل صنعت و از نزدیک با مشکلات صنعت کشور آشنا بشوند. ما در صنعت کشور مشکلاتی داریم؛ این مشکلات را بایستی دانشگاه حل کند. علی‌الاصول دانشگاه میتواند به پیشرفت صنعت، به رونق صنعت، به اعتلاء صنعت، کمک کند. تا ما برای مسائل صنعت نفت یا مسائل صنعت برق و دیگر چیزها به اینکه حتماً بایستی یک خارجی بیاید و با او قرارداد ببندیم تا به ما تکنولوژی بدهد و غیره چشم ندوزیم.

۱-۳) مسئله‌ی آسیب‌های اجتماعی؛ مسئله‌ی طلاق، اعتیاد، حاشیه‌نشینی، جرائم، فضای مجازی و از این قبیل چیزها؛ البته مدتی بین دو سال و سه سال است که ما همه‌ی دستگاه‌های کشور را در این مسئله درگیر



است. یعنی در بخشهای علوم جامعه‌شناختی و روان‌شناختی دانشگاه، بررسی بشود که علت رغبت بیشتر قشرهایی از مردم نسبت به کالای خارجی چیست؟ و چرا به کالای داخلی کمتر رغبت هست و راه علاجش چیست؟ البته راه علاج هایی را ذکر کردند اما اینها کافی نیست؛ اینها بررسی علمی لازم دارد؛ واقعاً میتوان راههایی را پیدا کرد. به من گزارش شده- طرف می رود یک جنسی را [از فروشنده] میخواهد، او خارجی اش را دارد و چون میداند که مشتری کالای داخلی لازم دارد، به دروغ به او میگوید این کالا داخلی است! این

خیلی چیز مطلوبی است. البته دروغ چیز بدی است؛ اما این خیلی خوب است که فروشنده مجبور بشود برای فروش کالای خودش بگوید این داخلی است؛ این فرهنگ باید گسترش پیدا کند. این چه جوری گسترش پیدا میکند؟ راهکار علمی دارد؛ بایستی دانشگاه این کار را بکند. همچنین انتقال دستاوردهای علمی نو به بخشهای تولیدی؛ این موارد همه، کار بخش های گوناگون دانشگاه است.

مسئله یابی: دانشگاه در مسائل کشور، باید مسئله یابی کند، این مسئله یابی خیلی مهم است. ما باید بنشینیم مسئله یابی کنیم و بعد، آن مسائل را حل کنیم. دانشگاه، هم میتواند در مسئله یابی، هم در حل مسائل کمک کند. البته مدیران باید بخواهند. من همین جا از آقایان

دانشگاه در مسائل کشور، باید مسئله یابی کند، این مسئله یابی خیلی مهم است. ما باید بنشینیم مسئله یابی کنیم و بعد، آن مسائل را حل کنیم. دانشگاه، هم میتواند در مسئله یابی، هم در حل مسائل کمک کند. البته مدیران باید بخواهند. من همین جا از آقایان دولتی ای که اینجا تشریف دارند، [میخواهم] در جلسات هیئت وزیران این مسائل را و مسئله ی ارتباط دانشگاه و مسائل کشور را جدی مطرح کنید که همه انگیزه پیدا کنند، علاقه پیدا کنند بروند دنبالش.

دولتی ای که اینجا تشریف دارند، [میخواهم] در جلسات هیئت وزیران این مسائل را و مسئله ی ارتباط دانشگاه و مسائل کشور را جدی مطرح کنید که همه انگیزه پیدا کنند، علاقه پیدا کنند بروند دنبالش. ما البته به یکایک وزرا میگوییم. اگر واقعاً این درگیر شدن دانشگاه و مسائل کشور از طرف مدیران جدی گرفته شود -که اصل هم همین است- این موضوع پیش خواهد رفت. مدیر باید در خانه ی دانشمند برود - اصل اساسی این است- دانشمند نباید پشت در اتاق

مدیر معطل بماند؛ مدیر باید از دانشمند درخواست کمک کند.

۲) الزام دوم: تربیت اخلاقی و فرهنگی و هویتی است:
۱-۲) تربیت قوه ی عاقله. قوه ی عاقله چیست؟ عقل چیست؟ عقل در ادبیات اسلامی فقط آن دستگاهی نیست که برای ما محاسبات مادی میکند؛ نه، عقل باید بتواند انسان ها را تعالی ببخشد. عقل در یک سطح، عاملی است که انسان را به مقام قرب می رساند، به مقام توحید می رساند؛ در یک سطح پایین تر، عقل آن چیزی است که انسان را به سبک زندگی اسلامی می رساند؛ در یک سطح دیگر هم عقل آن چیزی است که ارتباطات مادی زندگی دنیا را تنظیم میکند؛ همه ی این ها کار عقل است. عقل و قوه ی عاقله آن قوه ی است



که بتواند همه‌ی اینها را دارا باشد؛ پس احتیاج به تربیت معنوی دارد. دانشجویها را تربیت معنوی کنید. آنها جوانند؛ جوان به‌طور طبیعی لطیف است، بالنسبه پاکیزه است، قابل حرکت در جهت معنوی است؛ و این باید در دانشگاه تأمین بشود. زندگی بدون عقل که ممکن نیست. بنابراین جنبه‌ی تربیتی این قوه‌ی عاقله بایستی قوی باشد؛ دانشگاه باید جوان‌هایی را تربیت کند که باایمان باشند، باشرف و اهل اقدام باشند، تنبل نباشند، اهل تلاش باشند،

دارای اعتماد به‌نفس باشند، حق‌پذیر و حق‌طلب باشند؛ این خصلت‌های یک انسان والا است؛ اسلام این جور انسانی می‌خواهد؛ این انسان است که اگر چنانچه به مدیریت جامعه رسید، می‌تواند جامعه را به سمت صلاح و فلاح هدایت کند، و الا اینکه امروزه در فضای مجازی معمول شده، کار عادی و رایجی است که به همدیگر بدگویی کنند، به یکدیگر تهمت بزنند، یک ضعف کوچک را بزرگ کنند، آبروی مؤمن را ببرند که معلوم هم نباشد چه کسی است؛ خیلی بد است. در بین جوان‌های ما یک چنین چیزهایی وجود دارد که باید جلوی‌اش گرفته بشود؛ این با تربیت معنوی [ممکن است].

۲-۲) مسئله‌ی بی‌هویتی؛ جوان را با هویت بار بیاورید. اگر جامعه‌ای احساس هویت نکرد، صداهای بلند تحکم‌آمیز، راحت او را مغلوب خواهد کرد. آنکه ایستادگی میکند، آن کسی است که احساس هویت

میکند؛ حال این هویت، گاهی هویت ملی است، گاهی هویت دینی است، گاهی هویت انسانی است، شرف است؛ هرچه؛ با هویت باید بار ببیند. خوشبختانه امروز جامعه‌ی اسلامی - ایرانی ما یک هویت ریشه‌دار و تاریخی و قوی و قابل استقامتی دارد که این را نشان هم داده است؛ این را باید به جوانمان منتقل کنیم. مسئله‌ی فرهنگی مسئله‌ی مهمی است؛ بخشهای فرهنگی باید

احساس مسئولیت کنند و در این زمینه باید کار کنند. **۳) ضرورت دائمی دانشگاه‌ها:** این تصحیح و اصلاح کار دانشگاه‌ها همین امروز مصداق‌های روشنی دارد:

۳-۱) رویکرد مصرف‌کنندگی علم را به رویکرد تولید علم تبدیل کنیم: تا چه زمان باید مصرف‌کننده‌ی علم دیگران باشیم؟ بنده با یاد گرفتن علم از دیگران هیچ مخالف نیستم؛ این را بارها گفته‌ام و همه هم میدانند؛ گفتم ما ننگ نمی‌دانیم از آن کسی که دارای علم است یاد بگیریم و شاگردی کنیم، اما شاگردی یک حرف است، تقلید یک حرف دیگر است؛ تا کی دنباله‌رو علم دیگران باشیم؟ چرا در زمینه‌ی علوم انسانی وقتی گفته میشود که فکر کنیم و علوم انسانی اسلامی را پیدا کنیم، یک عده‌ای فوراً برمی‌آشوبند که «آقا! علم است؟» علم است؟ در علوم تجربی که علم بودنش و نتایجش قابل آزمایش در آزمایشگاه است، این همه غلط بودن

۲-۳) هدفمند کردن تحقیقات: ما امروز تحقیقاتی داریم. خب مقاله محوری در دانشگاه ما یک مقوله‌ای است، خودش یک مسئله‌ای است؛ یک عده‌ای مخالفند، یک عده‌ای میگویند چاره‌ای نیست؛ حالا افزایش مقالات هم -بخصوص مقالاتی که مورد استناد قرار می‌گیرد- یک آبرویی است برای کشور و عیبی ندارد لکن مقالاتی باید تولید شود که هدفمند باشد. این را ما قبلاً هم گفته‌ایم؛ این بحث امروز نیست؛ سال‌های قبل نیز، هم خود بنده گفتم، هم بعضی از اساتید محترمی که اینجا صحبت کردند این را تکرار کردند که تحقیقات بایست هدفمند بشود؛ ببینید نیاز کشور چیست، خلأ کجا است؛ این تحقیقات، آن خلأ را برطرف کند؛ این خیلی مهم است. پژوهش‌های بی‌هدف را بایست از دایره‌ی کار خارج کرد. البته هدف پژوهش قاعداً دو چیز است: یکی رسیدن به مرجعیت علمی و حضور در جمع سرآمدان علم و فناوری، دوم حل مسائل کنونی و آینده‌ی کشور. اینها با هم منافات ندارد؛ بعضی میگویند «آقا چطور [منافات ندارد]؟ این هدف درست است یا آن هدف درست است؟» هر دو هدف درست است. پژوهش بایستی هم برای رسیدن به اوج قله‌ی علم و ایجاد مرجعیت علمی باشد -که ما در آینده حتماً باید به این نقطه برسیم که مرجع علمی در دنیا به حساب بیاییم- هم باید برای حل مسائل جاری کشور باشد.

۳-۳) آمایش آموزش عالی: یک مسئله‌ی دیگر که در دانشگاه حتماً بایست مورد توجه و تعقیب قرار بگیرد، همین مسئله است. این طرح آمایش در سال ۹۵ در شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شده ولی پیشرفت مناسبی نداشته است؛ این به معنای این است که یک تقسیم کار ملی صورت بگیرد بین دانشگاه‌های

یافته‌های علمی روزبه‌روز اثبات میشود، آن وقت شما در علوم انسانی توقع دارید [غلط نباشد]؟ در اقتصاد چقدر حرف‌های متعارض و متضاد وجود دارد! در مدیریت، در مسائل گوناگون علوم انسانی، در فلسفه، این همه حرف‌های متعارض وجود دارد؛ کدام علم؟ علم آن چیزی است که شما به آن دست پیدا کنید، بتوانید بفهمید آن را، از درون ذهن فعال شما تراوش کند. باید دنبال این باشیم که ما تولید علم کنیم؛ تا کی مصرف کنیم علم این و آن باشیم؟ بله، مانعی ندارد که مثل کالایی که خودمان نداریم، دیگری دارد و از او میگیریم و استفاده میکنیم، از علم دیگران استفاده کنیم اما این نمیتواند دائمی باشد، نمیتواند همیشگی باشد؛ گاهی علم دیگران درست به ما منتقل نمیشود، گاهی بخش خوب آن را به ما نمی‌دهند، گاهی نو و به‌روزشده‌اش را به ما نمی‌دهند و این اتفاق در کشور ما متأسفانه در سال‌های حکومت طاغوت بارها افتاده؛ ما که نباید تجربه‌ها را مجدداً تکرار بکنیم؛ بنابراین بایستی تولید علم کنیم. بعضی‌ها دائم پیشرفت‌های علمی کشور را که مورد تأیید دستگاه‌های بین‌المللی است، انکار می‌کنند؛ بنده صددرصد این حرف را رد میکنم، صددرصد رد میکنم؛ نخیر، پیشرفت‌های علمی کشور پیشرفت‌های واقعی است و آن‌طور که بعضی ادعا میکنند، پیشرفت‌های حبابی نیست؛ ما در «نانو» پیشرفت کرده‌ایم، در «سلول‌های بنیادی» پیشرفت کرده‌ایم، در هسته‌ای پیشرفت کرده‌ایم، در زیست‌فناوری پیشرفت کرده‌ایم، در بخشهای مختلفی از پزشکی پیشرفت کرده‌ایم، در بسیاری از بخش‌های گوناگون پیشرفت کرده‌ایم؛ این پیشرفت‌ها واقعی است و وجود دارد. پیشرفت‌ها واقعاً پیشرفت‌های واقعی است، ولی می‌بایست این‌ها را توسعه داد.

کشور، برای بخش ها و بحث های متنوعی که در زمینه علم مطرح است. این برای برنامه ریزی خیلی مؤثر است؛ برنامه ریزی و ارزیابی وضعیت علمی کشور را آسان خواهد کرد، طبعاً با همدیگر هم یک هم افزایی صورت خواهد گرفت. البته در این زمینه وزارت بهداشت ظاهراً تحرک بهتری داشته است.

۳-۴) **تحقق نقشه‌ی جامع علمی کشور:** بخشی از نقشه‌ی جامع علمی تحقق پیدا کرده، اما همه‌ی آن تحقق پیدا نکرده است. یکی از مشکلاتی که من اتفاقاً در گذشته هم مطرح کردم، این است که خیلی از بدنه‌ی دانشگاهی ما نقشه‌ی جامع علمی کشور را نخوانده‌اند و اصلاً اطلاع ندارند. این همه روی نقشه‌ی جامع علمی کشور کار شده، این همه دانشمندان، متخصصان، کارشناس علمی و دانشگاهی روی آن کار کرده‌اند و یک چیز جامع و خوبی پدید آمده، تولید شده؛ این نقشه‌ی جامع باید در دانشگاه تحقق پیدا کند. چه کسی باید آن را تحقق بدهد؟ همین بدنه‌ی دانشگاهی کشور؛ خود اساتید باید این کار را بکنند. این‌ها بایستی نقشه‌ی جامع را بخوانند، بدانند که چیست، در این نقشه‌ی جامع علمی چه خواسته شده؟ و جلسات بحث برای عملیاتی کردن بین استادان و دانشجویان مقاطع تکمیلی بایستی برگزار بشود و رد پای آن در محیط‌های آموزش، در آموزش کشور و پژوهش کشور دیده شود.

۳-۵) **نامتوازن شدن رشته‌های دانشگاهی:** بعضی از رشته‌ها در غربت قرار گرفته‌اند. آماری که به من داده‌اند نشان می‌دهد که مثلاً حدود ۵۰٪ درصد داوطلبان کنکور رشته‌ی ریاضی که رشته‌ی بسیار مهمی است، کاهش پیدا کرده؛ این برای آینده‌ی کشور خطرناک است؛ رشته‌های مهم علوم پایه - بخصوص

مثل ریاضی یا فیزیک را- برای آینده لازم داریم؛ اگر چنانچه داوطلبان این‌ها کم باشند و هجوم بشود به رشته‌های درآمدزا که پول و شغلی بلافاصله در اختیار انسان می‌گذارد، این [موجب] مشکل است. عوارض این عدم توازن را بایستی دستگاه‌های دانشگاهی حتماً جبران کنند و درست کنند.

۳-۶) **مسئله‌ی مقاله محوری:** اشاره کردم که باید مقاله‌ها در جهت حل مسائل کشور باشد. مسیر ساده‌ی تولید مقاله برای ارتقاء اساتید هم خودش یک مشکلی است؛ در آیین‌نامه‌ی ارتقاء، مقاله برای ارتقاء اساتید یک نقش بسیار اساسی دارد؛ خب این یک مسیر ساده‌ای است؛ یک مقداری کار را دقیق‌تر باید انجام داد، یعنی ارتقاء را صرفاً مبتنی بر مقاله نباید کرد؛ کارهای اساسی تری وجود دارد که آنها میتواند ملاک ارتقاء باشد.

عزیزان! دانشگاه باید دانشجوی امیدوار به آینده، خوش‌بین به وضعیت کشور و خوش‌بین به آینده تربیت بکند. اساسی‌ترین مسئله این است. دانشجوی امروز بایستی مطمئن بشود که فردا که نوبت مدیریت، کارایی و تدبیر و اصلاح و مانند این‌ها به او میرسد، آنچه تحویل او خواهد شد، یک کشور بهتر از امروز است؛ این امیدواری را بایستی به دانشجو داد. واقع قضیه هم همین است؛

پروردگارا! آنچه گفتیم و آنچه در ذهن ما است و آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا! کشور ما را روزبه‌روز به اوج اعتلاء و ترقی مطلوب اسلام نزدیک‌تر کن.

پروردگارا! محیط دانشگاه ما، دانشگاهیان ما، اساتید محترم ما، دانشجویان عزیز ما را تحت نظر و لطف و عنایت و حمایت خودت قرار بده؛ آنها را به آنچه مورد رضای تو است موفق بدار.



علوم انسانی هدایتگر جامعه

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن روحانی، روز یکشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۹۶ در مراسم اختتامیه نهمین دوره جشنواره بین المللی فارابی به ارائه آراء و نظرات خود درباره علوم و بویژه علوم انسانی و وضعیت علمی کشور پرداختند. آنچه در ادامه می آید، گزیده ای از سخنان ریاست محترم جمهور است که در محورها و عنوان گذاری های ذیل ارائه می شود.

دوران مظلومیت علوم انسانی

در یک دورانی سایه مظلومیت و یا نوعی محرومیت بر سر علوم انسانی و اسلامی سایه افکند. زمانی که علوم طبیعی، تجربی، مهندسی، اکتشافات و اختراعات و آثار علمی آنها به صحنه زندگی مردم آمد، زرق و برق آنها بسیاری از جوامع را تحت تاثیر قرار داد، تا جایی که فکر کردند علم یعنی فقط علم طبیعی و تجربی و مهندسی و علوم انسانی در رده دوم و سوم زندگی انسانها قرار می گیرد. همین تصور در ذهن جوانان ما که عازم دانشگاهها بودند، اثر گذاشت لذا جوانان مستعد دنبال علوم ریاضی و مهندسی و بعد هم علوم تجربی بودند و می گفتند جوانان با استعداد باید به این رشته ها بروند و هر کسی که از این کاروان باز ماند، باید علوم انسانی را انتخاب کند. خوشحالم که این دوران خیلی سریع سپری شد و امروز دیگر برای کسی تردید وجود ندارد که توسعه و پیشرفت در علوم طبیعی و تجربی، بدون رشد و پیشرفت در علوم انسانی و اسلامی امکان پذیر نیست. حکمرانی شایسته است که می تواند جامعه را در مسیر درست هدایت کند.

حکمرانی شایسته و علوم انسانی:

رئیس جمهور با طرح این سوال که حکمرانی شایسته از چه علومی نشأت می گیرد؟ تصریح کرد: مدیریت و برنامه ریزی البته در همه رشته ها مهم است، اما در حکمرانی شایسته مدیریت، سیاستمداری و سیاست ورزی، اقتصاد، حقوق، جامعه شناسی و انسان شناسی جایگاه بسیار سرنوشت ساز در اداره مطلوب جامعه دارد.

نتایج بی توجهی به علوم انسانی:

دکتر روحانی با بیان اینکه اگر صنعت در کنار علوم

انسانی قدم بر ندارد، ممکن است به ضد خود تبدیل شود، خاطر نشان کرد: گروههایی که امروز در برخی کشورهای منطقه فعال هستند، شاید بیشترین استفاده را از صنعت، علوم مهندسی و سخت افزاری کردند. امروز در منطقه ما گروههایی که به جنایت پرداختند از بمب و موشک و اینترنت و فضای مجازی استفاده کردند؛ آنهایی که منطقه خاورمیانه را به آشوب کشیدند کسانی بودند که در فهم درست از مسائل اجتماعی عقب مانده و از صنعت و تکنولوژی برای انحراف و به هم ریختن جامعه استفاده کردند. گروهک های تروریستی مانند داعش بیشترین استفاده را از اینترنت و فضای مجازی و علم داشتند که البته این استفاده نادرست و غلط از علم برای دستیابی به اهداف ناصحیح است. فاشیسم در قلب کشورهای غربی از کجا نشأت گرفت؛ مگر به ظاهر از علم و دانش استفاده نکرد؟!

نمونه واضح و روشن این سخن موضوع صنعت هسته ای است که می تواند در بسیاری از علوم و فنون به نفع جامعه باشد، اما استفاده نادرست و غلط از آن می تواند جامعه و بشریت را به انهدام و نابودی بکشانند. اینکه مقام معظم رهبری ساخت، انبار کردن و استفاده از سلاحهای کشتار جمعی از جمله سلاح هسته ای را حرام اعلام می کنند، یعنی دین، عقل و اخلاق و به عبارتی علوم انسانی و اسلامی باید پیشناز دانش باشد.

دکتر روحانی با تاکید بر اینکه دین و اخلاق چراغ راهنماست، اظهار داشت: شهید مطهری می گفت علم راه است و دین چراغ، اگر چراغ نباشد انسان به بیراهه می رود. در دنیای تاریک امروز بدون چراغ حتی با بهترین ابزار نمی توانیم درست حرکت کنیم.



اعتلاء و ارتقاء در علوم انسانی:

رییس جمهور با بیان اینکه علمی ما را به توسعه و تجدد و تمدن واقعی می رساند که علوم انسانی و اسلامی سرلوحه آن باشد، تصریح کرد: البته این نکته را نیز باید مدنظر داشت که تحول در علوم انسانی نیز با مهندسی ممکن نیست. علوم انسانی را نمی توان مهندسی کرد، علوم انسانی با پول پیشرفت نمی کند و با سفارش متحول نمی شود.

دکتر روحانی با طرح این سوال که چرا در عصر ما شهید مطهری ها و علامه طباطبایی ها دیگر نیستند؟ خاطرنشان

کرد: مگر ایشان با سفارش و پول درس خواندند. به جای پول و سفارش و مهندسی، باید فضای آزاد را در اختیار اندیشمندان و دانشمندان مان قرار دهید. باید فضای نقد و انتقاد را باز بگذارید تا در آن فضا علامه طباطبایی ها و شهید مطهری ها تربیت شوند.

علم و تضارب آراء:

باید شرایطی فراهم کنیم که در آن شرایط علم رشد و پرورش یابد، علم بدون تضارب آرا پیشرفت نمی کند. اینکه ما چارچوب قرار دهیم و بگویم همه باید در همین چارچوب اظهارنظر کنند، بدون تضارب آرا و انتقاد، بدون بحث و رویارویی دقیق اخلاقی و علمی، علم تولید نمی شود. اندیشمندان بزرگ اسلامی ما چگونه در حوزه های علمیه ما رشد کردند و تربیت

شدند. امروز شیخ انصاری ها و آخوند خراسانی های ما کجایند؟ باید فضای مناسب نقد و انتقاد ایجاد شود و اختلاف فکری و نظری را به رسمیت شناخت. عرصه تولید علم، کارخانه ماشین سازی نیست که از یک سو فلز به آن وارد کنیم و از سوی دیگر خودرو تحویل بگیریم.

رییس جمهور با تاکید بر اینکه باید به فکر انسانها، تنوع و اختلاف نظری که در چارچوب نظریه باشد احترام بگذاریم، اظهار داشت: این اختلاف نظر می تواند برای وحدت جامعه مفید باشد در حالی که برعکس

آن فشار برای وحدت ماشینی می تواند برای انسجام جامعه ما خطرناک باشد.

علوم انسانی در سطح روابط بین الملل

امروز در سطح جهان بحث ما با دنیا در بسیاری از مسائل، بحث احترام به علوم انسانی است. تعهدات در عرصه های داخلی و بین المللی یا از جنس اخلاق است یا حقوق و رابط صحیح علوم انسانی؛ اگر به تعهدات احترام گذاشته نشود، باید فاتحه تمدن در جامعه و جهان خوانده شود. هر چه علم و صنعت پیشرفت کند، اما اگر به مقررات بین المللی، ارزشهای دینی و فرادینی احترام نگذاریم، اگر دولتی پیوستگی در پایبندی به تعهد دولت قبل از خود را حفظ نکند، دیگر تعهدی منعقد نمی شود. اگر این سنگ



جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی و کسانی که در علوم انسانی و اسلامی فعال هستند وقایع اخیر را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند.

ایشان با بیان اینکه علوم انسانی باید مسایل را تجزیه و تحلیل کند، گفت: نباید واقعیت‌ها را زیر پا گذاشت؛ شمال و جنوب با قطب‌نما مشخص می‌شود و اگر نخواهیم به قطب‌نما نگاه کنیم شمال و جنوب عوض نمی‌شود.

دکتر روحانی ادامه داد: علوم انسانی قطب‌نمای جامعه ما و مسایل اجتماعی است که

باید به آن نگاه و از آن استفاده کرد. شمال و جنوب با شعار تغییر نمی‌کند و باید اجازه دهیم جامعه ما در مسیر تحول درست حرکت کند. امروز خوشبختانه در مقطعی قرار داریم که جامعه ارزش علوم انسانی را به خوبی می‌داند.

رئیس جمهور با اشاره به نقش علوم انسانی در اقتصاد، سیاست و شیوه حکمرانی، خاطر نشان کرد: حتی در بسیاری از موضوعات و مسایلی که به ظاهر ارتباطی با علوم انسانی ندارد، فرهنگ، به عنوان زیربنایی مهم در تمام حرکت‌های اجتماعی است.

علوم انسانی و اصلاح امور کشور

ممکن است علم پزشکی در تقسیم‌بندی‌ها جزو علوم تجربی باشد، اما در عمل ارتباط پزشک با بیمار و

بنا را بردارید، زیربنای تعهدات و مقررات بین‌المللی بهم می‌ریزد. دکتر روحانی با تأکید بر اینکه علم حقوق و سیاست توانست در مذاکرات سخت بین‌المللی برای ملت ایران این موفقیت را به همراه آورد، افزود: علوم انسانی می‌تواند سرنوشت یک جامعه را تغییر دهد، البته این بدان معنا نیست که ارزش سایر علوم کمتر است، اما سرمایه علوم هم برای مادیت و هم معنویت، علوم انسانی است.

علوم انسانی هدایتگر جامعه

رئیس جمهور با اشاره به اینکه باید استعدادها را تشویق و محیط دانشگاه و تحقیقات را آزاد بگذاریم، گفت: علوم انسانی باید

جامعه را هدایت کند و این در حالی است که ما تصور می‌کنیم، چند نفر در یک اتاق باید علوم انسانی را هدایت کنند در حالی که علوم انسانی هدایتگر جامعه است.

دکتر روحانی با بیان اینکه علوم انسانی در جامعه آزاد و همراه با نقد و انتقاد و بحث و مباحثه رشد می‌کند، اظهار داشت: علوم انسانی باعث شده که امروز می‌بینیم سرنوشت کشور در شرایط دیگری قرار دارد.

علوم انسانی قطب‌نمای جامعه

رئیس جمهور ضمن اشاره به اعتراضات اخیر در کشور (دی ماه ۱۳۹۶) گفت: اعتراضی در کشور بود که نیروهای امنیتی به خوبی آن را اداره کرده و ماجرا تمام شد. اما از امروز کار شروع شده و باید



در اختیار ندارد و روزی هم گفتیم که فضای مجازی بد است اما آیا درست شد؟ مردم بیش از ما و یا اگر خیلی مستکبر باشیم به اندازه ما می فهمند؛ نباید خود را بزرگ و بلند فرض کنیم، چرا که مردم و کشور ما فرهیخته و بزرگ هستند. باید با مردم تعامل کنیم و به آنها بیاموزیم که از این ابزار چگونه استفاده کنند، کما اینکه از هر وسیله‌ای به درستی استفاده نشود، خطرناک خواهد بود. هر وسیله و امکاناتی نیاز به فرهنگ استفاده درست از آن ابزار را دارد و علوم انسانی باید به میدان آمده و شیوه‌های استفاده صحیح را آموزش دهد. دکتر روحانی با بیان اینکه باید جامعه را به نقطه‌ای برسانیم که مطلوب مردم و عقل و شرع باشد، گفت: شرع و عقل از مردم، جامعه و فطرت اجتماعی جدا نبوده و در کنار هم هستند.

اعتماد بیمار به پزشک و شیوه سخن گفتن پزشک با بیمار بهتر از تیغ جراحی عمل می‌کند؛ جسم و روح ما در هم تأثیرگذار است. علوم انسانی، جایگاه بسیار ارزشمندی دارد و اصلاح نظام اداری برنامه‌ریزی درست برای کشور، اصلاح بانک‌ها و تحول در جامعه و فرهنگ با علوم انسانی، امکان تحقق خواهد داشت. اگر می‌خواهیم فضای مجازی برای جامعه ما مفید باشد، باید فرهنگ استفاده صحیح از آن را به نسل جوان آموزش دهیم و با فیلتر کردن درست نمی‌شود.

علوم انسانی و فرهنگ سازی

رئیس جمهور اظهار داشت: در زمان رژیم گذشته روزی می‌خواستند هیچ‌کس به رادیو گوش ندهد و مدام بر روی آن پارازیت می‌انداختند اما این جلوگیری فایده‌ای نداشت؛ روزی دیگر گفتیم که ماهواره ممنوع است اما آیا از زمانی که ممنوع شد هیچ‌کس ماهواره



نگاه

طرح جامع
اعتلاء از نگاه
دست اندرکاران



کار ویژه علوم انسانی در نگاه مدیران عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی ایران*

دکتر حسینعلی قبادی**

فرد شاهد نگاه کنم، صحبت‌های جناب آقای رئیس جمهور در این دو دوره اخیر از جشنواره‌ی فارابی صرف نظر از شخصیت و سلوک و اندیشه شخصی ایشان، به عنوان شخص دوم کشور و مسئول اجرایی جمهوری اسلامی ایران و همچنین به عنوان عضوی از خانواده‌ی بزرگ علوم انسانی کشور، و کسی که دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علوم انسانی است، صحبت‌هایی مهم، ارزشمند، کارآمد و روزآمد است. این توان و وقتی که ایشان برای علوم انسانی اختصاص می‌دهند به نظر اینجانب برای علوم انسانی یک فرصت‌سازی

تا جایی که تجربه اندک اینجانب - که از سال ۱۳۵۹ تا به حال در تشکیلات علوم انسانی و دانشگاه‌ها هستم و شاگردی استادان بزرگ این حوزه را می‌کنم - یاری می‌دهد، گمان کنم مجموعه بیانات مقام معظم رهبری در خرداد ماه امسال درباره دانشگاه و جایگاه دانشگاهیان در کشور و همچنین سخنان رئیس جمهور محترم در دو دوره جشنواره فارابی یعنی جشنواره سال ۹۵ و ۹۶ به عنوان رخدادهایی کم سابقه در ساحت علمی کشور و به ویژه علوم انسانی ایران قابل تفسیر و بررسی است. به واقع اگر به عنوان یک



است. چراکه منافع و مصالح مشترکی که همه ایرانیان با یکدیگر دارند، حوزه‌ی علوم انسانی است. این حوزه‌ی نه تنها یک سرمایه‌ی علمی، انسانی و منبع ذخّار و عظیم دانشگاهی است؛ بلکه به عنوان این‌که ما وقتی با هم مناسبات برقرار کنیم، هم افزایانه حرکت کنیم، علوم انسانی را به عنوان یک سرمایه‌ی اجتماعی عظیم بدل می‌شود. علوم انسانی در میدان رقابت نابرابر و چرخه‌ی مهندسی زده‌ی کشور واقعاً می‌توان گفت بعضاً له شده است و در یک میدان مسابقه‌ی

علوم انسانی در میدان رقابت نابرابر و چرخه‌ی مهندسی زده‌ی کشور واقعاً می‌توان گفت بعضاً له شده است و در یک میدان مسابقه‌ی نابرابر عقب‌نگه داشته شده است. از این جهت این نوع سخنان فرصت‌آفرینی گسترده‌ای را برای علوم انسانی پدید می‌آورد. جامعه بدون تأمین نیازهای نظری نمی‌تواند جامعه‌ی پویای بالنده باشد و این نقش ویژه‌ی علوم انسانی، «کار ویژه‌ی علوم انسانی» است.

ایشان در بخش اول هشت نکته‌ی درخور توجّه را گفتند: اولین نکته ایشان این است که جامعه بدون تأمین نیازهای نظری نمی‌تواند جامعه‌ی پویای بالنده باشد و این نقش ویژه‌ی علوم انسانی، «کار ویژه‌ی علوم انسانی» است. دوم می‌گویند: عملاً کشور نمی‌تواند بدون ایفای نقش علوم انسانی به یک پیشرفت و توسعه‌ی پایدار و ماندگار برسد. چراکه می‌فرمایند علوم انسانی تنها علوم‌ومی است که توأمان مادیات و معنویات را باهم در نظر می‌گیرد. علوم انسانی می‌تواند عامل مهمّ

نابرابر عقب‌نگه داشته شده است. از این جهت این نوع سخنان فرصت‌آفرینی گسترده‌ای را برای علوم انسانی پدید می‌آورد.

عنوان‌گذاری و مقوله‌بندی بیانات مقام معظم رهبری در ابتدای فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء درج شده است؛ اما از آنجاکه سخنرانی رئیس‌جمهور محترم تماماً به علوم انسانی اختصاص دارد، در ادامه بخش‌هایی از آن بازگویی و تفسیر می‌شود:

ایشان مباحث خود را در سه بخش مطرح کردند. بخش اول: کلیات، بخش دوم: نیازمندی‌های گوناگون جامعه به ابعاد و لایه‌های مختلف علوم انسانی است که موضوع بحث این جلسه است و بخش آخر استلزامات ایفای نقش کلیدی علوم انسانی است.

انسجام جامعه باشد، برای این‌که فرهنگ‌ساز است. می‌تواند جامعه را از تشنّت عبور بدهد. گفتند: وظیفه‌ی علوم انسانی تنها شناخت تغییر جهان نیست؛ بلکه علوم انسانی می‌تواند هدایت‌گر جامعه باشد. علوم انسانی می‌تواند در فرآیند تمدّن‌سازی نوین انقلاب اسلامی سرلوحه‌ی فرهنگ و تمدّن واقع بشود. بعد گفتند: ما واقعاً وظیفه داریم در برابر حملات گوناگونی که به علوم انسانی می‌شود، از آن دفاع بکنیم.

از جهت نیازمندی‌های گوناگونی که جامعه به علوم انسانی دارد، ایشان چند نکته‌ای هم در این مورد اشاره کردند: اگر قرار است در جامعه مواجهات، مواجهات اخلاقی باشد، ما عمیقاً به علوم انسانی نیاز داریم. جامعه برای خروج از وحدت مکانیکی و سطحی، نیاز

بزرگواران اعضای کمیته علمی طرح جامع اعتلاء سراغ است و این حلقه‌ی علوم انسانی که در پژوهشگاه تشکیل شده است، با این فرآیند و روند جدیدی که دوستان دبیرخانه برای کمیته‌ی علمی پیش‌بینی کردند، ما بتوانیم جلسات مستمر و منظم داشته باشیم. چون شما بزرگواران، میدان بررسی طرح‌ها را بیشتر به کارگروه‌های فرعی دادید تا تخصصی‌تر موضوعات بررسی شوند، میان جلسات کمیته علمی اندکی فاصله افتاده است ولی با توأمان کردن بخشی از بحث‌های علمی در این جا و تخصیص بخشی از وقت به بررسی طرح‌ها امیدوار هستیم با برنامه‌ریزی مناسب و مفیدی این جلسات علمی را ادامه دهیم. امیدوار هستم دانش، تجربه و صداقت علمی که در همه استادان حاضر وجود دارد، مایه‌ی خیر و برکت در جامعه و انقلاب اسلامی باشد.

پی‌نوشت

* سخنان آقای دکتر قبادی با اندکی تلخیص و بازنویسی بر اساس دیگر سخنرانی‌های انجام شده در ارتباط با جامعه علمی کشور در بهار ۱۳۹۷، ارائه می‌شود.
** رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و رئیس طرح جامع اعتلاء علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور

به یک وحدت ارگانیک دارد که بیشتر از علوم انسانی ساخته است. می‌گویند تحول علوم انسانی صرفاً با حمایت از بالا و پول، سفارش و این‌ها ممکن نیست و این ممکن است علوم انسانی را به مهندسی زدگی پیش‌برد یا سیطره‌ی مهندسی زدگی را بر علوم انسانی هموار بکند.

ایشان در ادامه نکته‌ای در مورد سرنوشت و توانمندی‌های داعشی‌ها می‌گویند: «این‌ها بیشتر از علوم فنی مهندسی بهره گرفتند؛ بدون این‌که به علوم انسانی واقف بشوند. لذا علوم فنی پیشرفته‌ی مهندسی‌زده، بدون توجه به علوم انسانی می‌تواند به ضدّ خودش تبدیل بشود و تکنولوژی در خدمت خشونت، نابرابری، بی‌عدالتی قرار بگیرد. جامعه باید قطب نما داشته باشد تا رصد کند. این موضوع نیازمند بهره‌گیری از دستاوردهای علوم انسانی است» ایشان در بخش آخر صحبت‌های خود درباره‌ی استلزامات ایفای نقش کلیدی علوم انسانی چنین می‌گویند: «علوم انسانی باید فضای مساوی در اختیار داشته باشد تا بتواند در این میدان رقابت آزاد شرکت بکند و الاً توانمندی‌های علوم انسانی نمی‌تواند به منصه‌ی ظهور برسد. علوم انسانی خود باید تحمل‌پذیر باشد. تنوع و اختلافات را بپذیرد. علوم انسانی باید درون‌زا باشد، از درون بجوشد تا بتواند به معنای واقعی و بومی و با نگاه دینی برای اقتصاد جامعه، سیاست و شیوه حکمرانی آن راهکارهای راه‌گشا داشته باشد و در نهایت می‌فرماید: علوم انسانی می‌تواند به فرهنگ نقد علمی و منطقی در جامعه کمک کند که لازمه‌ی پیشرفت یک جامعه است.»

به گمان اینجانب إن شاء الله تعالی با همتی که در شما



اثر بخشی اجتماعی علوم انسانی، دغدغه‌ای جهانی

دکتر یحیی فوزی*

سنجی «اسکوپوس ایران» در سال ۲۰۱۸ در رتبه‌ی چهارم تولید علم در جهان قرار می‌گیرد. اما این سؤال مطرح است که این رشد علمی چه نسبتی با توسعه‌ی کشور دارد؟ به هر حال توسعه‌ای در عرصه‌ی علم پیدا کردیم اما آیا در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هم رشد داشته‌ایم یا خیر؟ باید گفت که متأسفانه اینگونه نبوده است؛ یعنی وقتی شاخص‌های دیگر مثل شاخص‌های رشد اقتصادی، رشد درآمد سرانه، رشد تورم، ارزش پول ملی، میزان صادرات غیر نفتی، وضعیت

بحث رابطه‌ی علوم انسانی و جامعه یکی از دغدغه‌های مهم امروز عرصه سیاستگذاری علم در ایران است، آمارهای منتشر شده نشان می‌دهد که رشد علمی ایران سرعت بالائی داشته و می‌توانیم بگوییم سهم ایران در تولیدات علمی جهان طی ۲۰ سال گذشته، حدود ۳۸ برابر و طی ۳۰ سال گذشته حدود ۹۵ برابر بوده است و در واقع رتبه‌ی تولید علم در ایران براساس این شاخص - ۷۰ رتبه افزایش پیدا کرده است. یعنی طی سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴، معادل ۷۰ رتبه بالاتر رفته است. و بر اساس پیش‌بینی پایگاه علم



رابطه ای منطقی بین توسعه‌ی علمی و توسعه در ابعاد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در کشور پدید آید.

اصولاً اثر علم را در دو حوزه مورد بررسی قرار می‌دهند، به بیان دیگر هر تحقیق علمی یک تأثیر در حوزه‌ی دانشگاه و در محیط علمی-آکادمیک دارد و آن این است که اثر گذاری این تحقیق در محیط دانشگاهی چه میزان است؟ یعنی اینکه به یک پژوهش یا مقاله چقدر ارجاع داده می‌شود؟ و چقدر هر پژوهش حوزه‌ی علم و مرزهای دانش را گسترش می‌دهد؟ و این شاخصی است که

بر اساس آن یک پژوهش در عرصه محیط علمی با اهمیت تلقی می‌شود. اما اینکه پژوهش‌های علمی چه تأثیری فراتر از محیط دانشگاه دارند، بحث دیگری است. در واقع سطح دوم تأثیر گذاری علم فراتر از محیط دانشگاه است و این که انجام هر پژوهش چه اثری بر روی بهبود کیفیت زندگی دارد، چه تأثیری در حل مشکلات جامعه دارد و چگونه روند توسعه را می‌تواند تقویت کند یا بهبود ببخشد. در واقع بحثی که دغدغه اصلی بسیاری از جوامع علمی است: تأثیر خارجی و تأثیر بیرونی تولید علم است. این

آلودگی‌های محیط زیست، و یا شاخص‌های کسب و کار و... را بررسی کنیم مشاهده می‌شود نه تنها متناسب این رشد علمی، در این شاخص‌های اجتماعی اقتصادی و حتی فرهنگی رشد نداشته‌ایم؛ بلکه در بسیاری از شاخص‌ها فاصله و شکاف زیادی وجود دارد.

به بیان دیگر توسعه و تولید علم باید در خدمت بهبود زندگی بشر قرار بگیرد، باید در خدمت توسعه‌ی پایدار باشد؛ یعنی به یک معنا باید توازنی بین رشد علم، تولید علم و توسعه‌ی کشور باشد. این مشکل باعث شد تا در اسناد بالادستی کشور

به این مسئله توجه و تأکید شود. به طور نمونه در اسناد «مجمع تشخیص مصحلت نظام» بر حرکت به سمت «افزایش کاربرد و اثر بخشی پژوهش‌ها در کشور» یا حرکت به سمت «کاربردی کردن پژوهش‌ها در بهبود ارتقای کیفی جامعه» تأکید شده است. همچنین در این اسناد بر ارتباط مؤثر بین دانشگاه و مراکز پژوهشی و بخش‌های مرتبط با جامعه و یا بر ضرورت سامان‌دهی نظام اعتبار سنجی و رتبه‌بندی دانشگاه‌ها تأکید شده است. همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که واقعاً دغدغه‌ی نظام همین مسئله است که نسبتی مناسب و

توسعه و تولید علم باید در خدمت بهبود زندگی بشر قرار بگیرد، باید در خدمت توسعه‌ی پایدار باشد؛ یعنی به یک معنا باید توازنی بین رشد علم، تولید علم و توسعه‌ی کشور باشد. دغدغه‌ی نظام همین مسئله است که نسبتی مناسب و رابطه‌ای منطقی بین توسعه‌ی علمی و توسعه در ابعاد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در کشور پدید آید.

که در کشور و در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری شروع شده به اعتلای واقعی علوم انسانی در تاثیر گذاری بر کیفیت و بهبود زندگی امروز جامعه ایران و پیشرفت روزافزون کشور بیندیشد. بخشی از این اقدامات و تلاش ها که آغازی بر شکل گیری یک جنبش علمی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است در دومین شماره از نشریه تخصصی طرح جامع اعتلاء منعکس شده است.

امید است اصحاب علوم انسانی، استادان، پژوهشگران و دانشجویان رشته های گوناگون و همچنین افشار تحصیل کرده جامعه ایران و تمامی دغدغه مندان حاضر و فعال، که دل در گرو اعتلای علوم انسانی در این آب و خاک دارند، بعد از مطالعه این مجموعه، نظرات و آرای ارزشمند خود را با ما در میان بگذارند.

پی نوشت

* استاد علوم سیاسی، جانشین رئیس در امور طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور

- 1- External impact
- 2- Research Excellence Framework
- 3- Researching impact

مسئله باعث شده است تا امروزه خیلی از کشورها به این سو حرکت کنند تا تاثیر بیرونی پژوهش ها را اولاً مورد ارزیابی قرار دهند و ثانیاً راهکارهایی برای ارتقاء آن بیابند. مثلاً در انگلستان در یک طرح مفصل در سال ۲۰۱۴ با عنوان «چارچوبی برای اعتلای پژوهش»^۲ با این مسئله که «چگونه پژوهش ها را اعتلاء ببخشیم؟» انجام شد. برای این موضوع، پژوهش های انجام شده در حدود ۱۵۴ دانشگاه و ۵۲ هزار محقق مورد مطالعه قرار گرفت. در واقع هدف این طرح بررسی تأثیرات بیرونی و اجتماعی پژوهش های علمی بود. نمونه دیگر ایجاد شبکه ی اثربخشی پژوهش ها^۳ در کانادا، آمریکا یا استرالیا است که همین بحث ها را دنبال می کند. به بیان دیگر امروزه بسیاری از کشورها از اینکه فقط به شکلی صوری، فانتزی و کمی گرایانه با رشد علم برخورد کنند خارج شده و توجه خود را به محتوا و میزان تاثیر گذاری واقعی علم در بهبود و کیفیت زندگی در جوامع متمرکز کردند. دنیا به این سو پیش می رود که اثر علم و پژوهش را فقط در حوزه ی داخلی دانشگاه و مجامع آکادمیک نبیند و تنها به این دلخوش نباشند که تا چه میزان به مقالات و پژوهش های آنها رفرنس داده می شود و تعداد مقالات آنها چه میزان است بلکه توجه اصلی به اثر اجتماعی علم جلب شده است و تأثیر آن روی بهبود محیط زندگی و محیط جامعه مورد توجه قرار گرفته است.

بر این اساس طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور با این جهت گیری تلاش کرده تا قدمی در این مسیر بردارد و در تداوم حرکت هایی



مقام متفاوت «اجرا» از «برنامه‌ریزی»

فرامرز حق شناس*

اندیشه‌ها و تدابیر و مهارت‌ها و تجربیات شما، ترازى از انرژی فکری را به نمایش می‌گذارد که در مقام اجرای برنامه و تغییر سازمان، این تراز انرژی، بسندگی و کفایت ندارد!

این درست است که از زمان برنامه‌ریزی تا مقطع اجرا ما با تغییرات نو به نو و متوالی سازمان روبرو هستیم! علاوه بر این، بهنگام اجرا و تغییر سازمان، عنصر مدیریت همراه برنامه می‌شود و این «واو» برنامه و مدیریت، فقط یک عطف «خشتی» نیست بلکه کمیتی است که راستا، جهت، مقدار و اختصاصات دیگری دارد که می‌تواند برای شرایط اجرا و تغییر، خواستار تراز انرژی، بمراتب، بالاتری از تراز انرژی برنامه‌ریزی گردد. مصداق بارز توصیف فوق، برای «برنامه پنجساله راهبردی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»،

«استیون جی. هینز» نویسنده کتاب «رویکرد تفکر سیستمی به برنامه‌ریزی و مدیریت استراتژیک» در فصل اجرای استراتژی و ایجاد تغییر، می‌نویسد:

«اگر همیشه همان کاری را انجام دهید که در گذشته انجام می‌دادید، آنچه را که قبلاً به دست می‌آوردید به دست نخواهید آورد، زیرا دنیا تغییر یافته است!»^۱

و همین تغییر علی‌الدوام مناسبات و شرایط و عناصر تشکیل دهنده زندگی و کار و تفکر و نیازها و خواسته‌های انسان، فصل برنامه‌ریزی و مدیریت را از فصل اجرا و تغییر متمایز می‌سازد!

«اندیشیدن آسان است. عمل کردن دشواری دارد. به عمل درآوردن اندیشه دشوارترین کار جهان است»^۲ وقتی شما دست به برنامه‌ریزی می‌زنید و مثلاً با رویکرد سیستمی به این کار اقدام می‌کنید، تبلور



خود موجبات تغییرات اساسی در استانداردهای حرفه‌ای پژوهشگاه شده است.

ورود چهره‌های برجسته‌ای از علوم انسانی، چونان دکتر سید محمد امین قانع‌ی راد، دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر علی اصغر مصلح، دکتر سید محمدرضا حسینی بهشتی، و بسیاری دیگر در برنامه‌های پژوهشگاه، ظرفیت «عملگر»^۲ (و) میان برنامه توسعه و

مدیریت راهبردی پژوهشگاه را در همه ابعاد ممکنه به شکوفندگی مثال زدنی رسانده است! این نوشتار ابتر خواهد بود اگر به اشارت به نشریه تخصصی اعتلای علوم انسانی نپردازد. نشریه تخصصی اعتلای علوم انسانی^۳ به قصد اطلاع‌رسانی از سوی ستاد (دبیرخانه) طرح جامع اعتلاء منتشر شده است و در همین اولین شماره که نسبتاً پرحجم و مفصل است، دست‌اندرکاران فرهیخته «طرح» در زوایا و ابعاد مختلف «طرح جامع اعتلاء» سخن رانده‌اند و مطلب نوشته‌اند. صد البته کاستی‌ها و ناهمواری‌های چندی به چشم می‌خورد اما «قوت»‌ها و چارچوب‌ها و دامنه‌های بلند فکر و قلم و اندیشه هم همه‌جاگیر است!

در این میان نوشته جناب آقای دکتر «سید محمدرضا امیری طهران‌ی»، با عنوان «در اندیشه اعتلاء» جزو و مدی فراتر از حوزه کاری متعارف سازمانی دارد. دامنه‌ها و برش‌ها و قالب‌ها و مواد و مصالح این

اتفاق افتاد؛ وقتی در سال ۱۳۹۳ امر برنامه‌ریزی به انجام رسید، سازمان اندیشید که برای اجرای برنامه و ایجاد تغییر راهبردی در سازمان، نیازمند بازآفرینی تراز بالاتری از انرژی و سینرژی سازمانی است!

«طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور»، تمهیدی فراسازمانی، یعنی «خیز» سازمانی برای اجرای برنامه راهبردی بوده است.

در این «برنامه جامع» که کوتاه‌تر از برنامه پنج‌ساله و بلندتر از برنامه‌های سالانه پژوهشگاه است، مدیریت راهبردی سازمان از عامل فاکتور (عطف) برنامه و مدیریت، به عنوان عاملی هم «جهت‌بخش»، هم «مددبخش»، هم «تنوع‌بخش» و هم «ظرفیت‌بخش» برای ساحت‌های متعدد فرایند پیچیده سازمانی در مقام اجرا و تغییر و تحول سازمانی، بهره برده است. در این «برنامه جامع»، مدیریت سازمان با شاهد مثال آوردن از سازمان‌های پیرامونی، مصادیقی از ظرفیت‌ها و توانایی‌های «نخبگانی» و «شبکگانی» را پیش‌اروی برجستگان درون سازمانی قرار داد که موجبات ظهور و بروز فرایندهای مبارک توازی «موظف» و «غیرموظف» پژوهشگران در عموم حوزه‌های کاری گردید!

طرح جامع اعتلاء، در این دو سال اخیر، انرژی منطوی در ده‌ها طرح پیشنهادی را که بیش از ۳۰ طرح آن به پای اجرا رسیده است، به درون برنامه توسعه پنج‌ساله راهبردی «سراریز» ساخته است که این

گونه مطالعات، کم و کاستی‌هایی وجود دارد که در این طرح مورد توجه قرار خواهد گرفت. در واقع در تجربه تأمل در باره علوم انسانی و اجتماعی در سال‌های پس از انقلاب، پیش از اندیشه در راه و روش چنین تأملی، یکباره و دفعی خواستار انقلاب در همه رشته‌ها و شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی شده‌ایم. در صورتی که تأمل در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی چنین کاری مقدم بر بازاندیشی در این علوم است. پس از یافتن راه و روش بازنگری در علوم انسانی و اجتماعی، می‌توان از چنین امر خطیری سخن گفت تا چه رسد به آن که عمل کرد.

ویژگی چهارم رویکرد فرارشته‌ای یا بین‌رشته‌ای است. به لحاظ اینکه از یک جهت طرح اعتلا به علوم انسانی در یک نگاه و به طور کلی نظر دارد و به متافیزیک آنها و به مبانی معرفتی آنها می‌پردازد، در واقع وجه اشتراک بین همه شاخه‌ها در سطح مبانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. و از طرف دیگر به اقتضای ماهیت علوم انسانی و اجتماعی به مطالعات احیاناً بین‌رشته‌ای یا حتی فرارشته‌ای خواهد پرداخت.^۱

این حسن ختام را همراه می‌کنم با آرزوی توفیقات افزون‌تر برای دست اندرکاران «طرح جامع اعتلا» و ایضاً قلم بدستان عزیز نشریه «اعتلای علوم انسانی».

پی‌نوشت

* عضو شورای سیاست‌گذاری طرح جامع اعتلا

۱- هینز، استیون. جی؛ رویکرد تفکر سیستمی بر برنامه‌ریزی و مدیریت استراتژیک؛ ترجمه رشید اصلانی؛ تهران، نشر نی، ۱۳۸۷؛ ص ۳۵۰.

۲- پیشین، ص ۳۷۷؛ منقول از گوته.

۳- به معنی بردار

۴- فصلنامه تخصصی اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور؛ پیش شماره اول؛ زمستان ۱۳۹۶؛ ۱۲۲ صفحه.

۵- امیری طهرانی، سیدمحمدرضا؛ در اندیشه اعتلا؛ فصلنامه تخصصی اعتلای علم انسانی معطوف به پیشرفت کشور، پیش شماره اول؛ زمستان ۱۳۹۶؛ ص ۷۱-۷۲.

نوشتار گزارش‌گونه، نشان از عبور از چندین «خان» از برنامه‌ریزی راهبردی پنجساله گرفته تا برنامه‌های سالانه تا برنامه «طرح جامع اعتلا» تا مدیریت‌های گونه‌گون اجرایی تا... دارد!

آقای دکتر امیری طهرانی پیرامون موضوع ویژگی‌های طرح اعتلا می‌نویسد:

«ویژگی نخست آنکه در این طرح تلاش می‌شود که مهمترین تحقیقات انجام شده در زمینه تحول و اعتلا در تاریخ ۳۷ ساله پس از انقلاب، از جمله انقلاب فرهنگی، همکاری‌های حوزه و دانشگاه، مباحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها و سایر تجارب و اندیشه‌ورزی‌هایی که در داخل کشور و حتی در خارج از کشور در این زمینه صورت گرفته است، بررسی شود...»

ویژگی دوم، مسأله‌محور بودن و کاربردی بودن این طرح است. به این معنا که این طرح صرفاً درصدد نظریه‌پردازی یا مطالعات نظری صرف نیست، ... لذا طرح اعتلا بر آن است که در این مطالعه عمیق شود؛ به تاریخ علوم انسانی جدید بپردازد و حتی در مبانی علوم انسانی جدید عمیق‌تر تدبیر و تفکر کند. بنابراین، اگر به مباحث نظری هم در این طرح پرداخته می‌شود، این مطالعات نظری به مسائل کاربردی و در واقع رفع نیازهای کشور معطوف است.

ویژگی سوم ابتدای آن بر مبانی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی است. یعنی با ملاحظه مبانی نظری و در واقع بنیادهای معرفتی یا به تعبیر کلی متافیزیک علوم انسانی و اجتماعی جدید، پیش می‌رود. این ویژگی از آن جهت مورد تأکید است که در سوابق مطالعاتی علوم انسانی در ۳۷ ساله پس از انقلاب، در زمینه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متناسب با این

گزارش اجرایی از مهمترین فعالیتهای طرح جامع اعتلاء تا پایان اردیبهشت ۱۳۹۷

دبیرخانه طرح جامع اعتلاء

محوری ۲) راهبردی و مأموریت گرایی ۳) نیاز محور و کاربردی ۴) بومی گرایی ۵) معطوف بودن به پیشرفت کشور ۶) محصول گرایی ۷) بهره گیری از مشارکت نخبگانی در سیاست گذاری و اجرا.

در فاز صفر طرح جامع اعتلاء که حاصل ماه ها برنامه ریزی و بهره گیری از نظرات و آرای شبکه عظیمی از نخبگان علوم انسانی کشور در قالب سه کارگروه تخصصی بود، ۶ مسئله محوری برای طرح جامع تدوین شد و مقرر شد که طرح ها در ذیل این ۶ محور سامان یابند:

«طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور» مبتنی بر مجموعه اسناد بالادستی نظام جمهوری اسلامی ایران ۱ و با چشم انداز «ارتقاء اثربخشی علوم انسانی بر پیشرفت و توسعه کشور، افزایش کارآمدی فارغ التحصیلان علوم انسانی و بستر سازی برای تاثیرگذاری بیشتر علوم انسانی در عرصه های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور» از سال ۱۳۹۵ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در دستور کار قرار گرفت.

مهمترین ویژگی ها و نوآوری های این طرح جامع در هفت بند اصلی زیر قابل اشاره است: (۱) مسئله

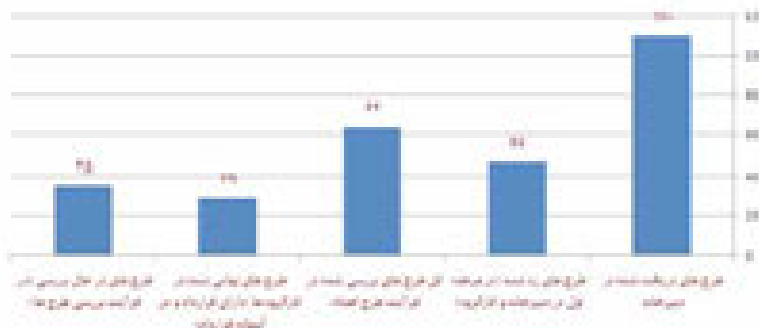
مسئله اول	نسبت علوم انسانی، دین، فرهنگ و جامعه
مسئله دوم	نسبت علوم انسانی با برنامه های پیشرفت و توسعه کشور
مسئله سوم	نسبت علوم انسانی جدید با قدرت ملی و بین المللی
مسئله چهارم	نسبت علوم انسانی با صنعت، تجارت و فناوری
مسئله پنجم	نسبت بین علوم انسانی و نهادهای اجرایی
مسئله ششم	نسبت بین تحصیل، مهارت و اشتغال دانش آموختگان علوم انسانی

اسامی سه کارگروه تخصصی فعال در مرحله فاز صفر به این شرح است:

- ۱- کارگروه مبانی نظری مسائل
 - ۲- کارگروه بازشناسی انتقادی تاریخی مسائل
 - ۳- کارگروه کاربست مسائل
- در همین راستا ۱۳۰ طرح در فاز صفر برای طرح جامع طراحی شد که توزیع فراوانی طرح‌ها بر اساس مسائل ۶ گانه در جدول زیر نمایش داده شده است:

طرح های تعریف شده ذیل مسائل در فاز صفر						
مسئله اول	مسئله دوم	مسئله سوم	مسئله چهارم	مسئله پنجم	مسئله ششم	کل
۱۱	۱۹	۱۶	۱۹	۲۴	۴۱	۱۳۰

از اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۶ طرح جامع اعتلاء وارد مرحله اجرایی شد و به دنبال فراخوان عمومی و همچنین دعوت از تعدادی از استادان و پژوهشگران تراز اول کشور برای همکاری در انجام طرح‌ها، از اردیبهشت سال ۱۳۹۶ تا پایان اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷، ۱۱۰ طرح نامه دریافت شد. بررسی های اولیه طرح نامه ها در دبیرخانه طرح جامع اعتلاء، برای



۱۱۰	طرح های دریافت شده در دبیرخانه
۴۶	طرح های رد شده (در مرحله اول در دبیرخانه و کارگروه)
۶۴	کل طرح های بررسی شده در فرآیند طرح اعتلاء
۲۹	طرح های نهایی شده در کارگروه ها (دارای قرارداد و در آستانه قرارداد)
۳۵	طرح های در حال بررسی (در فرآیند بررسی طرح ها)

۲۹ طرحی که تاکنون مراحل نهایی فرایندهای تصویب را طی کرده و تا اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۹۷ به مرحله عقد قرارداد و انجام طرح رسیده و یا در آستانه عقد قرارداد هستند، در جدول های زیر به تفکیک کارگروه های تخصصی مربوطه ارائه شدند:

ردیف	عنوان طرح در حال اجرا در کارگروه تخصصی مبانی
۱	اخلاق در زندگی کنونی و شرایط اخلاقی پیشرفت و اعتلای علوم انسانی
۲	علوم انسانی از نگاه حکمت اسلامی
۳	تحول مفهوم پژوهش علمی از علوم طبیعی تا علوم انسانی (مرحله اول: علوم طبیعی)
۴	نقد رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی در مساله شکاف نظر و عمل و بررسی دیدگاه های بدیل
۵	علوم انسانی با رویکرد میان فرهنگی
۶	تلائم نظر و عمل در تلقی از علوم انسانی بمناب حکمت عملی (فرونسیس)
۷	ارزیابی رابطه ایجابی قدرت و پیدایش و تکوین علوم انسانی در غرب
۸	علوم انسانی کاربردی: فرصت ها و تهدیدها
۹	جریان شناسی تحول خواهان علوم انسانی در ایران؛ با تاکید بر مبانی فلسفی و زمینه های اجتماعی
۱۰	شناخت گرای: رویکردی به بین رشته ای شدن علوم انسانی

ردیف	عنوان طرح در حال اجرا در کارگروه تخصصی تاریخ
۱	بررسی، تحلیل و بازخوانی انتقادی تاریخ رشته روان شناسی در مقاطع گوناگون تحصیلی از تاسیس دانشگاه تهران تا سال ۱۳۹۵
۲	تحلیل تاریخی و بازخوانی انتقادی تاریخ و روند تحول برنامه های آموزشی رشته علوم تربیتی در مقاطع گوناگون تحصیلی از آغاز تا سال ۱۳۹۵
۳	بررسی و تحلیل تاریخی وضعیت برنامه های آموزشی از حیث مهارت افزایی دانشجویان رشته فلسفه و اشتغال دانش آموختگان آن از آغاز تا اجرای برنامه های جاری آموزشی
۴	بررسی، تحلیل و بازخوانی انتقادی تاریخ رشته باستان شناسی در مقاطع گوناگون تحصیلی از تاسیس دانشگاه تهران تا سال ۱۳۹۵
۵	بررسی و تحلیل تاریخی وضعیت برنامه های آموزشی از حیث مهارت افزایی دانشجویان رشته علوم اجتماعی و اشتغال دانش آموختگان آن از آغاز تا سال ۱۳۹۵
۶	بررسی و تحلیل تاریخی تعامل حوزه علمیه با رشته های گوناگون علوم انسانی
۷	چالش نئولیبرالیسم در علوم انسانی ایران
۸	بازشناسی و ارزیابی کارنامه بومی سازی علوم انسانی در ایران
۹	تأثیر جریان های بین المللی نظام قدرت بر علوم انسانی در ایران
۱۰	بررسی و تحلیل وضعیت برنامه های آموزشی از حیث مهارت افزایی دانشجویان رشته علوم تاریخی و اشتغال دانش آموختگان آن از آغاز تا اجرای برنامه های جاری آموزشی تا سال ۱۳۹۵

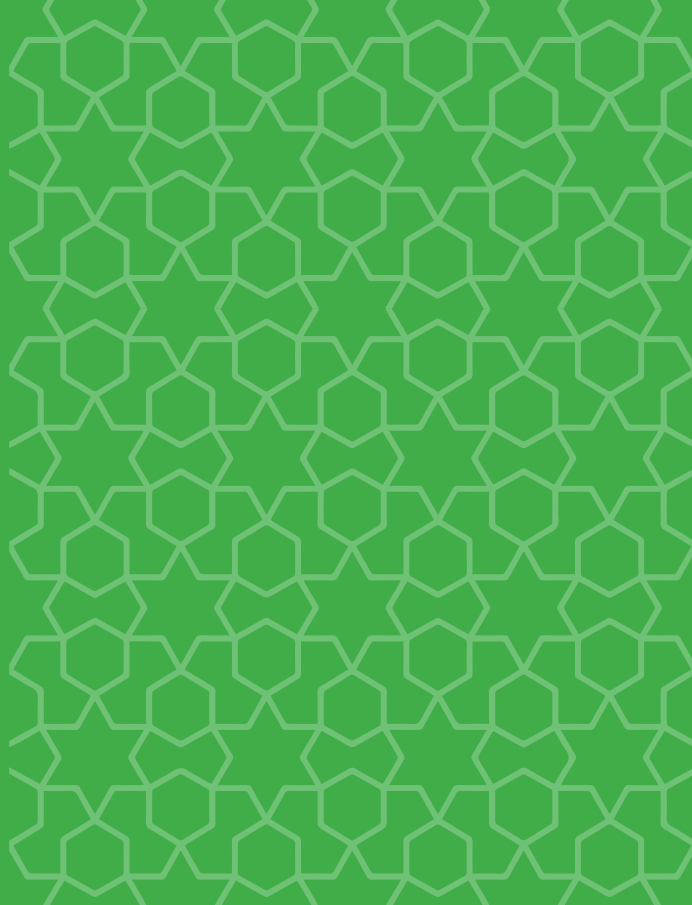
ردیف	عنوان طرح در حال اجرا در کارگروه تخصصی کاربست
۱	نقش برنامه‌های آموزشی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه‌ها در پیشرفت و توسعه جامعه ایران
۲	توسعه فراستمند: ضرورت‌ها و ظرفیت‌ها
۳	توسعه تعامل علوم انسانی و جامعه: بررسی ایده‌ها و تجارب ملی و جهانی (کشورهای منتخب)
۴	بررسی و تحلیل وضعیت موجود رابطه تحصیل و مهارت دانشجویان در رشته مدیریت و نسبت آن با اشتغال دانش‌آموختگان
۵	بررسی و تحلیل وضع موجود رابطه تحصیل و مهارت دانشجویان در رشته زبان و ادبیات فارسی و نسبت آن با اشتغال دانش‌آموختگان
۶	راه‌کارها و راهبردهای افزایش دیپلماسی علمی علوم انسانی در عرصه بین‌المللی
۷	چالش‌ها و موانع معطوف به جایگاه اصحاب علوم انسانی در سطح اجتماع و راه‌کارهای ارتقای آن
۸	بررسی و طرح وضع موجود علوم انسانی در حل مسائل اجتماعی (الگوی مصرف و سبک زندگی)
۹	علوم انسانی میان‌رشته‌ای و توسعه

پی‌نوشت

۱- درباره این اسناد و سایر فعالیت‌های صورت گرفته تا آستانه مراحل اجرایی طرح جامع اعتلاء ن.ک: شماره نخست فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور؛ زمستان ۱۳۹۶.

در پایان مهمترین محورهای فعالیت‌های پیش روی طرح جامع اعتلاء تا پایان سال ۱۳۹۷ اشاره می‌شود:

۱. راه‌اندازی کارگروه تخصصی چهارم در طرح جامع با عنوان «نیازها، مسائل، و چالش‌های ایران امروز»
۲. انتشار و ترویج منشورات طرح
۳. ارتباط با ذی‌نفعان و بهره‌برداران طرح جامع اعتلاء
۴. اتخاذ تدابیر جدید و فعالیت‌های نو درباره سفارش طرح‌ها
۵. اهتمام ویژه برای ارتقاء فعالیت‌های محور «تجارب جهانی و تحول علوم انسانی»
۶. اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی درباره طرح جامع اعتلاء و نتایج آن
۷. تهیه سند راهبردی اعتلای علوم انسانی
۸. راه‌اندازی سامانه طرح جامع برای دریافت طرح‌ها، رصد کلیه مراحل انجام طرح‌ها از گزارش‌گیری تا اختتام طرح‌ها



گزارش

نشست‌های نخبگانی

و سخنرانی‌های طرح

جامع اعتلاء

مقدمه

آنچه در این بخش ارائه می‌شود گزارشی مختصر از نخستین جلسه‌های اختصاصی طرح جامع اعتلاء است که با عنوان‌های «نشست‌های نخبگانی» و «سخنرانی‌های علمی-تخصصی» در راستای چشم انداز و اهداف طرح، برنامه‌ریزی شد و در بهار ۱۳۹۷ برگزار گردید.

از خروجی‌های ترویجی در نظر گرفته شده برای طرح‌های در دست انجام «طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور»، ارائه گزارش پیشرفت هر طرح، تشریح نوآوری طرح و جدیدترین یافته‌های حاصل از انجام آن طرح است. این گزارش می‌بایست از سوی مجریان محترم در نشست‌هایی با حضور استادان و متخصصان حوزه تخصصی، به همراه اعضای کارگروه تخصصی که این طرح در آن کارگروه در حال انجام است و همچنین با مشارکت استادان مشاور و ناظر طرح، ارائه شود. زمان و تعداد این نشست‌ها به گستردگی و پیچیدگی موضوع طرح ارتباط دارد اما به صورت حداقلی، تعداد دو نشست نخبگانی آن‌هم بعد از گذشت ۴۰٪ از پیشرفت یک طرح و همچنین در مراحل پایانی طرح می‌بایست برگزار شود. این نشست‌ها که با عنوان «نشست‌های نخبگانی» از آن یاد می‌شود، ظرفیت خوب و ارزشمندی برای ایجاد مفاهیم، تبیین درست و دقیق‌تر مسائل طرح، رفع کاستی‌های احتمالی در طرح از یک سو و همچنین ایجاد همراهی برای رفع موانع پیش رو در انجام طرح و به طور کلی بسترسازی برای ارتقاء و اعتلای بیش از پیش طرح‌های جاری طرح جامع اعتلاء را فراهم می‌آورد. همچنین جامعه علمی کشور پیش از انتشار محتوای اصلی طرح و گزارش‌های تخصصی از قبیل «توصیه‌های سیاستی» و «گزارش‌های راهبردی» که برای غالب طرح‌ها در نظر گرفته شده است، از انجام چنین طرح‌هایی اطلاع حاصل می‌کنند.

بخش دیگر در نظر گرفته شده در طرح جامع اعتلاء، برگزاری جلسات سخنرانی تخصصی در راستای تبیین و تشریح هرچه بیشتر مسائل اصلی (مسائل شش گانه) طرح جامع اعتلاء است. بسیاری از این مسائل و محورهای مربوط به هریک از آنها دارای پیچیدگی‌ها و نکات ظریف و دقیقی است که می‌بایست با خرد جمعی و بهره‌گیری از آراء و نظرات نخبگان علوم انسانی و متخصصان هر حوزه به بحث و گفتگو گزارده شود تا در زمان بررسی طرح‌نامه‌های پیشنهادی در ذیل هریک از این مسئله و محورها، جوانب و زوایای مسائل طرح از یک سو برای مجریان و از سوی دیگر برای دست اندرکاران طرح جامع اعتلاء روشن تر شده و در نهایت به انجام طرح‌ها با خروجی‌هایی کاربردی، روزآمد و معطوف به پیشرفت کشور منتهی گردد.

چنانکه اشاره شد در ابتدای سال ۱۳۹۷ با توجه به گذشت تقریباً ۱۰ ماه از آغاز فاز عملیاتی طرح جامع اعتلاء، با همراهی دو تن از مجریان محترم طرح‌ها، نخستین نشست‌های نخبگانی برگزار شد، در ادامه خلاصه‌ای از آن نشست‌ها ارائه شده است. همچنین در ذیل یکی از مهمترین مسئله‌های طرح جامع اعتلاء: «علوم انسانی و قدرت ملی و بین المللی» سخنرانی تخصصی از سوی یکی از استادان صاحب نظر در دانش سیاسی و روابط بین الملل انجام شد که گزارش مختصر آن نیز در ادامه دو نمونه قبلی درج شده است. پیرو برگزاری این نشست یکی دیگر از اعضای هیات علمی پژوهشگاه آراء و نظرات خود را در یادداشتی کوتاه تشریح کردند که آنهم در ادامه درج شده است.

بخشی دیگری از فعالیت‌های اجرایی طرح جامع اعتلاء برگزاری نشست‌ها و سخنرانی‌های علمی به صورت مشترک با پژوهشکده‌ها و مراکز پژوهشگاه یا با همکاری سایر نهادهای علمی و سازمان‌های دانشی و دانشگاه‌های کشور است در همین راستا سخنرانی به صورت مشترک با «شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی» برنامه‌ریزی و اجرا شد که گزارشی مختصر از آن نشست نیز در پایان این بخش ارائه می‌شود.



علل و نحوه شکل‌گیری رشته روان‌شناسی در ایران

دکتر اسماعیل ناصری

از سلسله نشست‌های نخبگانی طرح اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور، نشستی با عنوان «علل و نحوه شکل‌گیری رشته روان‌شناسی در ایران» بود که در تاریخ ۱۳۹۷/۲/۱۵ در تالار اندیشه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد. در این نشست آقای دکتر اسماعیل ناصری ناصری عضو هیئت علمی گروه علم النفس و روان‌شناسی در پژوهشکده اخلاق و تربیت پژوهشگاه، گزارشی تخصصی از مراحل انجام طرح و مجموعه یافته‌های علمی خود در پایان نخستین مرحله (فاز) طرح خود ارائه کردند.

جلالی به عنوان پیشگامان علم روان‌شناسی در ایران یاد کردند که خدمات گسترده‌ای در این حوزه دانشی برای کشور داشتند. پس از معرفی و شرح خدمات

آقای دکتر ناصری در ابتدا به معرفی پیشگامان روان‌شناسی در ایران پرداخت و از استادان دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر محمدباقر هوشیار شیرازی و دکتر مهدی



و آثار مربوط به پیشکسوتان علم روان‌شناسی، سیر زمانی رخدادهای موثر در ایجاد رشته روان‌شناسی در ایران توضیح داده شد. از جمله رخدادهای مربوط به این رشته اعزام محصلین ایرانی به فرنگ برای کسب علوم جدید، تدریس نخستین درس روان‌شناسی توسط دکتر سیاسی در سال ۱۳۰۴ در مدرسه علوم سیاسی، راه‌اندازی رشته فلسفه و علوم تربیتی، تأسیس دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات، تأسیس نخستین آزمایشگاه روان‌شناسی در دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، تألیف دو کتاب «علم النفس یا روان‌شناسی از لحاظ تربیت»، «سیاسی»

از جمله رخدادهای مربوط به این رشته اعزام محصلین ایرانی به فرنگ برای کسب علوم جدید، تدریس نخستین درس روان‌شناسی توسط دکتر سیاسی در سال ۱۳۰۴ در مدرسه علوم سیاسی، برگزاری نخستین دوره فوق لیسانس روان‌شناسی در موسسه روان‌شناسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ و نخستین دوره لیسانس روان‌شناسی در گروه روان‌شناسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۳، نخستین دوره دکتری روان‌شناسی عمومی در سال ۱۳۶۹ در دانشگاه تربیت مدرس

و گسترش گرایش‌های روان‌شناسی در وزارت بهداشت، تأسیس سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره ایران در سال ۱۳۸۲. از نکات قابل توجهی که دکتر ناصری در سخنرانی خود ارائه کردند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- افزایش بی‌رویه ظرفیت پذیرش دانشجو در هر سه مقطع تحصیلی
- عدم آشنایی دانش‌آموختگان با تاریخ روان‌شناسی در ایران
- عدم وجود کتابی دانشگاهی با موضوعیت تاریخچه روان‌شناسی در ایران
- همچنین در پایان این نشست علمی، دکتر ناصری پیشنهادهایی نیز به شرح زیر

ارائه کردند:

- تألیف کتاب تاریخ روان‌شناسی در ایران
- راه‌اندازی مجله تاریخ روان‌شناسی در ایران
- راه‌اندازی دوره فوق لیسانس تاریخ علوم انسانی در ایران
- چاپ مجدد آثار پیشگامان روان‌شناسی در ایران
- تاریخ شفاهی روان‌شناسی در ایران
- برگزاری پیوسته مراسم‌های تجلیل و گرامیداشت
- جایزه‌های مرتبط با پیشگامان
- این سخنرانی با طرح پرسش‌هایی از سوی حاضران و پاسخ به این پرسش‌ها پایان یافت.

۱۳۱۷ و «روان‌شناسی عملی، سنجش هوش، تجارب روان‌شناسی در آزمایشگاه»، «هوشیار، ۱۳۱۷»، تأسیس موسسه روان‌شناسی و علوم تربیتی در دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ بیان شد. در ادامه دکتر ناصری درباره گسترش علم روان‌شناسی در ایران توضیح مبسوطی ارائه کردند. از جمله برگزاری نخستین دوره فوق لیسانس روان‌شناسی در موسسه روان‌شناسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ و نخستین دوره لیسانس روان‌شناسی در گروه روان‌شناسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۳، نخستین دوره دکتری روان‌شناسی عمومی در سال ۱۳۶۹ در دانشگاه تربیت مدرس، بنیان‌گذاری



زمینه تاریخی و فرهنگی تأسیس علم علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی در ایران

دکتر سیدروح الله شهابی

از سلسله نشست های نخبگانی طرح جامع اعتلاء، دومین نشست به ارائه گزارش طرح «تحلیل تاریخی و بازخوانی انتقادی تاریخ و روند تحول برنامه های آموزشی رشته علوم تربیتی در مقاطع گوناگون تحصیلی از آغاز تا سال ۱۳۹۵» و گفتگو پیرامون آن اختصاص داشت. در این نشست که در تاریخ ۱۳۹۷/۲/۲۹ در تالار ادب پژوهشگاه برگزار شد، مجری طرح آقای دکتر سید روح الله شهابی، عضو هیات علمی پژوهشکده اخلاق و تربیت پژوهشگاه گزارش خود را با عنوان «زمینه تاریخی و فرهنگی تأسیس علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی در ایران» ارائه کرد.

به عنوان رشته دانشگاهی یا شعبه مستقل نبوده است» ایشان در ادامه به شرح تحولات طی شده پرداختند و افزودند بر اساس شواهد تاریخی، دکتر «عیسی

آقای دکتر سید روح الله شهابی سخنان خود را با ذکر این نکته آغاز کرد که: «اگرچه علوم تربیتی به صورت تک درس در دارالمعلمین مرکزی تدریس می شد اما



کشور ناگزیر از نشر اصول علمی جدید و به کارگیری روش‌های نوین آموزش است.

۴-۱- معلمان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون نخستین افرادی بودند که ترجمه و تألیف کتب درسی را با اهداف آموزشی شروع کردند. این کتب اولاً از حیث نگاه تعلیم و تربیتی حاکم بر نحوه نگارش آنها حائز اهمیت بوده است، ضمن آنکه این کتب در اشاعه فرهنگ اروپایی در ایران و موضوعی که سابقاً

به کرات گفته شده است یعنی ضرورت بازنگری در تعلیم و تربیت سنتی تأثیر بسزایی داشته‌اند.

۵-۱- تأسیس دارالفنون در واقع، آغازگر نفوذ مستقیم دولت در امر تعلیم و تربیت بوده است و این روند تا به امروز ادامه داشته است به گونه‌ای که دولت در بسیاری از سیاست‌گذاری‌های دانشگاهی و از جمله در رشته علوم تربیتی دخالت دارد.

۲- اعزام دانشجویان به اروپا و تأسیس هسته اصلی دانشگاه توسط آنها

۱-۲- عیسی صدیق اعلم از دانشجویان گروه دوم اعزامی به اروپا بود. صدیق را می‌توان به عنوان بنیان‌گذار تأسیس علوم تربیتی در ایران به عنوان رشته دانشگاهی دانست. صدیق اگر چه فاقد اندیشه تربیتی عمیقی بوده است اما به نظر می‌رسد متأثر از دیویی و مونرو در دیدگاه‌های تربیتی بوده است.

۲-۲- علی‌اکبر سیاسی فرد دیگری بود. او نیز در بین دانشجویان گروه دوم اعزامی به اروپا بوده است.

دارالفنون در پیدایش قشر جدیدی از روشنفکران موثر بوده است که خواهان نوگرایی در تمام امور به ویژه تعلیم و تربیت بودند. دارالفنون سنگ بنای تردید در مبانی و کاربریست علوم سنتی را گذاشت و بیانگر آن بود که مسائل زندگی نمی‌تواند به شیوه گذشتگان انجام شود بلکه کشور ناگزیر از نشر اصول علمی جدید و به کارگیری روش‌های نوین آموزش است.

صدیق» که خود در دانشگاه کلمبیا در کشور ایالات متحده آمریکا، دانش‌آموخته‌ی رشته «تعلیم و تربیت» بود در سال ۱۳۱۱ به ریاست دانش‌سرای عالی انتخاب شد و ایشان بود که فقدان شعبه علوم تربیتی در دانش‌سرای عالی را به عنوان ضعف اساسی تلقی کرد. این واقعه سرآغازی برای تحولات بعدی بود. دکتر صدیق در سال نخست فعالیت رشته علوم تربیتی در دانش‌سرای عالی را

تأسیس کرد و به این ترتیب علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی در کشور متولد شد. به نظر می‌رسد این تولد بر بستری از عوامل اجتماعی، فرهنگی و تاریخی شکل گرفته است. این عوامل را می‌توان به شرح زیر توضیح داد:

۱- تأسیس دارالفنون

۱-۱- دارالفنون در پیدایش قشر جدیدی از روشنفکران موثر بوده است که خواهان نوگرایی در تمام امور به ویژه تعلیم و تربیت بودند.

۲-۱- دارالفنون باعث شد گرایش نسبت به پیشرفت‌های فنی و علمی که در نتیجه استقرار نظام آموزشی پیشرو ملی در ممالک غربی و به ویژه کشورهای اروپایی پنداشته می‌شد تبدیل به گرایش عام در بین همه دولتمردان شود.

۳-۱- دارالفنون سنگ بنای تردید در مبانی و کاربریست علوم سنتی را گذاشت و بیانگر آن بود که مسائل زندگی نمی‌تواند به شیوه گذشتگان انجام شود بلکه

می‌کردند که مرتبط با جامعه و فرهنگ اروپایی بود یعنی حقوق و ادبیات اروپا و علوم سیاسی. این موضوع می‌تواند به عنوان نخستین تلاش به منظور کسب افکار نوین غربی و از جمله تعلیم و تربیت در خارج از محدوده حوزه فنی تفسیر شود.

۴- مشروطیت

۴-۱- مشروطیت حاوی این پیام مهم بوده است که برای نیل به پیشرفت و جبران عقب‌ماندگی ما نیازمند بنیان‌گذاری نهادهای نوین مدنی مانند حاکمیت قانون هستیم. بستر اندیشه‌ای بنیان‌گذاری چنین نهادهایی از خلال یک تعلیم و تربیت ملی می‌گذشت و چنین تعلیم و تربیتی نیازمند آموزش علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی بوده است.

۴-۲- قانون اعزام دانشجو به اروپا که به تصویب مجلس برخاسته از مشروطیت رسیده بود بیانگر این پیام مهم بود که کانون علم و دانش باید از خارج از کشور به داخل منتقل شود.

۵- تحولات معرفت‌شناختی غرب

۵-۱- در طی این سال‌ها اگزیستانسیالیست‌ها و اومانیسم، طبیعت‌گرایی و روسو و اثبات‌گرایی و در آمریکا عمل‌گرایی دیویی نظام‌های معرفت‌شناختی حاکم بودند. مرور جریان‌های فکری اروپا نشان می‌دهد طی سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۳۰ میلادی اگر چه دیدگاه‌های ژان ژاک روسو به خوبی در اروپا شناخته شده بود، اما فلسفه اثبات‌گرایی مبتنی بر دیدگاه‌های اگوست کنت و جان استوارت میل، نیز قوام لازم را پیدا کرده بود. به نظر می‌رسد اثبات‌گرایی و نیز اندیشه‌های دیویی از طریق دانش‌آموختگان و نیز کارآمدی خود پارادایم در بسیاری موارد، تبدیل به مبنای معرفت‌شناختی تأسیس علوم تربیتی در کشور شد.

ایشان به واسطه آنکه مسئولیت‌های مهمی در دانشگاه تهران داشته است می‌توان برای وی نیز نقش مهمی در تأسیس علوم تربیتی به عنوان رشته دانشگاهی قائل بود. سیاسی مواضع معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه یا آزمایشگاهی داشته است و این موضوع را به وضوح می‌توان در کتاب روان‌شناسی به لحاظ تربیت و اقدامات عملی وی مانند تأسیس آزمایشگاه روان‌شناسی دید.

۲-۳- محمدباقر هوشیار جزو گروه سوم دانشجویان اعزامی به اروپا بود. هوشیار در ثبت و تداوم آموزش علوم تربیتی در کشور مؤثر بوده است.

۳- تحولات اجتماعی و فرهنگی حد فاصل تأسیس دارالفنون تا مشروطیت

۳-۱- به فعلیت درآمدن اقدامات اصلاحی امیرکبیر که مهمترین آنها دارالفنون، انتشار دو روزنامه وقایع اتفاقیه و فرنگستان، ترجمه بیش از پیش آثار اروپایی و... بود، در این دوره اتفاق افتاد.

۳-۲- اندیشه‌های آموزشی میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله به‌طور عام و نگارش «دفتر تنظیمات» یا «کتابچه غیبی» به‌طور خاص، یکی از مهمترین تحولات مرتبط با تعلیم و تربیت است. میرزا ملکم خان در این کتابچه برای نخستین بار پیشنهاد آموزش «تدریس» را در آموزش عالی داد.

۳-۳- در این دوره تلاش زیادی برای ارتقاء آگاهی افراد جامعه از ناکارآمدی در حوزه‌های مختلف شد. افرادی نظیر زین‌العابدین مراغه‌ای و فتحعلی آخوندزاده متمرکز بر ناکارآمدی تعلیم و تربیت و ضرورت بازاندیشی در آن بودند.

۳-۴- در بین گروه نخست دانشجویان اعزامی به اروپا برای نخستین بار سه دانشجو در رشته‌هایی تحصیل



ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی

دکتر محمدعلی فتح الهی

از سلسله نشست‌های تخصصی مرتبط با مسائل اصلی طرح جامع اعتلاء نشست با عنوان «ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی» بود که در راستای محورهای مسئله: «علوم انسانی و قدرت ملی و بین المللی» در تالار ادب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به تاریخ ۱۳۹۷/۲/۲۳ برگزار شد. در این نشست آقای دکتر محمدعلی فتح الهی، رئیس پژوهشکده نظریه پردازی و روابط بین الملل پژوهشگاه، به ارائه آراء و نظرات خود درباره این موضوع پرداختند.

علوم انسانی ورای آنچه در حوزه نظری جریان دارد، واقعیتی هم در عرصه زندگی انسان‌ها و جوامع دارد که هویت‌ها را شکل می‌دهد. این امر موجب می‌شود جنس علوم انسانی با جنس همه دانش‌هایی که در

ارائه تعریفی از علوم انسانی طلیعه سخنان آقای دکتر فتح الهی در این نشست بود. از منظر ایشان علوم انسانی همان پدیده‌های اجتماعی مثل انقلاب، خشنودی مردم و غیره است که علم نامیده شده‌اند.

از نظر دکتر فتح الهی پژوهش، نقادی و خلاقیت سه عنصر اصلی در تکوین علوم انسانی و در تداوم حیات آن است. به وجود آمدن علوم انسانی و ادامه حیات آن با پژوهش صورت می گیرد و بدون پژوهش علوم انسانی وجود نخواهد داشت. واقعیت پژوهش ادراک هویت های جدید است و کسی پژوهشگر است که به درک جدید یا به هویت جدیدی دست پیدا کند. در این حالت است که پژوهش اتفاق می افتد و گر نه اینکه انبوهی از کتاب ها خوانده و خلاصه شود پژوهشی صورت نخواهد گرفت. پژوهش در علوم انسانی با کسب هویت جدید و یک اتفاق است که باید صورت گیرد. نقادی هم عبارت از مشارکت در تولید علم و امری وجودی است. علوم انسانی بدون نقادی پیش نمی رود و نقادی، مشارکت در تولید علوم انسانی و شکل دهی به هویت های جدید است. اما خلاقیت نگاه به آینده دارد. آرمان های را در آینده تصور و یا رویا پردازی می کند. چنین تخیلی باعث می شود که حرکت در علوم انسانی و کسب هویت ها شکل بگیرد. علوم انسانی برای حرکت به سوی آینده است و بدون داشتن آرمان و بدون درکی از آینده وجود ندارد. علوم انسانی منتظر آینده است و حقیقت را در آینده جستجو می کند. نسبت مثبتی با زمان دارد و زمان همیشه برای علوم انسانی راهگشا است. آن چیزی

طول تاریخ بشر بوده است یکی نباشد. علوم انسانی از جنس پدیده های اجتماعی است و جنس هویتی دارد. البته هویت را اگر تعریف کنیم هویت هم ماهیت علمی دارد و با خود آگاهی به وجود می آید. با خود آگاهی است که هویت های فردی و جمعی شکل می گیرند. لذا پدیده های اجتماعی هم از علم جدا نیستند. وقتی شکل گیری هویت های جدید در جوامع تشدید شد (در سده های اخیر با هویت های جدید مواجه هستیم) که از جنس آگاهی بودند، علوم انسانی برای ادراک آنها موضوعیت پیدا کرد.

در ادامه ایشان افزودند که ویژگی هویت های جدید، احساس مسئولیت است که باید از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته شود. علوم انسانی، هویت های جدید توأم با احساس مسئولیت را ادراک می کند، در شکل گیری آنها مؤثر است و به تعبیری خود آنها است. عبارت از ادراک هویت های جدید توأم با احساس مسئولیت است که از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته می شود. این هویت ها اگر منجر به شکل دهی نظام سیاسی نشوند و یا وجود آنها را نظام سیاسی به رسمیت نشناسد کارآیی لازم را نخواهند داشت. هویت های امروزی از جنس آگاهی است، احساس مسئولیت به وجود می آورند و رسمیت از طرف نظام سیاسی دارند. چنین نظام سیاسی، مردم سالار است.



را که هست کافی نمی‌داند و احساس می‌کند که هویت و درک های اصلی باید در آینده عرضه شود.

پذیرفتن تکثر دیدگاه‌ها و رسمیت دادن به آنها را باید ویژگی عمومی علوم انسانی دانست. علوم انسانی نمی‌تواند به یک دیدگاه بسنده کند و نپذیرد که دیدگاه‌های دیگری باشد که هر کدام ارزش خود را داشته باشند. با پذیرش تکثر دیدگاه‌ها است که علوم انسانی تحقق پیدا می‌کند. علوم انسانی‌های متعدد ممکن است وجود داشته باشد. علوم انسانی

علوم انسانی نمی‌تواند یک نسخه داشته باشد و بقیه نسخه‌ها علوم انسانی نباشند. این علوم انسانی‌های متعدد می‌توانند در کنار هم همزیستی داشته باشند و نوعی وحدت در عین کثرت در مجموعه علوم انسانی را می‌توان قائل شد. مدیران جامعه باید جایگاه علوم انسانی در مدیریت جامعه را به رسمیت بشناسند. بر این اساس مدیر باید از ابزار علوم انسانی استفاده کند و جامعه را بهتر اداره کند و الزام ندارد که شخصیت مدیر درکی از علوم انسانی داشته باشد و آن را به رسمیت بشناسد.

نمی‌تواند یک نسخه داشته باشد و بقیه نسخه‌ها علوم انسانی نباشند. این علوم انسانی‌های متعدد می‌توانند در کنار هم همزیستی داشته باشند و نوعی وحدت در عین کثرت در مجموعه علوم انسانی را می‌توان قائل شد.

در ادامه بحث، ایشان از جایگاه مدیریتی علوم انسانی سخن گفتند. علوم انسانی جامعه را اداره می‌کند و مدیر واقعی جامعه علوم است. علوم انسانی که مدیر جامعه نباشد علوم انسانی نیست. در واقع علوم انسانی نامی است که به مدیریت جامعه می‌نهیم. البته این مدیریت الزاماً با تصدی سمت‌های رسمی مدیریتی

توأم نیست. مدیریت علوم انسانی از جنسی است که لازم نیست حتماً متصدی سمت‌های دولتی باشد و شاید بهتر است که نباشد. به دلیل اینکه در علوم انسانی تکثر دیدگاه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و اگر سمت‌های رسمی را تصدی کند ممکن است به زندگی روزمره لطمه بزند. از طرف دیگر تصدی‌گری باعث گرفتار شدن در روزمرگی می‌شود و این آفتی است که برای علوم انسانی مضر است. لذا تفکیک نقش‌آفرینی در مدیریت و مدیر واقعی شدن با تصدی سمت‌ها

در نسبت علوم انسانی و مدیریت جامعه مهم است. به هر حال تحولات در علوم انسانی، تحول در مدیریت جامعه است.

مدیران جامعه باید جایگاه علوم انسانی در مدیریت جامعه را به رسمیت بشناسند. این تعبیر مناسبی نیست که مدیران باید با استفاده از علوم انسانی جامعه را اداره کنند. این نگاه استقلال و تمایزی را بین مدیر و علوم انسانی قائل است. بر این اساس مدیر باید از ابزار علوم انسانی استفاده کند و جامعه را بهتر اداره کند و الزام ندارد که شخصیت مدیر درکی از علوم انسانی داشته باشد و آن را به رسمیت بشناسد. مشکلی به

و انضباط در جامعه نشان دهنده وجود علوم انسانی در آن جامعه است. جامعه دارای حکومت و قدرت، اگر علوم انسانی جدی هم داشته باشد، دوام حیات قدرتمند آن تضمین می شود. در این جامعه می توان عظمتی از قدرت را ملاحظه کرد که در گذشته بی سابقه بوده است و ماهیت دیگری از قدرت را نشان می دهد. پیدایش چنین قدرت های فوق العاده ای در جامعه ای الزاماً و منطقاً به این معنی نیست که بخواهد در دنیا حالت امپریالیستی داشته باشد و همه جا را تسخیر کند. بلکه این فهم به وجود می آید که باید با علوم انسانی دیگر زندگی کند و در نتیجه در سطح بین المللی هم می تواند فضای صلح آمیزی را رقم بزند و نوعی وحدت ضمنی را می توان تصور کرد. قدرت متکی به علوم انسانی، قدرت های دیگر را به رسمیت می شناسد و در واقع علوم انسانی های دیگر را به رسمیت می شناسد و با آنها زندگی می کند.

وجود می آید که بعضی از مدیران، علوم انسانی را ابزار قدرتمندی بدانند که بهتر است از آن استفاده کنند و سلطه خود را عمیق تر بر جامعه اعمال نمایند. در واقع استبداد عمیق تری را می تواند ممکن کند. لذا باید گفت که مدیریت باید علوم انسانی را به رسمیت بشناسد و در واقع علوم انسانی، جامعه را اداره کند.

علوم انسانی همان هویت های اجتماعی و شخصیت ها است که هر کدام باید در جایگاه خودشان به رسمیت شناخته شود. دولت و حاکم و مدیر کسی است که جایگاه آنها را به رسمیت می شناسد و ارزش آن را می داند. نقش مدیر این نیست که با علوم انسانی جامعه را اداره کند بلکه باید به علوم انسانی رسمیت قائل شود و واقعیت آن را درک کند. حضور قدرتمندانه علوم انسانی بدون آنکه الزام داشته باشد که حتما تصدی گری رسمی را داشته باشد پشتوانه آزادی است. با علوم انسانی، آزادی در جوامع مفهوم پیدا می کند و احکام علوم انسانی است که جامعه را پیش می برد. تعبیر ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی، تفکیک بین تصدی گری رسمی و موثر بودن و قدرت مند بودن را نشان می دهد. نقش مدیریتی علوم انسانی در جامعه مثل مادر در خانواده است. مادر سمت رسمی مدیریت را ندارد ولی قوام خانواده با مادر است.

جامعه بدون علوم انسانی، جامعه نیست و فقط تجمع آدم ها است. حقیقت علوم انسانی، خود را در هویت ملی نشان می دهد. جامعه ای که هویت ملی نداشته باشد؛ علوم انسانی نخواهد داشت. جوامع دارای حس هویت ملی، علوم انسانی های قدرتمندی دارند. نظم



علوم انسانی به مثابه فهم معنای «واقعۀ»

دکتر مهدی معین زاده*

در راستای ایراد دو سخنرانی از استاد گرامی آقای دکتر محمدعلی فتح الهی، در پژوهشگاه علوم انسانی که یکی از آنها در صفحه پیشین درج شد، یکی از دیگر اعضای محترم هیأت علمی پژوهشگاه، جناب آقای دکتر مهدی معین زاده نظرانی بیان داشتند. با توجه به یکی از رویکردهای اصلی فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء، مبنی بر «ایجاد فضای گفتگو، هم سخنی و یا مناظره علمی بین اعضای جامعه علمی کشور» از ایشان تقاضا کردیم تا بخشی از آرای خود در این باره را برای این شماره آماده نمایند. از دکتر معین زاده مدیر محترم کارگروه تخصصی مبانی نظری علوم انسانی طرح جامع اعتلاء برای این رویکرد هم‌دلانه سپاسگزاریم و به تداوم راه گفتگوی مکتوب علمی و هم سخنی جامعه علمی علوم انسانی کشور امیدواریم.

دکتر محمدعلی فتح الهی سخنرانی کوتاهی ایراد کردند که به اقتضاء وقت بسیار محدود آن جلسه، مجال طرح

در طی جلسه کمیته علمی طرح جامع اعتلاء در خرداد ماه سال ۱۳۹۷، دوست و همکار ارجمند جناب آقای

بودن شرایطی بسیار محدود، دو یا چند تجربه، یکسان انگاشته می‌شوند. فی‌المثل اگر دما ۲۷ درجه سانتی گراد، فشار یک اتمسفر و ارتفاع از سطح دریا صفر باشد؛ می‌توان اطمینان داشت که تجربه‌های انجام شده در چنین شرایطی، تجربه‌هایی یکسان‌اند و نتایج آنها قابل تعمیم است.

تجربه در علوم انسانی - که ریکرت آنها را علوم «وابسته به تک مورد» دانست - به عکس نه بر یکسان سازی که راست بر تفرد و خاصه‌گی قائم‌اند. تجربه در علوم انسانی نه بر پیوست که بر گسست ابتناء دارد. یک «انقلاب» یعنی «گسستی در جهان اجتماعی تاریخی مألوف یک قوم...» یک واقعه تاریخی یعنی واقعه‌ای که از قبل از خود به گونه‌ای ممتاز، متمایز است. «ویلهم دیلتای» (۱۸۳۳-۱۹۱۱) تقریباً مقارن با ریکرت تعاریف متعددی از علوم انسانی ارائه کرد؛ یکی از این تعاریف چنین است: این علوم قائم به وجود عنصر «اراده» در انسان هستند. جهان بدون مداخلیت و مداخلت اراده آدمی یکسره تابع جبر علی است و به همین اعتبار، موضوع علوم طبیعی. به عبارت دیگر اگر اراده آدمی در کار نبود، علوم طبیعی برای شناخت و تبیین جهان کافی می‌نمود. به محض ورود عنصر اراده اما گسستی در پیوستگی جبر علی رخ می‌نماید و همین گسست، موضوع علوم انسانی را تقویم می‌کند. بدین ترتیب علوم انسانی چیزی

و بسط چندانی به گمان اینجانب نیافت. آنچه در پی می‌آید نه بسط و تطویل ایده مکتوم در آن سخرانی است و نه تفسیر آن. استماع سخنان ایشان، مطالبی را در ذهن اینجانب تداعی کرد که از منظر فتح باب هم‌سخنی با سخنران محترم و البته سایر بزرگواران آن را در میان می‌نهم.

در دهه‌های باز پسین قرن نوزدهم میلادی که درنگ در ذات علوم انسانی خاصه در آلمان رواج داشت، «هاینریش ریکرت» (۱۸۶۳-۱۹۳۶)، برجسته‌ترین چهره فلسفه نئوکانتی «مکتب بادن»، علوم انسانی را در مقابل علوم طبیعی که به زعم وی «قانون بنیاد» بودند، «ایدئوسنکراتیک»^۱ اصطلاح کرد، یعنی «وابسته به تک مورد» یا «وابسته به تک رخداد». مراد وی آن بود که حقیقت در علوم انسانی بنا بر ذات آنها همچون علوم طبیعی از طریق مشاهده تعداد نمونه مکفی و انتزاع و تعمیم به چنگ نمی‌آید، چرا که اساساً موضوع علوم انسانی، وقایعی هستند که تنها طی فرآیندی به نام آزمایش یا تجربه علمی قابلیت «باز تولید» ندارد، بلکه حتی چه بسا به نحو غیر آزمایشگاهی و در عالم واقع نیز هرگز رخدادی همچون آنها عیناً قابل تکرار نباشد. پس ما در مواجهه با علوم انسانی در واقع با علمی مواجهیم که معنای تجربه در آن همانند علوم طبیعی، تجربه‌ای «یکسان‌ساز» که براساس انتزاع بنا شده باشد، نیست. در علوم طبیعی به شرط یکسان



نیست مگر مطالعه آنچه آدمی آن را اراده کرده است. فیلسوف ایتالیایی «جامباتستا ویکو» (۱۶۶۸-۱۷۴۴) دو قرن پیش از «ریکرت» و «دیلتای»، انسان را فقط قادر به شناختن آن موضوعی دانسته بود که خود انسان ساخته است و چنین عملی که از تأمل در ساخته‌های آدمی حاصل می‌شود را واجد عینیتی بیش از علوم طبیعی دانسته بود. دیلتای در تعریفی دیگر از علوم انسانی، این علوم را عبارت از فهم تجلیات (ظهورات) حضور آدمی در عالم می‌شمرد. زبان، فرهنگ،

اقتصاد، سیاست، ادبیات، هنر و... جملگی تجلی حضور انسان در عالم اند و لذا موضوع علوم انسانی. حاصل کلام آنکه، آنچه معرفتی چونان علوم انسانی را ممکن می‌سازد و تقویم می‌کند، حضور توأم با اعمال اراده و عاملیت آدمی است چه به صورت تعامل با دیگران و عالم و چه به صورت ایجاد و خلق چیزهایی که به شکل طبیعی در جهان وجود ندارد. پس اصل اساسی امکان علوم انسانی حضور اراده و رزانه و خلاقانه انسان در عالم است.

به گمان اینجانب در کتاب «وجود و زمان» مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) است که مسأله -البته بی‌اشارتی مستقیم به علوم انسانی- به بنیادی‌ترین وجهی و با امعان نظر به نحوه وجود آدمی مجال ظهور یافته است. نحوه وجود آدمی (دازاین) چنان است وی

هماره‌آنی است که هنوز نیست، انسان چیزی جر یک «نه-هنوز» نیست. به عبارت دیگر انسان نه همان به نحو «مسأله‌مند» وجود داشتن است، بل خود عین «مسأله‌مندی» است. به همین جهت از نظر هایدگر نخستین و اصیل‌ترین گشایش آدمی (دازاین) به عالم نه گشایشی تئوریک و نظر و رزانه، بلکه گشایشی پردازشگرانه و پراتیک یا پرکتیکال (عملی) است. انسان نه آنگونه که دکارت و کانت می‌گفتند چونان فاعلی شناسا، بلکه همچون عاملی درگیر «با»

و دچار مسائل عالم در هستی حضور می‌یابد. معرفت و علم او نیز تا آنجا که به این تعلق و دچار بودگی در عالم مربوط است، معرفت و علمی اصیل محسوب می‌شود. هایدگر جهانی را که اولاً و بالذات نه موضوع و متعلق رویکرد تئوریک و نظرورزانه که مجال پردازش کنش آدمی است، فراگرد جهان^۵ و نحوه حضور انسان در چنین جهانی را فراگردبینی^۶ اصطلاح می‌کند. از چنین منظری علم اصیل تنها آنگاه قابل حصول خواهد بود که موطن آن در کنشگری و پردازشگری آدمی بوده باشد. هایدگر در «وجود و زمان» با تاکید بلیغ بر هم‌ریشگی دو واژه Entschlossenheit (عزم، مُصَمِّمیت) و Erschlossenheit (آشکارگی، ظهور) که هر دو از ریشه Scheinen (درخشیدن، تألؤ) هستند، اعلام می‌دارد که وجود (حقیقت) فقط در حضور و

کنش توأم با عزم و مصممیت آدمی است که آشکار و ظاهر می‌شود و می‌درخشد. علم که نور است فقط در عاملیت انسان عازم و مصمم مجال ظهور پیدا می‌کند. اما به رأی ریکرت دایره بر تمایز بین علوم انسانی به مثابه علوم ایدئوسنکراتیکس (وابسته به تک رخدادی) که بر اساس تفرد ۷ رخداد بنا شده‌اند و علوم طبیعی به مثابه علوم نوموتتیک (قانون بنیاد) که بر تعمیم و کلیت ۸ مبتنی‌اند، از بُعد دیگری نیز می‌توان نزدیک شد و آن بُعد زمان است. گویا مفهوم زمان در قلمروی که از علوم انسانی سخن می‌رود به کلی متفاوت از مفهوم زمان در قلمرو علوم طبیعی است. سر اینکه به علوم انسانی با تواتر تمام، «علوم تاریخی» اطلاق می‌شده، را نیز باید در همین تلقی خاص از زمان در علوم انسانی بازجست.

هایدگر در رساله «مفهوم زمان در علوم تاریخی» به نحوی این دو تلقی متمایز از زمان در علوم طبیعی و انسانی را بر اساس دو مفهوم یونانی کرونوس^۹ و کایروس^{۱۰} پرورنده است. کرونوس همان زمان تقویمی است؛ زمانی که قائم به حرکت اجرام سماوی است. یکبار حرکت دورانی ماه به دور زمین و یکبار حرکت دورانی زمین به دور خورشید، سال قمری و سال شمسی و غیره. کرونوس که در واقع همان زمان طبیعی - زمان متعلق به طبیعت و نه هنوز تاریخ - است از آنات متتالیه تشکیل یافته است که بی هیچ تفاوت و تمایزی بین شان می‌آیند و می‌روند. این زمان فارغ از وجود و حضور انسان برقرار است. اما یونانیان زمان از نحو و نوعی دیگر را نیز می‌شناختند؛ این نحو و نوع دیگر همان کایروس بود که می‌توان از آن به زمان انسانی یا تاریخی هم تعبیر کرد. کایروس هنگامی مفهوم پیدا می‌کند که زمان طبیعی با وجود و

پی‌نوشت

* عضو هیأت علمی پژوهشکده غرب شناسی و علم پژوهی

1 -Heinrich Rickert

2 - nomothetic

3 - Idiosyncratic

۴ - این شرایط را شرایط متعارفی می‌نامند

5 - umwelt= surrounding world

6 - circumspection = umsicht

7- Individuality

8 - Generality

9- Chronos

10 -Kiros



نسبت رویکرد نظری روش شناسی علوم انسانی با جامعه و اعتلای علوم انسانی

دکتر عماد افروغ*

بخشی از یکصد و نود و هفتمین جلسه تخصصی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی پژوهشگاه که در هفتم تیرماه ۱۳۹۷ برگزار شد به سخنرانی جناب آقای دکتر عماد افروغ اختصاص داشت؛ در این نشست که با همکاری طرح جامع اعتلاء منعقد شد استاد افروغ به ارائه نظرات و طرح پرسش های پیرامون نظام معرفتی که بر اساس آن شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی در پژوهشگاه شکل گرفت و اهدافی که این شورا به دنبال آن است پرداختند؛ بخش هایی از صحبت های ایشان که ارتباط بیشتری با مباحث این شماره فصلنامه و همچنین طرح جامع اعتلاء دارد در ادامه ارائه شده است. از دبیرخانه شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی برای در اختیار قرار دادن متن این سخنرانی و از جناب استاد دکتر افروغ برای بازبینی مجدد متن پیاده شده سپاسگزاریم.

معرفت ها نسبی اند و همه معرفت ها سهم واحدی از حقیقت و واقعیت ندارند، بنابراین باید در برابر نقد گشوده باشند و این گشودگی در برابر نقد یعنی گفتگو؛ بنابراین همواره باید چشم و گوش مان به روی گفتگو باز باشد.

از نظر اینجانب معرفت شناسی و علم در ساحت «گفتگو» قرار دارند و ادعای انطباق با واقع برای معرفت پشتوانه درستی ندارد. باید همیشه در برابر نقد گشوده بود، البته این به معنای نسبی گرایی در داوری نیست، بلکه به معنای نسبی گرایی معرفتی است چراکه

زمانی جهان را تنها جهان بالفعل یا جهان تجربی و مشاهدتی می‌بینیم و سلب و ایجاب تنها در این چارچوب تعریف می‌شود و بنابراین روش‌شناسی نیز «محصور در» و «معطوف به» همین جهان تجربی می‌شود و از همین رو هرچه هست امر حاضر است. اما زمانی نگرشی منظومه‌ای و دیالکتیکی به عالم داریم و جهان موجود و مثبت و حاضر را قطره‌ای از یک جهان فرابالعمل و مبتنی بر غیاب می‌دانیم. در این صورت است که جهان باز و متغیر و فرایندی معنادار خواهد بود. جهان بالفعل خودش بسته است و ما نیز با این نظام دانشگاهی متداول، آنرا بسته‌تر کرده‌ایم. بر همین اساس باید سلب و ایجاب را تعریف کنیم. به نظر می‌رسد این موضوعات کاملاً تعریف نشده است.

اما درباره بخش اصلی موضوع باید گفت: از بین دوگانه‌های فراوانی که قابل طرح است، نسبت دوگانه علم و جامعه به طور خاص دارای اهمیت ویژه‌ای است. بر این اساس، نسبتش ورای بررسی متون با جامعه و تغییر و تحولات آن و اعتلای علوم انسانی چیست؟ بر اساس آسیب‌شناسی احتمالی که کرده‌اید و بر اساس نگاه منظومه‌ای محتمل خود، به چه نتایجی رسیده‌اید؟ برای مثال با توجه به رشته من که جامعه‌شناسی است، معتقدم جامعه‌شناسی ما درکلیت، مرده است و هیچ ربطی به مسائل جامعه ما ندارد!! اگر قرار بود ربطی داشته باشد می‌بایست یک سازوکار و شاخص‌های دیگری برای ارتقای استادان تعریف می‌شد و طور دیگری پیش می‌رفت و اسیر دیوارهای حرفه‌ای و نهادی و دانشگاهی خود نبود. ما خواسته برای خود و ناخواسته برای غرب، گرفتار امپریالیسم علمی و بیگانه با نیازها و شرایط زیست محیطی و زیست جهانی خود شده‌ایم. گفته شده و درست هم گفته شده است که

معرفت نظری با دانش عملی باید در ارتباط درونی و بیرونی باشد، اما ما نسبت به این ارتباط بیگانه هستیم. معرفت نظری ما چه نسبتی با معرفت عملی ما دارد؟ ما با معرفت عملی، دانش عملی، زمینه، فرهنگ و تاریخ بیگانه‌ایم. وقتی پای دانش عملی به میان می‌آید پای عینیت به میان می‌آید. وقتی پای عینیت به میان آمد، پای فرهنگ، زمینه و تاریخ هم به میان می‌آید. به عبارت دیگر نسبت مقارنی بین دانش عملی، عینیت، فرهنگ، زمینه و تاریخ برقرار است. بنده هرچند نگاه هرمنویتیکی محض ندارم و به تبیین از نوع علی آن نیز باور دارم، اما تبیین ما باید نسبتی با امور انضمامی و در نتیجه تاریخی و زمینه‌ای و فرهنگی داشته باشد. وقتی زبان دانشگاه انتزاعی و دلیل یا ایده محور صرف شد و از زبان چگونگی و علت زمانی-مکانی غافل شد، اوضاع ما چنین خواهد شد. امروزه، زبان دانشگاه انتزاعی است و در بهترین حالت دلیل محور است و نه علت محور. آنچه گفته می‌شود، بخشی از روش‌شناسی من است. یکی دیگر از دوتایی‌ها، دوتایی ارزش-واقعیت است. برخی می‌گویند وجه عاملیت فاعلان شناسا نباید ورودی در علم داشته باشد، این یعنی چه؟ یعنی من بیگانه باشم؟ سوژه باید با ابژه درگیر شود، ضمن آنکه درگیر شدنش اجتناب ناپذیر است، درگیر نشدنش، معرفتی موهوم و غیر واقعی به دست می‌دهد. اتفاقاً بهترین موضوع تحقیق این است که تو درگیر آن باشی. یعنی سوژه درگیر ابژه هم باشد. اگر سوژه با ابژه بیگانه باشد نمی‌تواند ابژه را خوب شکار کند. این حرف پوچی است که بگوییم که ارزش‌های محقق در تحقیق نقشی نداشته باشد، بی طرفی ارزشی و نقش اخلاق در تحقیق خود صبغه هنجاری و ارزشی دارد. به هر حال، دوگانگی‌ها انواع مختلفی دارد؛ علم و دین، اخلاق



و سیاست، دین و سیاست، علم و جامعه، عقل و عشق، علم و هنر، نظریه و مشاهده، نظریه و عمل و... که در مجالی دیگر و در قالب پروژه های متعدد و طویل المدت باید به آنها پرداخت. کما اینکه نگارنده به اتفاق پنج پژوهشگر دیگر در فرایند پروژه نظریه و عمل در قالب طرح اعتلای علوم انسانی همین پژوهشگاه هستیم. بگذارید در پراتز یک مورد را مثال بزنم و سریع از آن خارج شوم. مثالی که پرده از یکی

دیگر از دوگانه ها، دوگانه دلیل و علت و یا انتزاعی و انضمامی بر می دارد، آیا متوجه نشده اید که نظام سیاسی ما قفل کرده است؟ در بهترین حالت ما خواسته ایم یک نظم منطقی و زبان گزاره ای و درست و نادرست را دنبال کنیم، اما عرصه انضمامی روابط انسانی و اجتماعی، لزوماً تابع این رابطه نیست، زیرا در این عرصه، الزاماً دلیل و منطق مطرح نیست. اگر دیالکتیکی بین عرصه دلیل و علت شما نباشد، خواه ناخواه نظم سیاسی شما انبساط لازم را نخواهد داشت و در این صورت بین عرصه دلیل و علت و فضای رسمی و مدنی شما شکاف فزاینده ایجاد می شود. آیا این شکاف را حس نمی کنید؟ به نظر بنده ما دچار شکاف شده ایم، برای اینکه هیچ دیالکتیکی وجود ندارد. «مارگارت آرچر» به دو عرصه نظم فرهنگی مبتنی بر روابط منطقی و سطح اجتماعی - فرهنگی علی اشاره می کند. نظام فرهنگی، تأییدی علی روی سطح اجتماعی - فرهنگی

بنده هر چند نگاه هرمنوتیکی محض ندارم و به تبیین از نوع علی آن نیز باور دارم، اما تبیین ما باید نسبتی با امور انضمامی و در نتیجه تاریخی و زمینه ای و فرهنگی داشته باشد. وقتی زبان دانشگاه انتزاعی و دلیل یا ایده محور صرف شد و از زبان چگونگی و علیت زمانی-مکانی غافل شد، اوضاع ما چنین خواهد شد.

انضمامی می گذارد. سطح انضمامی اجتماعی - فرهنگی نیز ناظر به روابط علی بین گروه ها و افراد است. حال، اگر قرار است دیالکتیکی بین دو عرصه صورت بگیرد باید در نظم منطقی و فرهنگی نیز انبساطی عطف به روابط علی سطح اجتماعی - فرهنگی علی صورت بگیرد والا به شکاف و تضاد لاینحل و عواقب آن می انجامد. شاید این واژه ها تا حدودی نامانوس باشد، اما به نظر می رسد می توان عنصر زمان

و مکان مؤثر بر اجتهاد امام را از آن استنباط کرد. ما در قانون اساسی مفهوم «اجتهاد مستمر» را داریم و پس از تجدید نظر در قانون اساسی ویژگی های موضوع شناسانه ای را برای رهبر تعریف کردیم، اما مجلس خبرگانی تشکیل دادیم که مجمع فقیهان است و این نقض غرض است. اجتهاد مستمر به چه معناست؟ آیا می توان اجتهاد مستمر را بدون لحاظ کردن شرایط زمانی - مکانی متغیر و در نتیجه بدون موضوع شناسی فرض کرد؟ به رغم ذکر این موارد در قانون اساسی، ساختار رسمی حقوقی برای آن تعبیه نشده است. معلوم نیست جایگاه فیلسوف، اقتصاددان، جامعه شناس، سیاست شناس و... به لحاظ ساختاری کجاست؟ اگر امام (ره) می خواستند فقط فقها باشند، چرا شرط مرجعیت را به اجتهاد تقلیل دادند؟ این یعنی چه؟ اینکار هدفی داشت. هیچ جای قانون اساسی نیامده است که خبرگان تنها محصور در فقیهان باشند،

این از مصوبات شورای نگهبان و خود مجلس خبرگان است. به هر حال، این بحث مهمی است که باید درباره آن تأمل کرد.

درباره موضوع اصلی این نشست می توان این پرسش مهم را طرح کرد: تفسیر ما از اعتلای علوم انسانی در خصوص نسبت علم و جامعه چیست؟ استاد مطهری در کتاب «گریز از ایمان و گریز از عمل» متعرض وجه ادعایی متافیزیکال بودن قرآن به قیمت بی توجهی به نیاز و ضرورت بشر می شود. ایشان با استناد به آیه ۱۷ از سوره رعد اظهار می دارد:

«ببینید قرآن مجید در ضمن یک تمثیل در سوره رعد، ضرورت ها و نیازها و بعد دوام ها و استمرارها را بر اساس نیازها چگونه بیان می کند... مثل می زنند به باران که از آسمان بر دشت و دمن و دره می ریزد و تشکیل سیل می دهد و این سیل در رودخانه جاری می شود و در مسیر زباله هایی، حیوان های مرده ای، خس و خاشاک و امثال این ها قرار می گیرد. در نتیجه حرکت این آب زیاد و سیل، آب هایی به هم می خورد کف هایی روی آب تولید می شود. آن کف آنقدر زیاد است که روی آب را می گیرد و انسان بی خبر و ناآگاه شاید بپندارد که هر چه هست کف است و این را پیروزی کف بر آب تلقی کند که همیشه آب مغلوب کف شود. اما قرآن آخر آن می فرماید: «فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ» ناگهان می بینی که کف در اثر یک باد از بین رفت چرا که یک موجود موقت، بسیار موقت است. کف می رود و بعد نمی گوید: «و اما آب باقی می ماند» بلکه می فرماید: «آنچه برای مردم نافع است و نیازها را بر می آورد باقی می ماند». یعنی قرآن می گوید در نظام عالم کلی آنچه باقی می ماند به این دلیل استمرار دارد که نیازها را بر می آورد.

قرآن که اینگونه تفسیر می شود، جامعه شناسی و دین جای خود دارد. قرار نیست که یک نظام انتزاعی را درست کنیم و دل خوش باشیم و بعد بیشتر به ارتقاء خودمان بیاوریم تا مسائل جامعه. اگر رابطه ایده و واقعیت را بپذیریم، بخشی از علت وضعیت نامطلوب کنونی در ایده است و ایده مربوط به دانشگاه، حوزه و یا روشنفکری و یا ترکیبی از این هاست. از اینرو باید گزارشی از دوگانه های خودتان بدهید و انبساط آنرا در دیالکتیک بررسی کنید.

نگرش دیالکتیکی که بنده ذیل بحث های «روی بسکار»^۱ دنبال کردم، به نظرم مضامین مشابهی در بیانات حضرت امام علی (ع) و مولانا جلال الدین بلخی (رومی) دارد. «بسکار» بحث توجه به کلیت را در ذیل بحث دیالکتیک خود مطرح می کند. هر جا دیالکتیک است، کلیت و وحدت است، اما وحدت به معنای نفی انفصال، گسیختگی و انشعاب نیست. از نظر بسکار، دیالکتیک در واقع هنر تفکر درباره هم وقوعی تمایزات و اتصالات است، فهم اینکه چگونه اشیاء متمایز، متصل اند. از منظر کل است که متوجه می شویم که چگونه اشکال انفصال درون اتصال، کلیت زدایی درون کلیت، شکاف یا انشعاب در کل عمل می کند. در این نگرش، دوگانه هایی مثل حال و گذشته، فرایند و محصول و موجود و دیگری درهم می شکنند. نکته قابل توجه در نفی روا بودن هر چیز در تمایزات و اتصالات در اندیشه بسکار این است که این تمایز و اتصال موضوع فهم پدیده ها در ربط مندی و اتصال ساختمانند واقعی آنهاست و نیروی تبیینی نظریه، یک نیروی رئالیستی است.

امام علی (ع) در فرازی از خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می گویند: «خدایی که روشنی را با تاریکی، آشکار را

با نهمان، خشکی را با تری، گرمی را با سردی، ضد هم قرارداد، و عناصر متضاد را با هم ترکیب و هماهنگ کرد، و بین موجودات ضد هم، وحدت ایجاد کرد، آن‌ها را که با هم دور بودند نزدیک کرد، و بین آن‌ها که با هم نزدیک بودند فاصله انداخت. در شعر مولانا هم همین مضامینی از این دست و برای نمونه در داستان مارگیر او وجود دارد:

این همه خوشها ز دریاییست ژرف
جزو را بگذار و بر کل دار طرف
جنگهای خلق بهر خویست
برگ بی برگی نشان طویست
خشمهای خلق بهر آشتیست
دام راحت دایما بی راحتیت
هر زدن بهر نوازش را بود
هر گله از شکر آگه می‌کند
بوی بر از جزو تا کل ای کریم
بوی بر از ضد تا ضد ای حکیم
جنگها می‌آشتی آرد درست
مارگیر از بهر یاری مار جست
بهر یاری مار جوید آدمی
غم خورد بهر حریف بی غمی
و در جایی دیگر از همین داستان:
چون زحس بیرون نیامد آدمی
باشد از تصویرغیبی اعجمی

مصرع آخر مرا یاد عباراتی از امام (ره) می‌اندازد، ایشان می‌فرمایند: «قرآن سر است، سر سر است، سر مستسر به سر است، سر مقنع به سر است و باید تنزل کند، بیاید پایین، تا اینکه برسد به این مرتبه نازله. حتی به قلب خود رسول‌الله که وارد می‌شود باز تنزل بود، یک تنزلی کرده بود تا به قلب وارد می‌شد، بعد هم از آنجا

باید نازل بشود تا برسد به آنجا که دیگران هم بفهمند. چنانچه انسان هم اینطوری است، انسان همسر و سرسر است. در همین عالم طبیعت هم از سر یکم ساله‌ای هست، و آن این است که ما جواهر را نمی‌توانیم ادراک کنیم، از اجسام هر چه را ما ادراک کنیم اعراض است. چشم مان این رنگ و این ظواهر را می‌بیند، گوشمان صدا را می‌شنود، ذائقه‌مان مزه را ادراک می‌کند، دستان لمس می‌کند یک ظاهری را، همه اعراض هستند، این جسم کجاست؟ وقتی هم [کسی] می‌خواهد تعریف کند [مثلاً می‌گوید] «آن عرض و عمق و طول دارد»، عرض و عمق و طول هم از اعراض است... آنکه ثقل دارد آن هم از اعراض است، «آنکه جاذبه دارد» آن هم از اعراض است. هر چه را بخواهید تعریف بکنید با اوصاف و اعراض تعریف می‌کنید، پس خود جسم کجاست؟ خود جسم هم سر است. ظل همان سر است، ظل همان احدیت است که اسماء و صفات آن برای ما معلوم می‌شود، والا خود عالم، غیب است، اسماء و صفاتش پیداست. «غیب» و «شهادت» هم شاید یک مرتبه‌اش همین معنا باشد که همین عالم طبیعت، غیب و شهادت دارد، غیبش آن است که از ما غایب است، ما هیچ نمی‌توانیم ادراکش کنیم»^۱.

مطلب پایانی اینجانب مربوط به کتاب «جامعه‌شناسی مردم‌مدار» آذر نسبت و تا حدودی تقابل با جامعه‌شناسی حرفه‌ای و سیاست‌گذار و در دفاع از تعامل جامعه‌شناسی با مردم و جامعه در جهت رفع نیازهای آنهاست.

«مایکل بوراووی» نویسنده این کتاب چنین نظر می‌دهد: «حکومت‌ها در سراسر جهان از دانشگاهیان از جمله جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، مورخان، فیلسوفان در کشورشان می‌خواهند که هر چه بیشتر به معیارهای



بی تردید حالا همان زمانی است که باید پیش از آنکه ایده مردم محو و ناپدید شود به دفاع از آن برخیزیم و معنا و شور تازه‌ای در آن بدمیم. بدون وجود مردم، چه از نوع واقعی، چه مجازی، چه در پهنه عمل، چه در عرصه سخن، چه بسا مرگ جامعه شناسی نیز رقم خورد.»

بدون حضور مردم، مرگ جامعه شناسی فرا خواهد رسید؛ و من فکر می‌کنم ما مرده‌ایم، زیرا دال‌ها و مفاهیم ما

بیگانه با مدلول زمانی و مکانی و زمینه‌مند و مخاطب واقعی خود و آویزان به شاخص‌های بیگانه با جامعه و نیازهای منبسط و تغییرات و تحولات آن است. ما فضایی خیالی برای خود ترسیم کرده‌ایم و بر خلاف جامعه شناسی آمریکا که آگاه به مرگ مشروط خود به دلیل بی توجهی به مردم است، ما هنوز به این درجه از آگاهی نیز به صورت نهادی نرسیده‌ایم.

پی‌نوشت

* استاد جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، رئیس کمیسیون فرهنگی هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی

۱- Ram Roy Bhaskar (۱۹۴۴-۲۰۱۴ م.) فیلسوف بریتانیایی که آرای او با مفهوم رئالیسم انتقادی در ارتباط است. برای اطلاع بیشتر ن. ک. افروغ، عماد؛ شرحی بر دیالکتیک روی بسکار (رئالیسم انتقادی دیالکتیک ۱)؛ تهران، نشر علم، ۱۳۹۴.

۲- برای اطلاع بیشتر در این باره ن. ک. تفسیر عرفانی از فاتحه کتاب (سوره مبارکه حمد) حاصل چند جلسه سخنرانی در سال ۱۳۵۸ حضرت امام خمینی (ره) که به صورت کتابی با همین نام از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) منتشر شده است.

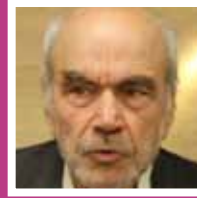
۳- جامعه‌شناسی مردم‌مدار: جامعه‌شناسی در قرن بیست و یکم؛ مایکل بوراووی و ... دیگران؛ ترجمه‌ی بهرنگ صدیقی و دیگران؛ تهران: نشر نی.

جهانی پایبند باشند؛ یعنی این که بکشند آثارشان را در نشریات علمی «غربی» و آمریکایی به چاپ برسانند. این مسائل نه فقط در آفریقای جنوبی و تایوان که حتی در کشورهای چون نروژ نیز که خود منابع بومی قابل توجهی در اختیار دارد صادق است. به این ترتیب جامعه‌شناسان ملی بر اثر ارتباطشان با دنیای غرب و به دلیل انتشار مطالب شان به زبان انگلیسی ارتباط خود را با مسائل بومی و موضوعات

محلی از دست می‌دهند. دولت‌ها در همه کشورهای همسو با فشارهای جهانی با تفرقه انداختن بین چهار گونه جامعه‌شناسی به تقسیم کار در سطح ملی شان صدمه می‌زنند. به این ترتیب جامعه‌شناسی ایالات متحده به هژمونی جهانی دست یافته است؛ بی‌آنکه جامعه‌شناسان این کشور، توطئه‌ای طراحی کرده باشند، یا برای این مسأله برنامه‌ریزی کرده باشند. به همین دلیل ما جامعه‌شناسان آمریکایی مسئولیت ویژه‌ای بر دوش داریم که جامعه‌شناسی خود را محلی کنیم و آن را از قله جهان شمولی پایین بکشیم و ویژگی‌های متمایز و نقاط قوتش را در سطح ملی دریابیم. ما باید یک بار دیگر با جامعه‌شناسی کشورهای دیگر به گفتگو بنشینیم و سنت‌های محلی یا انگیزه شان را برای بومی کردن جامعه‌شناسی به رسمیت بشناسیم.» و در جای دیگر می نویسد: «از درون وقتی به جامعه‌شناسی ایالت متحده می‌نگریم تصویر چندان امیدبخشی نمی‌بینیم. به ویژه در مرز و محدوده‌هایی که بیش تر انتقادی است...



پروند ویره
علوم انسانی و
جامعه





مقدمه

رابطه‌ی علوم انسانی و جامعه یکی از مسائل مهم طرح جامع اعتلاء است؛ بحث در مورد نسبت علوم انسانی و جامعه دارای سطوح گوناگونی است. یک سطح آن با پرسش‌هایی اساسی از این نوع قابل طرح است: اصولاً شرایط اجتماعی و محیطی چگونه روی اعتلای علوم انسانی تأثیرگذار است؟ و شرایط اجتماعی و محیطی تا چه میزان می‌تواند بر الگوهای مختلف رشد، تولید دانش و معرفت تأثیر داشته باشد؟ چرا در بعضی جوامع علوم انسانی رشد بیشتری دارد و در بعضی دیگر رشد کمتر؟ چرا در بعضی مقاطع تاریخی شاهد رشد کم رمق علمی هستیم و در برخی دوره‌های تاریخی با بالندگی علم مواجه می‌شویم؟ آیا واقعاً می‌توانیم رابطه‌ای بین شرایط اجتماعی، شرایط اقتصادی و اعتلای علم در جوامع پیدا کنیم؟

برخی متفکران این بحث را مطرح کردند که هر چه آزادی‌های سیاسی-اجتماعی بیشتر باشد، رشد علم بیشتر است و یا اینکه نظام‌های آزادی خواه را همسوتر با رشد علمی می‌دانند. برخی دیگر نیز بر

رابطه‌ی مستقیم بین عدالت و رشد علم در جوامع تأکید دارند؛ به این معنی که وقتی عدالت به معنای توزیع فرصت‌ها و امکانات برابر در جوامع وجود داشته باشد فرصت‌های بیشتری در اختیار افراد بیشتر قرار خواهد گرفت و انسان‌های برجسته، زمینه‌ی رشد مناسب‌تری خواهند داشت و خود به خود، عرصه‌ی علمی با بالندگی بیشتری همراه خواهد شد.

سطح دوم بحث به چگونگی برقراری ارتباط علم با جامعه باز می‌گردد. چون اصولاً علم زمانی می‌تواند در عرصه‌ی اجتماعی تأثیرگذار باشد که بتواند با سطوح مختلف بدنه‌ی یک جامعه ارتباط برقرار بکند و مورد حمایت از سوی اقشار مختلف جامعه باشد. علم اگر در سطح نخبگان، و یا افراد خاص باشد، نمی‌تواند اثرگذاری لازم خود را داشته باشد؛ بنابراین ضرورت دارد علم در سطح عموم مردم تسری پیدا کند، یعنی عموم مردم با علم پیوند برقرار کنند؛ و این پیوند زمانی ایجاد می‌شود که ذهنیت مثبتی نسبت به نقش تأثیرگذار علم در زندگی افراد شکل بگیرد. این ذهنیت مثبت موجب حمایت از فعالیت‌های

اجتماعی نقش داشته باشد؟ چه میزان در قانون‌مداری، در نظم اجتماعی، در حلّ چالش‌های اجتماعی، در بحث شکوفایی اقتصادی می‌تواند نقش آفرین باشد؟ آیا مردم و مسئولان جامعه احساس می‌کنند که علوم انسانی در کار آن‌ها مؤثر است؟ وقتی می‌خواهند «سد» بسازند، ساختمان بسازند، یا یک طرح بزرگ شهری را اجرا کنند، چقدر این احساس وجود دارد که علوم انسانی برای آن‌ها مفید است؟ ایجاد این احساس، نیازمند راهکارهایی است که باید درباره آن بحث و گفتگو کرد.

یحیی فوزی

مدیر مسئول فصلنامه تخصصی

طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور

علمی و ایجاد اعتبار و اعتماد به علماء علوم انسانی نسبت به حل مسائل خواهد شد و وقتی پیوند ایجاد شد، به ارتقای علم کمک می‌کنند. به طور مثال در برخی جوامع «سنت وقف» نقش مهمی در رشد مراکز مرتبط با فعالیت‌های علمی دارد و برخی حاضر هستند کارهای عالم المنفعه را برای علم انجام دهند ولی در جوامعی دیگر، این سنت کم رنگ است. به نظر می‌رسد این موضوع به میزان ارتباط متقابل علم در عرصه‌ی اجتماعی باز می‌گردد. در جوامع موفق، علوم و از جمله علوم انسانی توانسته است ذهنیت مردم را نسبت به توانائی‌های خود تغییر دهد یا تأثیری بر روی جوامع و نیروهای مؤثر بر جوامع همچون مسئولین کشور و مدیران بگذارد که در مجموع این تغییرات، جامعه از بسترسازی برای رشد علمی حمایت کند. لذا این پرسش مهم مطرح است که در جامعه ایران، تا چه میزان به این موضوع توجه و اهتمام صورت می‌گیرد؟

سطح سوم را می‌توان اینگونه تعریف کرد: اصولاً علوم انسانی تا چه میزان می‌تواند در پیشرفت و اعتلای



نگاهی به دو مجموعه سخنرانی و گفتگوهای علمی درباره جامعه و علوم انسانی

در ابتدای هشتمین کمیته علمی طرح جامع اعتلاء، آقای دکتر حسینعلی قبادی، رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و رئیس طرح جامع اعتلاء، ضمن خوش آمد گویی و تبریک روزهای باشکوه پیروزی انقلاب اسلامی، محور اصلی صحبت های خود را مرور بیانات رئیس محترم جمهور در آئین اختتامیه نهمین دوره جشنواره بین المللی فارابی (۲۴ دی ماه ۱۳۹۶) اختصاص دادند. بعد از پایان صحبت های ریاست پژوهشگاه، و همچنین ارائه گزارش اجمالی فعالیت های صورت گرفته در طرح جامع اعتلاء که بوسیله آقای دکتر یحیی فوزی، جانشین رئیس در طرح جامع اعتلاء و رئیس دبیرخانه طرح، انجام گرفت، دبیر کمیته علمی طرح جامع اعتلاء، آقای دکتر فرهاد زیویار که مسئولیت اداره جلسه را بر عهده داشتند از سخنرانان علمی کمیته دعوت کردند تا به ارائه بیانات خود بپردازند. سخنرانان نخست جناب آقایان دکتر ذاکر صالحی و دکتر منصور نژاد بودند و بعد از ارائه بیانات این دو استاد، جناب

بیست و سوم بهمن ماه سال ۱۳۹۶ هشتمین نشست کمیته علمی طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور با حضور جمع گسترده ای از صاحب نظران، استادان و متخصصان حوزه علوم انسانی به عنوان اعضای کمیته علمی در تالار اندیشه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تشکیل شد. موضوع محوری این نشست و همچنین نشست بعدی: نهمین نشست کمیته علمی که در تاریخ چهاردهم اسفند ماه ۱۳۹۶ برگزار شد «جامعه و علوم انسانی» بود.

به دلیل مشابهت موضوع این دو نشست با پرونده ویژه این شماره، ضمن اشاره به برخی گفتگوها و گزارش های ارائه شده در این نشست ها، سخنرانی هایی که با این پرونده پیوستگی بیشتری داشتند به صورت کامل ارائه می شوند. همچنین در ادامه تعدادی از گفتگوهای ارزشمند طرح شده در این نشست ها و مرتبط با سخنرانی های ارائه شده که حاوی مطالبی مفید برای اهل علم و جامعه ایرانی است به اختصار ارائه شدند.

جناب آقایان دکتر خسرو قبادی و حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای محمدرضا مصطفی پور که در نهمین جلسه کمیته علمی طرح جامع اعتلاء در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۹۶ ارائه شده بود، درج شده است. همچنین از آقای دکتر عبدالرحمن حسینی فر که فرصت ارائه سخنرانی خود را در جلسه دوم کمیته علمی نیافتند، تقاضا شد تا محورهای اصلی آرای خود را برای طرح در اختیار مجله قرار دهند. بنابراین آخرین مطلب در این بخش به مطالب ایشان اختصاص یافته است.

آقای دکتر عماد افروغ ضمن بررسی برخی محورها در صحبت‌های ارائه شده، آرای نقادانه خود پیرامون وضعیت علوم اجتماعی در ایران را بیان کردند. این دو سخنرانی و همچنین آرای جناب آقای دکتر افروغ که با محوریت جامعه و علوم انسانی ایراد شد، به طور کامل در ادامه مطالب این شماره ارائه شده‌اند. در ادامه نشست، استادان صاحب نظر حوزه فلسفه و علوم انسانی کشور جناب آقایان دکتر رضا داوری اردکانی و دکتر غلامرضا اعوانی، با محوریت قرار دادن بخش‌هایی از سخنرانی‌های ارائه شده، نظرات و آرای پیشنهادی خود را برای اعتلای علوم انسانی و رفع برخی کاستی‌ها ارائه کردند. گزیده سخنان استادان ارجمند در بخش سوم این مجموعه ارائه می‌شود. از آنجایی که گفتگوهای نشست هشتم کمیته علمی طرح جامع اعتلاء به درازا انجامید و مجالی برای ارائه باقی سخنرانی‌های علمی فراهم نشد تنی چند از استادان حاضر سخنرانی‌های کوتاه خود را در جلسه بعدی کمیته علمی ارائه دادند. در بخش چهارم سخنان



توسعه تعامل علوم انسانی و جامعه: طرح مساله‌ای برای اندیشیدن

دکتر غلامرضا ذاکر صالحی *

این پروپوزال به آن برسیم، اول شناخت سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات مربوط به تعاملات علم و جامعه با تأکید بر علوم انسانی در کشورهای منتخب است. حدود ۱۵ تا ۲۰ کشور بررسی خواهند شد. سپس تجارب آنها در قالب مطالعه تطبیقی سامان می‌یابد. دوم مقایسه یافته‌های فوق با وضعیت ایران؛ سوم کشف نظام‌مند نظرات خبرگان علوم انسانی در خصوص رابطه علم و جامعه با تأکید بر علوم انسانی است. مصاحبه‌هایی هم با متخصصان و خبرگان علوم انسانی در ایران انجام خواهد شد. در نهایت بعد از تحلیل

ابتدا بیان این نکته لازم است که بحث امروز صرفاً طرح مسئله‌ای است که در طرحنامه پژوهش آمده و قرار است در آینده در زمینه آن مطالعه‌ای در پژوهشگاه آغاز شود. این روزها بحث ارتباط علوم انسانی و جامعه به دلیل ضرورت‌های ملی و زمانی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. موضوع رابطه علم و جامعه و علوم انسانی و جامعه در غرب بحث برانگیز بوده است. در ایران به عنوان کشوری که در حال توسعه است نیز خود به خود این ایده‌ها پیچیده‌تر می‌شود و کار را سخت‌تر می‌کند. اهدافی که قرار است در

شدن علم مثل آن اتفاقی که در شوروی سابق افتاد، نشود. از طرفی علوم انسانی در ایران خیلی جوان است. هنوز بعضی از بنیان‌گذاران شاخه‌های علوم انسانی در ایران در قید حیات هستند. هنوز بسیاری از متون کلاسیک علوم انسانی در خیلی از رشته‌ها به فارسی ترجمه نشده است. در هریک از حوزه‌ها ترجمه‌هایی انجام شده است اما بسیاری ترجمه نشده باقی مانده است.

در جامعه در حال گذار که هنوز علوم انسانی آنقدر جوان است، به تعبیر «رابرت تون» در جامعه شناسی ما هنوز انیشتین خود را پیدا نکردیم! هنوز دنبال کپلر خود می‌گردیم! در جامعه‌شناسی بعد از جنگ جهانی دوم یا همان حین جنگ جهانی دوم، این نشان دهنده جوان بودن این علم است. توقعات عجیب و غریب از علمی که اینقدر جوان است، ارتباط علوم انسانی با جامعه را وارد مشکلاتی می‌کند. هنوز علوم انسانی دقیقاً نهادسازی چندانی در خود صورت نداده است. باید توجه داشت در ایرانی سخن می‌گوییم که کل «زیست بوم» هم ضعیف است، اینجاکل زیست بوم علم ضعیف است و نگران شاخه‌های دیگر هم هستیم. نگران حوزه علوم پایه و نگران فنی و مهندسی هم هستیم. کل این زیست بوم باید ارتقا پیدا بکند و الا خود علوم انسانی باید در غیاب شاخه‌های دیگر علوم ارتقا یابد!! آیا چنین چیزی متصور است، امکان‌پذیر است یا نیست؟ در حال حاضر وزارت علوم به شدت نگران علوم پایه شده است؛ به خاطر این که استقبال خانواده‌ها و جوانان از علوم پایه به حد صفر نزدیک

محتوای آنها، تدوین توصیه‌های سیاستی برای ایران به منظور بهبود رابطه علوم انسانی و جامعه صورت خواهد گرفت. همانطور که ملاحظه فرمودید این مطالعه ناظر بر موضوعاتی چون اسلامی شدن علوم انسانی نیست. این مطالعه از نوع کاربردی است و در کارگروه کاریست علوم انسانی فعالیت خواهد کرد. موضوعاتی چون اسلامی شدن در کارگروه مبانی نظری مورد توجه قرار خواهد گرفت. در اینجا صرفاً تجارب کشورهای منتخب در مطالعه اکتشافی دسته‌بندی و ارائه می‌شوند. در کنار آن دیدگاه‌های خبرگان ایرانی نیز بررسی خواهد شد.

این مسئله پیچیدگی‌های بسیار دارد. زیرا در مهد علوم انسانی مدرن در غرب هم این مقوله بسیار پر فراز و فرود بوده است. رابطه علوم انسانی با جامعه زیر ساخت‌هایی نیاز دارد که در ایران کاملاً فراهم نیست. جامعه دوستدار دانش می‌خواهد که عقل‌گریز و علم ستیز نباشد و از آن طرف علم می‌خواهد که برج عاجی نباشد. خود علم مقداری خصلت نخبه‌گرایانه دارد، وقتی که خود را به جامعه نزدیک می‌کند احتمال سطحی شدن یا به عبارتی عوامانه شدن و مبتذل شدن را دارد. نمونه این اتفاق در آموزش عالی ایران افتاده است، گسترش بی‌رویه کمی چه صدمات اجتماعی و فرهنگی و روانی ایجاد کرده است؟! ...

بنابراین توصیه‌های سیاستی که ما به دنبال آن هستیم باید با این ملاحظه باشد که این نزدیک شدن به جامعه، این ارتباط و تعامل به گونه‌ای باشد که باعث سطحی شدن و مبتذل شدن و در بعضی جاها ایدئولوژیک



می‌شود. تعداد دانشجویان علوم پایه در ایران پنج درصد شده است. به شدت دارد پایین می‌آید، این عدد باید بالای ۱۵ درصد باشد. علوم پایه که افت کند، فنی مهندسی هم که در حقیقت منطق خود را از علوم پایه می‌گیرد، از ریاضیات و فیزیک و غیره می‌گیرد، پایه و اساس خود را از دست می‌دهد و زمین می‌خورد و این در ساختار کل علم کشور فاجعه است. نگران فنی مهندسی هم هستیم که عالی‌ترین محصول و خودروی ملی آن «سمند» است. در یک «هم‌تطوری»، شاخه‌های مختلف علوم باید باهم ارتقا پیدا کنند. این که علوم انسانی تعامل عالی و سامان یافته‌ای با جامعه داشته باشد، در حالی که کل زیست بوم علم پژمرده باشد، تصور آن هم امکان پذیر نیست، چه برسد به تصدیق آن. این ممکن نیست در گوشه‌ای فقط یک شاخه علمی داشته باشیم که فوق العاده و عالی باشد و بقیه شاخه‌ها کماکان پژمرده باشند.

این زیست بوم هم تطوری دارد. در زیست بوم علم «زیر سیستم‌ها» تعاملی خیلی بالا دارند؛ هر اتفاقی در یک زیر سیستم رخ دهد، فوراً در بقیه زیر سیستم‌ها تأثیر می‌گذارد. در رویکرد زیست بومی، فی الواقع «علوم انسانی» گونه کلیدی محسوب می‌شود. «آشیان» گونه کلیدی مرتفع‌تر است، همه جا را می‌بیند، قدرتمند است، به غنای زیست بوم کمک می‌کند و ما امیدوار هستیم که علوم انسانی این نقش را پیدا بکند و داشته باشد. به قول علمای زیست بوم شناختی «آشیان آن مرتفع باشد». گونه کلیدی در زیست بوم علم از طریق ارتباط بیشتر با جامعه، کاربردی‌تر شدن و حل

مسئله به گونه منطقی و در چارچوب عقلانی آن ارتقا پیدامی‌کند.

با بررسی ادبیات این حوزه پژوهشی چهار الگو قابل شناسایی و ارائه است. در حقیقت، در جایی که زیر ساخت‌های علمی آنها قوی است، کشورهای صنعتی شده، آنها که آموزش عالی توسعه یافته دارند و نظام‌های علم و فن‌آوری آنها بالا است، در آنجا معمولاً از چهار الگو تبعیت شده است. البته قطعاً در این پژوهش باید بررسی کرد کدام کشور، کدام الگو را پیروی کرده است. شاید در یک کشور دو یا سه الگو هم‌زمان پیگیری شده باشد. اما باید از خبرگان پرسید کدام یک از آنها در ایران مناسب‌تر است. البته باید توجه داشت این چهار الگو مطالعه مقدماتی در حد طرح نامه است. در اجرای طرح ممکن است این چهار الگو افزایش پیدا کند. مناسب بودن کدام الگو برای ایران آن چیزی است که باید از میانگین نظرات خبرگان دریابید. در ادامه این چهار الگو ارائه می‌شود. - الگوی اول آن چیزی است که در ایران به نام «ترویج علم»^۳ ترجمه شده است. اینجا می‌گوییم ترویج علوم انسانی. به آن مدل کمبود یا مدل نقصان می‌گویند. یعنی رفع نقصان دانش مردم. در حقیقت علم را ساده و رسانه‌ای بکنیم، آنقدر آن را ساده بکنیم که فهم همگانی از علم ایجاد شود. بحث‌های علمی به حوزه‌های عمومی کشانده شود. بخش دوم این است که جامعه بتواند علم را بپذیرد.

نقدهای شدیدی به این الگو شده است چراکه این الگو خطی است، از عالم به عامه مردم بی‌سواد. یک جریان



یک طرفه. در این الگو مردم فاقد سواد علمی تلقی می‌شوند؛ این که ما علم را از عالم بگیریم در یک الگوی خطی به مردم منتقل نکنیم. این مدل در برخی موارد می‌خواهد مقاومت مردم را در برابر توسعه فن‌آوری بشکند. یعنی هدف بنگاه‌های بزرگی که فن‌آوری تولید می‌کنند، این است که جایی که این فن‌آوری می‌آید محیط زیست انسانی یا محیط زیست طبیعی را تخریب می‌کند، مردم کمتر مقاومت نکنند. نیروهای بومی و نیروهای محلی اجازه

هدف بنگاه‌های بزرگی که فن‌آوری تولید می‌کنند، این است که جایی که این فن‌آوری می‌آید محیط زیست انسانی یا محیط زیست طبیعی را تخریب می‌کند، مردم کمتر مقاومت نکنند. نیروهای بومی و نیروهای محلی اجازه بدهند طرح‌های فن‌آورانه روی زمین پیاده شود. چون تا حدی این هدف پنهان هم در این الگو وجود دارد و تا حدی نیز مورد نقد گرفته است.

زمین پیاده شود. چون تا حدی این هدف پنهان هم در این الگو وجود دارد و تا حدی نیز مورد نقد گرفته است.

الگوی دوم، الگوی ارتباطات علم با مدل گفتگویی، مدل شبکه‌ای است. این الگو روی ماهیت ارتباطی علم تأکید می‌کند؛ روی به اشتراک گذاشتن ارتباط با مردم و توجه به نیازها و گرایش‌های مردم. در این الگو اطلاعات علمی و اطلاعات غیر علمی خیلی از هم تمایز ندارند. یعنی مثل رنگین کمان که معلوم نیست کجای رنگ قرمز تمام می‌شود، کجای رنگ نارنجی شروع می‌شود؛ اطلاعات علمی و غیر علمی خیلی

تمایز شفافی با همدیگر ندارند و علم به عنوان فرآیند اجتماعی وسیع تلقی می‌شود و روابط درون علم و بیرون همزمان مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اشاعه فرهنگ علم در این شبکه‌های اجتماعی مورد توجه است و رابطه خوبی که محققان باید با سیاست‌گذاران و مردم از طریق گفتگو و شبکه‌سازی داشته باشند. اینجا نگرش سنجی از مردم هم انجام می‌شود؛ یعنی مرتب مناظره مدنی بین مردم و پژوهشگران و سیاست‌گذاران و تأمین کنندگان جریان دارد برای این که این دانش ظرفیتی برای

کنش ایجاد بکند.

الگوی سوم بحث درگیر کردن مردم با علم در عمل ۵ است. در حقیقت دنبال برساخته شدن فرهنگی اجتماعی خود علم است. در علم مداخله از پایین به بالا صورت می‌گیرد. مردم مشارکت جدی و حمایت عملی از علم دارند. از علم حمایت واقعی می‌کنند. مثال آن را هم می‌گویید زمانی که بیماری ایدز آمد، عده زیادی از بیماران نمی‌خواستند بپذیرند که نقص ایمنی دارند و نتایج آزمایشات را قبول نمی‌کردند. آنها را به داخل آزمایشگاه بردند و خواستند آزمایشات را خود افراد انجام دهند. در این حالت بود که متقاعد



شدند بیماری نقص ایمنی دارند و همکاری و مشارکت کردند. بنابراین در این الگو دنبال اتصال واقعی علم به زندگی مردم هستیم و ملاحظات اجتماعی، اخلاقی و زیست محیطی هم در علم به شدت مورد توجه این الگو است. مخاطب علم هم مخاطب فعال و منطبق و مشارکت کننده است. در حقیقت دانش محلی و بومی تماشاچی نیست. نقش اقلیت‌ها و زنان در علم خیلی مورد توجه است و مردم پیامدهای علم را هم ارزیابی می‌کنند، پیامدهای کار علمی مرتباً توسط خود

مردم ارزیابی می‌شود و هدف هم بهبود کیفیت زندگی روزمره مردم است.

قابل توجه است که گام به گام این الگوها کامل‌تر و بهتر می‌شوند؛ هر الگو در عین حال محتویات الگوی قبلی را هم در درون خود دارد و در عین حال عناصری را به آن اضافه می‌کند.

الگوی چهارم مشاوره علم^{۶۴} است. این الگو جدیداً داغ شده است و خیلی هم به علوم انسانی نزدیک است. البته من مایل هستم واژه «advisory» را «صلاح اندیشی» ترجمه کنم. در عربی می‌گویند «مشاوره» این مشاوره، مشاوره سیستماتیک است، اقدامی حمایت‌گرایانه بر پایه علم است که فقط در اختیار گذاردن دانش به سیاست‌گذار نیست، بلکه غیر از دانش چیزهای دیگر

هم به او می‌دهد، فقط انتقال دانش نیست. گاهی برای تغییر، مداخله هم می‌کنیم. همان‌طور که مشاور روان‌شناس این کار را می‌کند، در مشاوره علم به معنای عام آن ممکن است مشاور حتی به سیاست‌گذار روحیه بدهد. اصلاً دانش ندهد، روحیه بدهد. بعد کارهای جانبی دیگری هم انجام می‌شود.

در این الگو باید دقیقاً مخاطب خود را بشناسی، بینش بدهی، راه حل بدهی؛ فقط این نیست که به او علم بدهی، به او بینش می‌دهی، راه حل می‌دهی؛ روحیه برای اقدام می‌دهی. با

این رویکرد که معتقد هستی که همیشه راه حل بهتری وجود دارد؛ به خاطر این که از ائتلاف سرمایه و منابع جلوگیری بشود. عمدتاً مخاطب این الگو دولت‌ها هستند. دولت چیست؟ دولتی که نماینده مردم است. دولت‌ها به عنوان نماینده مردم از سیستم مشاوره علم استفاده می‌کنند. حالا این سیستم مشاوره علم یا در بعضی جاها ساختمند است؛ یعنی سازمان‌۷ دارد. گاه نیمه ساختمند است، گاه در برخی مراکز بی‌ساخت است، انفرادی است. مثلاً در کشور انگلستان مجلس عوام، هر نماینده‌ای دو دانشمند به عنوان مشاور در اختیار دارد که کاملاً با آنها در تماس است یعنی در هر زمان که بخواهند تماس برقرار می‌شود و مثلاً درباره لایحه‌ای که قرار است فردا بحث شود با آنها گفتگو

این که علوم انسانی تعامل عالی و سامان یافته‌ای با جامعه داشته باشد، در حالی که کل زیست بوم علم پژمرده باشد، تصور آن هم امکان پذیر نیست، چه برسد به تصدیق آن. این ممکن نیست در گوشه‌ای فقط یک شاخه علمی داشته باشیم که فوق العاده و عالی باشد و بقیه شاخه‌ها کماکان پژمرده باشند.

این رابطه‌ها می‌توانند بین رشته‌های مختلف باشند، می‌توانند خود آنها بین رشته‌ای باشند. یعنی در حقیقت سیاست‌گذاری تحقیق Research policy به معنای عام آن‌بکنند، می‌توانند تخصصی و تک رشته‌ای کار بکنند و رابطه‌های مختلف در هر رشته با همدیگر تعامل داشته باشند. بحث‌های خیلی وسیعی در مورد «الگوی مشاوره ای» وجود دارد .

این چهار الگویی است که در طرح اولیه مطرح است در حین کار قطعاً این الگوها کامل تر می‌شود.

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

- 1- Popular
- 2- Science and Technology and Innovation
- 3- Science promotion
- 4- science communication
- 5- engagement of public in science
- 6- Science advisory
- 7- organization

می‌کند. این الگو تقریباً الگوی بی‌ساختنی است ولی اشکال نیمه ساختمند آن هم هست. مثلاً در اسرائیل در هر وزارتخانه‌ای دانشمند ارشدی هست که خیلی از چیزها را او باید نظر بدهد. آن دانشمند ارشد که سازمان نیست. اما در بعضی کشورها سازمان‌هایی درست می‌شود که به معنای واقعی سازمان‌هستند، باید توجه داشت Institution و یک حالت نهادی و وسیع‌تر دارد.

در این الگو دو سؤال اصلی مطرح است: (۱) منابع کلیدی دانش و ارزش‌های مورد استفاده در تصمیم‌گیری کدام هستند؟ این بحث، بحث تصمیم‌گیری درست برای دولتمردان است، برای سیاست‌گذارانی که می‌خواهند برای رفاه مردم سیاست‌گذاری بکنند. (۲) چگونه این منابع دانش و ارزش‌ها در تصمیم‌گیری ادغام بشود و به نحوه درستی ادغام بشود؟ همان چیزی که در ایران هر سال شعار هفته پژوهش است که قبل از پژوهش تصمیم‌گیری نکنیم.

بنابراین تصمیم‌گیری خوب تابع فرآیندها و رویه‌هایی است که باید ایجاد بشود. همین‌طور حالت فردی و پراکنده ندارد. این رویه‌ها و این فرآیندها باید در جامعه ایرانی ایجاد بشود و نقش رابطه‌ها و میانجی‌ها در الگوی مشاوره علمی خیلی مهم است. این رابطه‌ها میان علوم انسانی و دولت چه کسانی هستند؟ این نهادها میانجی چه کسانی هستند؟ اینجا بیشتر مخاطب دولت است نقش‌جالب این میانجی‌ها این است که موقعیت محلی ایجاد می‌کنند، شرايطی فراهم می‌کنند که تصمیم خوب گرفته شود و ایجاد این موقعیت محلی نقش منحصر بفردی است که این میانجی‌ها می‌توانند داشته باشند.



نقش انجمن‌های علمی در گسترش علوم انسانی

دکتر محمد منصور نژاد*

ابلاغ می‌کنند. پس مسئله آن است که ما سرمایه‌هایی داریم و دیده نمی‌شود. با این دید این نکته را مد نظر قرار دادم که برای کشف و تحلیل این سرمایه‌ها به سراغ جامعه مدنی و در ذیل آن، انجمن‌های علمی باید رفت که مصداق بارز نهادهای فعال در جامعه مدنی‌اند.

در این بین در مورد مفهوم‌بندی علوم انسانی باید به نکته‌ای اشاره کنم. به نظر در تأملات ما این مفهوم دقیق تشریح نشده است و از این رو ادبیات و فلسفه را جزو علوم انسانی محسوب می‌کنیم و همچنین،

ابتدا بحث خود را با طرح مسئله شروع می‌کنم. از یک طرف سرمایه‌های فراوانی در جامعه وجود دارد و از طرف دیگر در جامعه ایرانی متفکران ماسرمایه‌های انسانی‌ای هستند که در کشور حضور دارند، سؤال مطرح این است که آیا به طور شایسته از این ظرفیت‌ها استفاده می‌کنیم؟ چقدر در طرح‌ها از آنان دعوت به همکاری می‌شود و ایده‌های آنها را عملیاتی می‌کنیم؟ روند فعلی آن است که معمولاً مسائل را دولت‌محور می‌بینیم، مسائل علوم انسانی را دستگاه‌های رسمی حتی با نگاه فنی مهندسی و غیر علوم انسانی تدوین و



اقتصاد و علوم سیاسی و... را هم علوم انسانی می‌نامیم. اما در کشورهای دیگر این دو نوع از دانش را از هم جدا کردند؛ نوع اول را علوم انسانی^۱ نامیدند که از قدیم الایام مصطلح بود و پیشینه نیرومندی دارد و البته در عصر مدرن هم قرائت‌های تازه را در کنار روایت‌های قدیم پذیرفته است.

در مقابل علوم اجتماعی^۲ که شامل دسته دوم (اقتصاد، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، سیاست و...) می‌شود، و در گروه دانش‌های عصر جدید قرار دارد. از آنجا که در فرهنگ

خودی این تمایز مفهومی وجود ندارد، همزمان هم به ادبیات، فقه، فلسفه و هم به اقتصاد و روان‌شناسی و... علوم انسانی (در برابر علوم پایه و پزشکی و...) می‌نامیم. در این مطالعه نیز همین رویه (که البته دقیق نیست) را مبنا قرار دادم، ولی به اشکال کار نیز از جهت مفهومی واقفم.

از این رو هم انجمن‌های دسته اول (رشته‌های علوم انسانی به معنای دقیق) و هم انجمن‌های دسته دوم (علوم اجتماعی) همانگونه که در سایت وزارت علوم تحت عنوان علوم انسانی نام برده شده‌اند، مبنای بررسی قرار دادم. البته در پژوهش‌های بنیادی‌تر باید به

در بحث جامعه مدنی دیدگاه‌ها بسیار متفاوت است. ایده‌مورد اهتمام، ایده نزدیک به جامعه مدنی از نگاه هگل بود. دستگاه هگلی، دستگاه تثلیث است. در این نگاه جامعه مدنی را به یک معنا در عرض دولت می‌بیند.

این ملاحظات توجه شود. نکته بعدی در مورد «جامعه مدنی» است. در بحث جامعه مدنی دیدگاه‌ها بسیار متفاوت است. ایده‌مورد اهتمام، ایده نزدیک به جامعه مدنی از نگاه هگل بود. دستگاه هگلی، دستگاه تثلیث است. از ایده و منطق شروع می‌کند تا بالاخره به اینجا می‌رساند که در سطح اجتماع، سه رکن وجود دارد. خانواده، جامعه مدنی و دولت. اولی تز، دومی آنتی تز و سومی سنتز آن دو است. در این نگاه جامعه مدنی را به یک معنا در عرض دولت می‌بیند. تا حدی

این مبنا قابل پذیرش است، منتها با بازخوانی در این مبنا باید همراه باشد. نکته من این بود که چون این هگلیست‌ها و مارکسیست‌ها، بر مبنای تضاد بحث می‌کنند، در کنار تضاد، همکاری را هم باید در نظر گرفت. کارگزاران جامعه مدنی دو دسته‌اند. عده‌ای که بر مبنای تضاد منافع و تضاد طبقاتی برای سود بیشتر فعالیت و با هم رقابت می‌کنند (مثل نهادهای صنفی) و در کنار آنها نهادهای مدنی هستند که با هم همکاری می‌کنند و هدف آنها نیز لزوماً نفع شخصی نیست و به معنای دقیق کلمه فعالیت غیر انتفاعی دارند (مثلاً به صورت صندوق‌های قرض الحسنه).



دیدگاه‌ها به صورت دقیق و مفصل در اصل طرح ارائه شد.

برای ایجاد ارتباط بین علوم انسانی و جامعه، نقش انجمن‌های علمی که در رشته‌های علوم انسانی به عنوان واسطه بین محققان و دولت فعالیت می‌کنند، بسیار تعیین کننده است. بررسی این نکته که در حال حاضر جایگاه انجمن‌های علمی در کجای تحقیقات علوم انسانی کشور قرار دارد و در چه سطحی است و چه ظرفیت‌هایی دارند که می‌توان آن را احیا و بسط داد، موضوعی است که مورد مطالعه این طرح است.

در بحث دیگر پرسش این است که آیا جامعه مدنی نهادی مدرن است یا سنتی و یا هر دو؟ در بین متفکران ایرانی به نظر می‌رسد در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد. بعضی از پژوهشگران فکر می‌کردند که جامعه مدنی پدیده‌ای مدرن است و در این صورت، محصول علوم اجتماع‌پدر همین دو سه قرن اخیر است. بزرگان دیگری گفتند که این نهادها، پدیده مدرن نیستند. در گذشته انجمن‌های خیرخواهانه سابقه داشته است و این نهادهای مدنی پیشا مدرن هستند که در روزگار ما نیز فعالیت دارند مثلاً نهاد وقف. در این تحقیق مبنای دوم را مد نظر قرار دادم و اساس تحقیق قرار گرفت. در این طرح نهادهای مدنی غیر مدرن و سنتی هم پوشش داده می‌شود.

در بحث الگوی نظری آثار محققان در رابطه با علم و شیوه حمایت از علم و تولید علم بررسی شد. در این زمینه در عرصه جامعه شناسی علم، دو نگاه وجود دارد. نگاه ساختارگرایانه (تولید علم و فرآیند آن به صورت ساختاری بررسی می‌شود) و نگاه هنجاری. در این مطالعه نگاه دوم که تولید علم را با هنجارها پیوند می‌زند، برگزیده شد. به این مناسبت دیدگاه‌های «مرتون» بررسی شد. او می‌گوید علم در هر جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد، علم اخلاقیات خاص خود را دارد. علم هنجارهای خاص خود را می‌طلبد، علم بسترهایی را لازم دارد، زمینه‌هایی را لازم دارد. برای اینکه بحث مرتون با بحث انجمن‌های علمی که تشکل مدارند پیوند بخورد، ایده اخلاق علم با بحث «جامعه شبکه» «کاستلز» و دیگران ترکیب و شیوه تعامل و سنتز

پی‌نوشت

*پژوهشگر و عضو کمیته علمی طرح جامع اعتلاء، سردبیر فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء

- 1- Humanities
- 2- social Sciences



ضرورت معرفت‌شناسی علم الاجتماع*

دکتر عماد افروغ**

اینجانب حتماً باید در وهله‌ی اول یک معرفت‌شناسی علمی و همچنین معرفت‌شناسی «علم الاجتماع» صورت گیرد. اگر معرفت‌شناسی علم الاجتماع صورت گیرد خیلی از این مسائل حل می‌شود. در این صورت است که تحولات طی شده در غرب و پیشرفت‌های صورت گرفته در آنجا آشکارتر می‌شود. در غرب امروزه از بحث‌های پوزیتیویسم و شاخه‌های متعدّد استقراء‌گرایی و ابطال‌گرایی و مثل آن خارج شدند. امروزه نکات و موضوعات دیگری می‌گویند: بحث‌هایی که به «زمینه‌مند بودن» علم، «ابعاد

در ابتدا درباره موضوع اصلی جلسه: «علم و جامعه» نکاتی را طرح خواهم کرد. می‌بایست مفهوم شناسی دقیقی از علم و جامعه به دست بیاوریم. به نظر اینجانب در اینجا یک دیدگاه خاصی از علم مفروض گرفته شده است و حالا می‌خواهیم آن را به گونه‌ای اجتماعی کنیم. این همان رویکرد «مرتون» است که به آن «رویکرد برونگرا» می‌گویند. به این معنا که گویا علم یک ماهیت متافیزیکال و عام دارد و بعد باید آن را ساختارمند، نهادمند و نهادینه کرد. این موضوع به معرفت‌شناسی برمی‌گردد و به نظر



هرمنوتیک» علم، «ابعاد تاریخی» علم باز می‌گردد. در حالی که در اینجا برخی خیلی تاریخی‌گرایانه آن را نگاه می‌کنند و بعضی پیشنهاد می‌کنند علاوه بر بُعد تاریخی به بخش عام علم هم توجه داشته باشیم. باید دید مواجه عام آنها با علم مبتنی بر چه پیش فرض‌هایی است؟!

تمام مشکل ما سر مفهوم «علیت» و «ضرورت» و نمونه‌های دیگر آن است. عده‌ای علیت را به یک «نظم و قاعده»^۱ تقلیل دادند. داستانی که از «هیوم» شروع شده است و مصیبتی که دامان غرب را گرفته است. امروزه علیت را به یک ضرورت بر می‌گردانند. اصلاً این دو تایی که در اندیشه‌ی مورد اشاره دوستان بود به نظر اینجانب محل اشکال است: دو تایی علم و جامعه! این دو تایی یک دوگانگی است. در حالی که اگر شما، تفکر نادوگانه داشته باشید اصلاً به گونه‌ای دیگر مسائل را خواهید دید. به گونه‌ای ربط در عین تفاوت می‌بینید، آن وقت علم هم اجتماعی است! بحث‌هایی مطرح می‌شود که حسب رابطه‌ای که بین ایده و واقعیت هست اصلاً علم الاجتماع بخشی از جامعه است. اگر جامعه خراب است، علم اجتماعی آن خراب است. حسب همان رابطه‌ای که بین ایده و واقعیت است. یک پدیده‌ی اجتماعی هم شامل ساختارهای عینی و مادی است و هم شامل ایده‌های مرتبط با آن است. اگر علم الاجتماع هم بخشی از ایده را تشکیل دهد، بنابراین ساختارهای خراب با ایده‌های

خراب ریشه در علوم اجتماعی هم دارد. یعنی ما مقصر هستیم، اول باید ما را اصلاح کنند. ما خراب هستیم! این خرابی که الآن هست در جامعه‌های مدنی هم آمده است. امروزه این انجمن‌های مورد اشاره از جمله انجمن جامعه‌شناسی و غیره با چه معرفت‌شناسی مأنوس هستند؟ معرفت‌شناسی آن‌ها دیالکتیکی است؟ از روز اول رابطه‌ی خود را با جامعه تعریف کردند؟ انواع و اقسام دوگانگی‌ها نه تنها در ایران، بلکه در خیلی جاها هست، شدت و ضعف آن کم و بیش فرق می‌کند. اول تکلیف این دو تایی را در ساحت اول باید معلوم کرد، بعد در بحث مفهوم‌شناسی علم و مفهوم‌شناسی جامعه ریز و جزئی شد، و رویکردها را بررسی کرد، رویکردهای نوین را دید، و بعد می‌توان طرحی نو در انداخت. این طرحی که می‌خواهید از نو در اندازید، باید از خود ایران شروع شود. اگر بپذیریم که شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بر تولید علم، حتی «science» مؤثر است که در علوم اجتماعی به طریق اولی مؤثر است، پس اول باید به شواهد تاریخی خود بازگردیم؟ چرا علم ما بومی نشد؟ چرا علم ما نهادینه نشد؟ چرا مردم استقبال نکردند؟ چون هیچ ارتباطی با شرایط زندگی آن‌ها نداشت، با نیازها ارتباط نداشت. رفع نیازی نکرد! یک برج عاج نشینی درست شد، یک دانشگاهی درست شد و حتی مقالاتی هم که نوشته می‌شود به چه بها و بهانه‌ای نوشته می‌شود؟! بار اصلی آن روی دوش چه کسی است؟ اصلاً



درست است؟ ما آن را به فهم عامه تقلیل دهیم؟ ما فهم عامه را می‌پذیریم اما در کجا؟ در این که مسئله باشد، در این که رفع نیاز کند. اما نمی‌توان توقع داشت خود علم به یک نگاه عامه تقلیل پیدا کند! علم روش دارد، دقت دارد، چگونگی و چرایی دارد. باید روی سازوکارهای علمی پیش برود. ولی به هر حال در بحث‌های علوم اجتماعی بحث‌های تاریخی نقش دارد. بنابراین ما نه رویکرد درون‌گرا مانند هرمنوتیک‌ها داریم و نه رویکرد برون‌گرا داریم که علم را پوزیتیویستی ببیند. در واقع

بین درون‌گرا و برون‌گرا هستیم و این درون‌گرایی ما علاوه بر این که وجه تاریخی دارد، اگر می‌خواهد وجه برون‌گرایی را بپذیرد به یک تعریف خاصی از علیت برمی‌گردد.

نکته‌ی مهم دیگری نیز باید گفته شود. چرا دانشگاه را نهاد مدنی نمی‌گیریم؟ بر اساس یک معرفت‌شناسی می‌توان این موضوع را طرح کرد: «دانشگاه به مثابه‌ی نهاد مدنی» در این صورت آن را مستقل بدانید و آن هنگام به ظرف علم هم توجه می‌شود تا بتواند مستقل

در واقع یک روندی رخ داده است که ما «نفوذ یا اقتدار» غرب را پذیرفتیم و به نوعی نیروی آن‌ها را تأمین می‌کنیم. در علوم دقیقه، در علوم انسانی نیز به همین صورت عمل می‌کنیم. امروزه غرب نیز این حرف‌ها را نمی‌زند!

این شاخص است؟ اگر قرار است علم «مسئله‌مند»^۲ باشد و پاسخگوی مسائل باشد، چرا ارتقای استادان به مواردی کاملاً بی‌ربط متصل شد؟ چه کسی می‌گوید علم عام است؟ در واقع یک روندی رخ داده است که ما «نفوذ یا اقتدار»^۳ غرب را پذیرفتیم و به نوعی نیروی آن‌ها را تأمین می‌کنیم. در علوم دقیقه، در علوم انسانی نیز به همین صورت عمل می‌کنیم. امروزه غرب نیز این حرف‌ها را نمی‌زند! این حرف‌هایی که در بحث‌های میان فرهنگی و فلسفه‌ی فرهنگ و این‌ها مطرح

می‌شود می‌توان با مواردی چند پذیرفت. هرچند که من به آن‌ها نقد دارم، چون وجه عام و وجه تبیینی ندارد. آنها را نقد می‌کنم، ولی نمی‌شود بحث زمینه‌مند بودن را نادیده گرفت.

من احساس کردم در این مدل‌ها برشی زده می‌شود: علم را مفروض گرفته و می‌گوییم یا آن را ارتباطی کنیم یا ارتقاء دهیم یا مردم را درگیر کنیم!! و غیره. مردم را چگونه درگیر کنیم؟ یعنی چه درگیر کنیم؟ یعنی علم را به یک دانش عامه تقلیل دهیم؟ این گونه

امیدوارم حرف‌های اینجانب در جهت تقویت طرح تفسیر شود، نه خدایی نکرده در جهت تخریب.

باشند. اگر بپذیریم که شرایط جغرافیایی، تاریخی و غیره روی علم اثر دارد، دانشگاه‌های منطقه‌ی سیستان و بلوچستان باید بتواند برای خود رشته تعریف کند، بتواند متناسب با نیازهای خود پیش برود، استاد و دانشجو بگیرد و غیره. چرا ما در یک ظرف متمرکز می‌خواهیم شاهد رشد علم باشیم؟ این امکان پذیر نیست! حتماً به ظرف علم باید توجه شود. با ظرف متمرکز دولت گرایانه نمی‌شود. دانشگاه باید مستقل باشد تا بتواند ذهنیتی که شما دارید، یعنی در واقع تاریخ‌مند و جغرافیامند شود، رافع نیازهای خود شود و اصلاً علم جدید تولید کند. باید ظرف علم جدید را نیز فراهم کرد. به نظر اینجانب شایسته است روی برخی از این مقولات طرح شده در جلسه امروز و معرفت‌شناسی تمرکز بیشتری داشته باشیم.

نیاید فراموش کرد ارتباط متقابل درونی بین علم الاجتماع و جامعه‌ی آن وجود دارد. من اگر بخواهم جامعه‌ی خود را بشناسم باید چه کسی باشم؟ نمی‌توانم از بیرون بشناسم! باید بخشی از جامعه باشم! باید از داخل حسب آن هرمنوتیک مضاعف زبانی که وجود دارد، بشناسم. اما اگر در این دایره زبانی حضور یافته و مشارکت کردم و شناختم، پس از آن چه می‌شود؟ یعنی نقش علی خود و نقش فاعل شناسای خود را از دست بدهم؟ خیر چنین نیست.

این مباحثی که طرح کردم شاید در طرح دوستان دیده شده باشد اما در گزارش تجلی نیافته است. همچنین

پی‌نوشت

* عنوان این مطلب و همچنین دو نوشتار بعدی بوسیله مجله و بر اساس سخنان استادان محترم در جلسه انتخاب شده است.
** استاد جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی بازنشسته پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

- 1- regularity
- 2- problematic
- 3- authority



نکاتی چند درباره ارتباط جامعه و علوم انسانی

دکتر رضا داوری اردکانی*

دارند و از آن‌ها نظر خواهی می‌کنند. شما منکر نمی‌شوید که وقتی مسائل اجتماعی مطرح می‌شود، باید به سراغ دانشمندان رفت. به طور کلی وقتی از علم سخن به میان می‌آید مانعی ندارد علم مفهوم کلی باشد، اما مسائل اجتماعی مسائل ملموس است و این مسائل وقتی مطرح می‌شود باید به نحوی حل شوند. به صحبت های آقای دکتر ذاکر صالحی بازگردم، آنچه ایشان گفتند مربوط به جایی است که یک نظم خاص وجود دارد آنچنان که اشاره داشتند «جامعه‌ی مدنی» مستقر باشد، اگر بشود کاری صورت داد در غیر این

اینجانب با کلیات مطالب آقای دکتر افروغ موافق هستم. ما که کم و بیش با علوم اجتماعی سروکار داریم، در مورد مفهوم جامعه، مفهوم علم، علم اجتماعی توافق نظر نداریم و شاید اختلاف نظر داشته باشیم. اگر بتوانیم اختلاف نظرها را رفع کنیم کار بزرگی کرده‌ایم. در حقیقت اگر تفاهمی نیز پیدا شود می‌توان آن را اقدامی موثر دانست. در جایی که نظم مستقر است و سامان علمی وجود دارد، اهل حل و عقد در مسائل اجتماعی به کارشناسان و متخصصان مراجعه می‌کنند. اهل سیاست مشاوران کارشناس



صورت علم اجتماعی ناممکن است. نباید فراموش کنیم جامعه‌ی مدنی با جامعه‌ی مدرن به وجود آمده است. هیچ وقت در هیچ جامعه‌ای قبل از قرن ۱۸ جامعه‌ی مدنی سراغ نداریم. البته می‌توانید بگویید که نظامیه‌ها جامعه‌ی مدنی بودند؟ الازهر مصر یا حوزه‌های علمیه جامعه‌ی مدنی بودند؟ در واقع باید گفت: هم بودند و هم نیستند. وقتی هستند که تعیین کننده باشند و نقش آفرین اما هنگامی که فاقد کارکرد هستند پس نیستند چون گروه نفوذ نیستند. در عین اینکه اعتبار فرهنگی و اعتبار تاریخی دارند...

آقای دکتر افروغ تقریباً به طور روشن جامعه‌ی مدنی را بیان کردند. دانشگاه می‌تواند جامعه‌ی مدنی باشد، ولی دانشگاه ما که جامعه‌ی مدنی نیست. دانشگاهی جامعه‌ی مدنی است که وابستگی کمتری به نهاد دولت داشته باشد، دانشگاه‌های اروپایی مانند دانشگاه سوربن در فرانسه جامعه‌ی مدنی نیستند، البته خالص دولتی هم نیستند. اما دانشگاه‌های استرالیا، کانادا و آمریکا کم و بیش جامعه‌ی مدنی هستند. دانشگاه‌های ما هم می‌تواند به جامعه‌ی مدنی نزدیک شود، ولی الآن که خیلی از جامعه‌ی مدنی دور است. نکته دیگر که اشاره شد باید بررسی کنیم جامعه چیست؟ جامعه ۱ حرف جدیدی است. جامعه که مجموعه‌ی جبری افراد نیست، جامعه مجموعه‌ی افراد آزاد نیست که بنشینند هر نظری دارند بگویند و هر چه اکثریت بخواهند عمل شود! جامعه در تعریف جدید پدید آمده و یک نظام «خود بنیاد» است. در قدیم جامعه نداشتیم، «اجتماع بشری» داشتیم. مدینه‌ی آتن داشتیم. در قدیم هیچ وقت جامعه‌ای که خود سازمان یافته و خود سازمان بخش و خود بنیاد باشد و خود را اداره و تأمین کند، طراح آینده باشد، و رو به سوی

آینده داشته باشد، نداشتیم. در دنیا جامعه به این معنی نبود. جامعه در قرن ۱۷ و ۱۸ اروپا به وجود می‌آید. اصطلاح جامعه را به کار می‌بریم که اصطلاح خوبی است، بد هم نیست. غرب‌ها «دانشگاه» گفتند و غیره. این اصطلاح اما اکنون در هر جامعه به جای اجتماع که خیلی عام است به کار می‌رود. فیلسوفان ما اجتماع را اجتماع کوچک، اجتماع متوسط و اجتماع بزرگ می‌گفتند، اما لفظ جامعه را به کار نبردند. از آنجایی که جامعه کاملاً جدید است، علم آن هم جزو علوم جدید است. دقت کنیم و این معانی را چنان که فرمودند از هم جدا کنیم، جامعه چیست؟ چیزی که امروزه داریم به چه معنا جامعه است؟ در چه حد جامعه است؟ آیا قوام کافی پیدا کرده است؟ آیا می‌خواهیم چنین قوامی پیدا کند یا نمی‌خواهیم؟ این مسئله است. اگر نمی‌خواهیم اجتماع قوام جامعه پیدا کند آن وقت لوازم و شرایط و نتایج زندگی در جامعه جدید را هم نمی‌توانیم داشته باشیم. مسئله توسعه هم امکان پذیر نمی‌شود. زیرا جامعه به معنای جدید است که می‌تواند توسعه پیدا کند. تکنولوژی هم در جامعه که جامعه مدرن نیست وارد شود به چیزی عارضی تبدیل می‌شود و شاید مضر و صرفاً آلوده کننده‌ی هوا و وقت کُش و غیره باشد. باید تکلیف خود را معین کنیم، تکلیف خود را با جامعه جدید و علوم اجتماعی معین کنیم. وقتی به علوم اجتماعی و علوم انسانی می‌رسیم مسائل بیشتر خود را نمایان می‌کنند. گرفتاری بزرگ و مهم ما این است که نمی‌دانیم علوم اجتماعی چیست؟ آقای دکتر افروغ گفتند: برج عاج؛ من آن را قبول دارم، ولی مطلب دیگری هم باید مطرح گردد. علوم اجتماعی ما فقط نظرهای اجتماعی است. کدام تحقیق مهم اجتماعی صورت گرفته است؟ آیا



مسائل اجتماعی مهم جامعه ایران را احصاء کردیم؟ جامعه شناسان مسائل اجتماعی ما را فهرست کردند؟ دردهای جامعه امروز ایران چیست؟ متأسفانه این کارها صورت نگرفته است! نمی‌خواهم جسارت کنم و بگویم پژوهش نکردیم، کار نکردیم، تألیف نکردیم، اما به نظر می‌رسد دنبال مسائل اصلی جامعه‌ی خود نرفتیم. باید دنبال مسائل جامعه‌ی ایران برویم و آنها را پیدا کنیم. مسئله که پیدا شد راه حل مهم می‌شود. نکته دیگر موضوع «علوم انسانی اسلامی» است، علم

اگر جامعه اسلامی باشد، علوم هم، «روح اسلامی» پیدا می‌کند یا لااقل در سایه و زیر سقف پارادایم عالم دینی و دین قرار می‌گیرد. علوم اسلامی، تفسیر و حدیث، فقه و اصول است و اگر فلسفه هم وارد شود، «کلام اسلامی» است. تمام علوم ما تا زمان مشروطیت، علوم اسلامی بوده است. «طبیعیات» ابن سینا اسلامی است برای این که حال و هوای اسلامی دارد.

در صورتی دینی است که جامعه دینی باشد. مثال می‌زنم، پژوهشگری پژوهش آماری در باب طلاق انجام و گزارشی ارائه می‌دهد، چه بگویم؟ بگویم این پژوهش اسلامی نیست؟ این گزارش چطور می‌تواند اسلامی یا مسلمان باشد. آیا می‌توان در علم جمعیت شناسی از اسلامی بودن بحث کرد؟ جمعیت شناسی که نمی‌تواند اسلامی باشد! اگر جامعه اسلامی باشد، علوم هم، «روح اسلامی» پیدا می‌کند یا لااقل در سایه و زیر سقف پارادایم عالم دینی و دین قرار می‌گیرد. علوم اسلامی، تفسیر و حدیث، فقه و اصول است و اگر فلسفه هم وارد شود، «کلام اسلامی» است. تمام علوم ما تا زمان مشروطیت، علوم اسلامی بوده است. «طبیعیات» ابن سینا اسلامی است برای این که حال و هوای اسلامی دارد. کتاب «حاوی» از مرد بزرگ تاریخ

طب «محمد بن زکریای رازی»، فحوای اسلامی دارد؛ چون عالم اسلامی است و زیر چتر عالم اسلامی قرار دارد، قانون آن قانون اسلام است، حکم آن حکم اسلام است. امروز هم روابطی داریم، که اسلامی نیست. ارزش‌هایی داریم، که اسلامی نیست. ارزش‌ها عوض شده است. نمی‌خواهم بگویم به اسلام بی‌اعتقاد هستیم یا به اسلام عمل نمی‌کنیم، این حرف‌ها را نمی‌خواهم بزنم. همه‌ی ما مسلمانیم و به احکام اسلام اعتقاد داریم، اما عالم زندگی یک چیزی است که

می‌آید و احکام خود، ارزش‌های خود، روابط خود را تحمیل می‌کند. در این ۴۰ سال تمام کوشش این بوده است که ارزش‌های اسلامی جای ارزش‌هایی که دینی نیست یا دینی بوده و غیر دینی شده است را بگیرد و البته بی‌حاصل و بی‌نتیجه نبوده است ولی آیا از آنچه واقع شده است میتوان راضی بود.

به اعتقاد اینجانب علم اجتماعی، اسلامی و غیر اسلامی ندارد و نمی‌توان از جامعه شناس خواست که علم جامعه شناسی را اسلامی کند، جامعه شناسانی هستند که اتفاقاً خیلی هم مسلمان هستند و در این جمع نیز حضور دارند اما حاضر به چنین کاری نیستند. آقای دکتر افروغ که در اینجا حضور دارند خیلی هم کوشش کردند که علم اجتماعی پیوندی به معارف اسلامی داشته باشد. آثار مفید و خوب ایشان را دیده‌اید.

در روش است در فیزیک باید با متد خاص پژوهش کرد. نمی توان متد دیگری را بر فیزیک تحمیل کرد. جامعه شناسی، اقتصاد، روانشناسی، حقوق و تاریخ نیز روش خود را دارند. در همه علوم هم پژوهش با متد صورت می گیرد، علم پژوهش است. علم نظر نیست، علم تفکر نیست. تفکر اسلامی جای دیگری دارد. ما منکر جایگاه والا و عظمت تفکر اسلامی نمی شویم. اما علم پژوهش است و با روش صورت می گیرد. پژوهش یهودی و مسیحی، بودایی و غیره ندارد. ما جامعه شناسی بودایی، جامعه شناسی یهودی، جامعه شناسی اسکاندیناوی نداریم. یک جامعه شناسی در ایران داریم که آن را باید نقد کنیم. ما باید اقتصاد خود را نقد کنیم. بررسی کنیم به چه پایه ای از علم رسیدیم، به کجای علم اجتماعی رسیدیم. علم اجتماعی در کشور ما چه پایه و منزلت و مرتبه ای دارد؟ باید هم دلانه برای ارتقاء علوم اجتماعی موجود تلاش کنیم و نه اینکه با طرح آن بی دلیل آن را از بین ببریم. همه ی علوم امروزی نمی گویم کاربردی است، ولی برای زندگی و برای جامعه است. همه ی علوم، چه حقوق، چه فیزیک، چه بیوشیمی، همه تکنولوژیک است، ولی دین را نمی توانید تکنولوژیک کنید. دین آزاد است، دین آزادی است و تکنولوژیک هم نمی شود. از تکنولوژیک کردن آن صرفه نظر کنیم. جامعه شناسی برای نظارت بر نظم جامعه و بر روال جامعه است و وسائل و نظارت با پژوهش به دست می آید و به کار می رود.

پی نوشت

* استاد فلسفه دانشگاه تهران، رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

1- Society

۲- نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۲۷.

خیلی خوب است بحث کنیم و واقعاً بحث کنیم که علم اجتماعی اسلامی چگونه ممکن است؟ از ابتدا می گویند که احکام علم احکام خبری است، نه احکام ارزشی. در جامعه شناسی اسلامی، همه ی احکام، احکام ارزشی می شود و احکام انشایی می شود. علم احکام انشایی ندارد. البته می توان به مبادی مراجعه کرد و گفت هیچ خبری بدون انشاء نیست، ولی این موضوع خیلی ظریف است. در عمق قضایا و در عمق فکر است. علم رسمی همه خبر است!

نظر اسلام راجع به مسائل، تاریخ، و سیاست، و علم و... همه مهم است، ولی این ها که علم اسلامی نیست. حساب رجوع به آثار و مآثر گذشته و ذکر تاریخی با اسلامی کردن را باید جدا کرد.

چندین سال پیش مقاله ای نوشتیم درباره «تاریخ در نهج البلاغه» مولی علی بن ابی طالب (ع). مطالب بسیار درخشان در نهج البلاغه درباره تاریخ دارد. از آن ابتدا که شروع می شود: «أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا ذُولُ قَبْلِكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرٍ»^۱ تا آخر. سراسر نهج البلاغه تاریخ است. می توانیم نظر مولی، نظر اسلام، نظر قرآن و روایات را درباره تاریخ بگوئیم، درباره علم بگوئیم. تمام آن ها جای خود را دارد، ولی آن علم اجتماعی نمی شود، فیزیک نمی شود، بیولوژی هم نمی شود. آن نظر دینی است. این ها را باید از یکدیگر تفکیک کرد. علمی که بالذات سکولار است، یعنی از زمان به وجود آمدن سکولار بوده است، (بی دین نبوده است). روش دارد و آن را به کار می برند. چرا فیزیک را قبول می کنیم؟ چرا احکام فیزیک را قبول می کنیم؟ البته اصل این است که چون روشن است، قبول می کنیم، و به روش آن کاری نداریم. ولی در حقیقت مهمترین میراث درستی و صحت علم



حکمای اسلامی و علوم انسانی

دکتر غلامرضا اعوانی*

بسیار عجیب است، اگر تمام جهان را جمع کنید و با انسان مقایسه کنید انسان چیز دیگری است و اقتضای دیگری دارد و این نباید مغفول بماند. در همین راستا باید به گستردگی علوم وابسته به انسان اشاره کرد: از نظر تعداد و آمار دانشجویان و فارغ التحصیلان علوم انسانی بسیار پر شمار هستند. بنا به برخی آمار بیش از یک سوم دانشکده‌های کشور مربوط به علوم انسانی است البته برخی تا نیمی از دانشجویان و فارغ التحصیلان کشور را در حوزه علوم انسانی می‌دانند. اما از سوی دیگر چه توجهی به علوم

شکر خدا که مباحث خود را با حضور متفکران و صاحب نظران علوم انسانی آغاز می‌کنم. فلسفه وجودی چنین جلساتی بسیار خوب است چرا که بایکدیگر درباره مسائل و مشکلات حوزه علوم انسانی درد و دل کنیم و احیاناً به راه حل‌هایی می‌رسیم. نکاتی را در ادامه طرح خواهیم کرد: نخست موضوع «گستردگی علوم انسانی» است. علوم انسانی با علوم دیگر فرق بسیار دارد. موضوع آن انسان است و انسان در حوزه‌ی اراده و اختیار است. انسان می‌تواند به گونه‌های بسیار متفاوت و پیچیده‌ای باشد. این موجود



انسانی می‌شود؟ علم بعد از انقلاب مهندس محور بوده است و متاسفانه در این نگاه مهندسی، دیدگاه‌های سایر علوم پذیرفته نیست. اینجانب در این زمینه چالش‌های بسیاری داشتم با مهندسان و شاهد آن بودم که آنان دیدگاه‌های حکمی و فلسفی را بر نمی‌تابند. توجه به این مسئله خیلی مهم است. دانشگاه‌های ما در علوم انسانی، در تمام رشته‌ها دچار اشکالات متعددی هستند. این مشکلات علل پیچیده‌ای دارد: بخشی از آن به استادان و ارتباطات علمی باز می‌گردد. یعنی باید علم را مجدداً به دانشگاه‌ها بازگرداند. دانشگاه‌های ایران با وجود کمیت فراوانی - پنج میلیون دانشجو داریم که بیش از یک سوم آن علوم انسانی - تقریباً فاقد برنامه‌های دور برد هستند، می‌بایست برای آنها برنامه‌ریزی دقیق صورت داد.

مسئله دوم موضوع ارتباط با گذشته است. به نظر می‌رسد امروزه کلاً ارتباط با گذشته از دست رفته است. نمونه‌ی بسیار خوب در گذشته تاریخی دارالترجمه‌ی بیت الحکمه بود. بزرگ‌ترین نهضت ترجمه در دنیا پدید آمد. تمام فرهنگ یونان، علوم عقلی با تمام شرح‌ها و تفسیرها ترجمه شد. بسیاری از متن‌های یونانی از بین رفته است اما ترجمه‌ی عربی آنها موجود است. نمونه دیگر درباره دانشمندان ایرانی است ارتباط امروز ما با آنها نیز قطع است. مثلاً ابن سینا، فارابی و غیره. متاسفانه ما در مورد بزرگان کشور از جمله ابن سینا درست پژوهش نکردیم. عظمت آنها پنهان است اما غربی‌ها کار می‌کنند. ابن سینا بود که نگاه به دانش یونان را متحول کرد. او ابتدا آثار ارسطو را متحول کرد، مطالب پراکنده ارسطو را نظم داد. الهیات به معنی ااعم، روش‌شناسی علوم را تعریف

کرد. در همین موضوع یعنی روش‌شناسی علوم عقلی ابن سینا کار نشده است مشخص نیست که موضوع چیست؟ مسائل چیست؟ ارتباط موضوع و مسائل چیست؟ مشکل‌ترین علوم، علم متافیزیک و الهیات است؛ ابن سینا به الهیات پرداخت به معنی اعم آن و این علم را سیستماتیک کرد. این اقدام به نام ایرانی‌ها ثبت شده است. ابن سینا در ابتدای شفا می‌نویسد: «این فلسفه‌ی یونانی است. اما من یک فلسفه‌ی دیگری به نام حکمت مشرقیه دارم و کسانی که می‌خواهند حکمت من را بخوانند باید حکمت مشرقیه را مطالعه کنند. در آغاز حکمت مشرقیه می‌گوید: برخی از یونانیان گمان می‌کنند همه موارد بوسیله آنها گفته شده است، آنها تعصب دارند، مانند حبلی‌ها هستند، تعصب دارند. من ابن سینا حکمت را از منابع دیگری گرفتم یعنی از قرآن و دانش اسلامی.»

ابن سینا درباره اسلامی کردن علوم مباحث بسیاری دارد. در کتاب دهم شفاء حکمت عملی ارسطویی را کنار می‌گذارد و درباره‌ی نبوت بحث می‌کند، درباره‌ی رؤیای صادق و ضرورت نماز بحث می‌کند. ذکر می‌کند که چرا ما پنج دفعه نماز می‌خوانیم. دلیل آن را می‌گوید که نبی کم است، رسول خیلی کمتر است. بنابراین شریعت و عمل مرتب باید انجام شود، نماز و روزه برقرار باشد و غیره. در آخر کتاب دهم بحثی را طرح می‌کند با این مضمون: «درست است که حکمت یونانی است ولی اگر این حکمت یونانی بخواهد پایدار بماند باید در پناه شریعت باشد. سهروردی این موضوع را تکمیل می‌کند. نظریه‌ی معرفت را سهروردی از ابن سینا گرفته است. سهروردی مراتب طولی علم را شرح می‌دهد.» این مباحث را به ابن



دلیل در این جمع طرح کرد
چون به دنبال چگونگی اعتلای
علوم هستیم. باید دید عالمان ما
در اعتلاء چه کار کردند! معرفت
استدلالی و سایر معرفت‌های
دیگر چه فعالیت‌هایی صورت
داده شده است. در معرفت
لدنی و علم لدنی چه کارهایی
دارند. علم لدنی پایه‌ی علم
است. بزرگان علم برای این
موارد توجیه دارند. امروزه در
منظومه فکری هگل و دیگران،
علم لدنی بی‌معنی است و در
بسیاری از دیگر متفکران جدید.
اما بنده نظریه دارم که از دکارت
به بعد اصلاً نظریه‌ی علم
دچار شکاکیت است. یعنی در
«سوپرکنوتیه» به نحوی ماندند
و تنها قدری سعی کردند خود
را نجات دهند. در این زمینه
می‌توان کارهای خوبی نوشت
و سامان داد.

یکی از اشکالات رویکردهای ما این است که ما غرب را در یک طرف مغز گذاشتیم و حکمت اسلامی را در یک طرف دیگر. ما باید کارنامه و نظریات دانشمندان علوم انسانی در غرب و شرق را درست و دقیق بررسی کنیم. ما باید کارنامه و نظریات دانشمندان علوم انسانی در غرب و شرق را درست و دقیق بررسی کنیم. باید هگل را نقد کرد؛ کانت تحت تأثیر ابن سینا بوده است. می‌توان همه‌ی قضایای مطرح شده بوسیله این دو را بررسی کرد. ما نباید به میراث گذشته خود بی‌اعتنا باشیم. تفکر حکمی در ایران در اوج بوده است. حکمت در این سرزمین ادامه داشته است و روز به روز کامل‌تر شده است.

بی‌اعتنا باشیم. تفکر حکمی
در ایران در اوج بوده است.
حکمت در این سرزمین ادامه
داشته است و روز به روز
کامل‌تر شده است. مآل‌صدرا،
خواجه نصیر، تعداد زیادی از
حکمای گمنام که کتاب‌های
آنها متأسفانه امروزه وجود ندارد
و یا ما آنها را فراموش کرده‌ایم؛
این موارد باید احیاء شوند.
بنده به مواردی از یک سخنرانی
گذشته‌ام می‌بایست اشاره کنم:
علوم وقتی معنا پیدا می‌کند، که
اولاً علم باشد، علم «سیانس»
نباشد. چون امروزه علم را با
تکنولوژی یکی کرده‌اند. در
نسل‌های گذشته علم «سیانس»
علم پایین بود. در مقابل دانش
برتر که الهیات بود. الهیات علوم
را به گونه‌ای دیگر می‌بیند،
متافیزیک اگر متافیزیک باشد

علوم را از یک نوع بالاتری می‌بیند. ما به این «حکمت»
می‌گوییم. علوم نمی‌تواند اسلامی شود و دین، مگر
این که تابع حکمت الهی شود. این پیام تمام فرهنگ ما
است. قرآن هم دین را حکمت می‌گوید، علم می‌گوید.
ما هیچ گاه پیامبر را حکیم نمی‌دانیم. در حالی که قرآن
می‌گوید: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»^۱ معلّم
حکمت است. پس حکمت دین کجا است؟ ما بر
خلاف غرب حکمت دو گانه نداریم. حکمت همیشه

یکی از اشکالات رویکردهای ما این است که ما غرب
را در یک طرف مغز گذاشتیم و حکمت اسلامی را در
یک طرف دیگر. ما باید کارنامه و نظریات دانشمندان
علوم انسانی در غرب و شرق را درست و دقیق بررسی
کنیم. باید هگل را نقد کرد؛ کانت تحت تأثیر ابن سینا
بوده است. می‌توان همه‌ی قضایای مطرح شده بوسیله
این دو را بررسی کرد. ما نباید به میراث گذشته خود

نفس بالقوه را بالفعل می‌کند. چنان‌که ارسطو گفته است انسان همان است که می‌داند. همان‌که می‌داند دیگر هیچ است. در شعر هم آمده است:

«ای برادر تو همین اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای»

این همان نگاه به وجود است. ما باید مقداری در نحوه تدریس در دانشگاه‌ها تجدید نظر کنیم. ضعف در تدریس داریم. باید به علوم انسانی توجه کنیم. بسیاری از مهمترین و مشهورترین دانشگاه‌های جهان در حوزه علوم انسانی هستند. آکسفورد، دانشگاه هاروارد و غیره. علوم با هم ارتباط دارند، علوم را نمی‌شود بی تفاوت به یکدیگر هدایت کرد. اگر در جایی ضعیفی باشد در علوم دیگر هم ضعف پدید می‌آید. اگر علوم انسانی ضعیف باشد علوم دیگر هم ضعیف است. این حاصل پیوستگی علوم است و باید برای ارتقای علوم تلاش کرد.

یگانه بوده است. وحدت پیدا کرده است، روز به روز از حکمت شرقی ابن سینا شروع شده است، آمده به سهروردی رسیده و درجات حکمت شده است، دین در عرفای ما جنبه‌ی معرفتی دینی پیدا کرده است، در قالب وحی بیان شده است. حکمایی مانند ملاصدرا پیدا شدند که برای حکمت درجات قائل شدند. ما نمی‌توانیم مجموعه تحولات هزار ساله را بی دلیل کنار بگذاریم. به اعتقاد بنده، دانشگاه‌های ما از این لحاظ ضعیف هستند، یعنی حامل سنت خود نیستند. به طور کلی نمی‌گویم. فرهنگ چیزی است که با آموزش از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. ما باید تلاش کنیم ضعف و کاستی‌ها را کاهش دهیم.

موضوع دیگر نحوه‌ی تعلیم علوم دینی در دانشگاه‌های ایران است. امروزه ۱۶ واحد معارف داریم. بعضی از کتاب‌های اولیه‌ی معارف هیچ ارتباطی با دین نداشت. آیا بزرگان گذشته‌ی ما دین نداشتند؟ بی‌دین بودن، امروزه تازه دیندار شدند! باید قدری از تجربه بزرگان گذشته در درس معارف دینی در دانشگاه‌ها تدریس شود. باید تنوعی ایجاد شود که دانشجویان حق انتخاب‌های بیشتری داشته باشند. به نظر بنده اشکال این است که تحت تأثیر غرب هستیم.

درباره علم کاربردی باید اشاره شود: در نزد قدما علم کاربردی نیست. می‌تواند کاربردی باشد، ولی این‌که صرفاً علوم امروزه کاربردی شده است، این چالش دیگری است. علم در اول به انسان وجود می‌دهد، به نفس وجود می‌دهد. از دید قدما و حکما عرض می‌کنم. وجود یعنی انسان بالقوه را بالفعل می‌کند.

پی‌نوشت

* استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۱۲۹.



نسبت پژوهش‌های علوم انسانی و جامعه

دکتر خسرو قبادی*

از سوی دیگر منظور از علوم انسانی را باید شرح داد. علوم انسانی در ایران به طور اعم متشکل علوم انسانی^۱ از و علوم اجتماعی^۲ است یعنی همه رشته‌های علوم انسانی که در حال حاضر در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شوند، این به عنوان اطلاق عام علوم انسانی است که من به کار می‌برم.

بر همین اساس علوم انسانی را به سه دسته تقسیم می‌کنم و اعتقاد دارم که این علوم انسانی سه قسم متفاوت و با سه نوع مسئله مواجه است. این سه دسته از علوم انسانی سه نوع چالش دارند و راه‌حل‌های

بحث اینجانب طرح ایده‌ای است درباره نسبت پژوهش‌های علوم انسانی با جامعه. منظور از جامعه، بهره‌برداران پژوهش‌های علوم انسانی است. کسانی که برای پژوهش‌های علوم انسانی حاضر هستند و آمادگی دارند تا هزینه بپردازند. حتی بالاتر از آن حاضر هستند در زمینه این پژوهش‌ها سرمایه‌گذاری هم صورت دهند. اینان به عنوان سفارش‌دهندگان پژوهش‌های علوم انسانی مطرح هستند. یا به عبارتی دیگر پژوهش‌های علوم انسانی را اجمالاً به عنوان نیاز واقعی می‌شناسند.

آنها متفاوت است. وقتی می‌گوییم علوم انسانی، همه را نمی‌توانیم یک پارچه در نظر بگیریم و به اصطلاح برای همه آنها نمی‌توانیم یک راه‌حل در نظر بگیریم. فرض بر این است که علوم انسانی موجود، اگرچه با چالش‌هایی مواجه است، با وجود مشکلات متعددی که دارد، بحران مشروعیت ندارد. یعنی کلیت علوم انسانی موجود قابل دفاع است. به عبارت دیگر معتقد نیستم به دلیل وجود پاره‌ای از مشکلات در علوم انسانی باید علوم انسانی دیگری به وجود بیاید تا این مشکلات رفع شود. بر اساس برخی از دیدگاه‌ها که مستند به پژوهش‌هایی نیز هست معتقدم که حدّ کمینه‌ای از علوم انسانی بومی، اسلامی و دینی می‌تواند وجود داشته باشد که اگر دعوای سیاسی واقعاً به کنار برود، می‌شود در مورد آن گفتگو و توافق کرد. این مسئله در حل چالش‌هایی که برای علوم انسانی برمی‌شمرم و راه‌حل‌هایی که ارایه می‌کنم تأثیری ندارد. به عبارت دیگر چالش اصلی در علوم انسانی در کشور از نظر اینجانب ماهیت این علوم نیست که نیاز به تغییرات بنیادی و اساسی در خود این علوم و جایگزینی با علم انسانی نوین باشد. اگرچه بیرون از علوم انسانی در جامعه چنین چالش‌هایی پررنگ‌تر و برجسته‌تر مطرح می‌شود اما معتقدم در درون علوم انسانی اگر چالش‌هایی را که مطرح می‌کنم برطرف شود به رشد و بالندگی تحقیقات علوم انسانی در رابطه با جامعه بهره‌بردار کمک خواهد کرد. وظیفه ما به عنوان اصحاب علوم انسانی با نگاه به درون علوم انسانی پرداختن به این چالش‌ها و ارائه راه حل‌هایی برای کاهش آنها است. بر عکس پرداختن

به چالش‌هایی که از بیرون متوجه علوم انسانی است و راه حل ندارد و یا راه حل کوتاه و میان مدت ندارد، کمکی به رشد ارتقا یا اعتلای علوم انسانی نخواهد کرد. حتی گاهی مانع رشد علوم انسانی نیز می‌شود. این سه نوع علوم انسانی عبارتند از «علوم انسانی محض» که استدلال محورند. مادر آنها فلسفه است، علوم سیاسی به ویژه گرایش اندیشه سیاسی، تاریخ (لااقل برخی گرایش‌های آن)، ادبیات نیز در این نوع جای دارند. دغدغه این علوم کشف واقعیت‌های بیرونی نیست و خیلی با داده‌های بیرونی سروکار ندارد. هرگرایشی در رشته‌های دیگر علوم انسانی که از مکاتب و تاریخ آن رشته سخن می‌گوید نیز در این طبقه‌بندی جای می‌گیرند. وقتی علمی دارد راجع به مبانی خود آن علم صحبت می‌کند، باز هم در همین دسته اول قرار می‌گیرند. به نظر من این دسته از علوم با چالشی به نام چالش نفوذ مواجه هستند. این علوم به نظر من نیاز به زبان مشترک با جامعه بهره‌بردار خود دارند. به نظر من زبان مشترک بین آنها وجود ندارد. آنها مسئله‌یابی می‌کنند، ریشه‌های مسائل را در می‌آورند. گاهی اوقات مسئله را از شبه مسئله جدا می‌کنند. از این جهت باید از ضرورت‌های پژوهش‌های علوم انسانی و فایده‌مندی آنها دفاع کنند و برای پذیرش آنها در جامعه مخاطب گفتگو کنند. راه حل و راهکاری که من فکر می‌کنم برای حل چالش‌های این نوع علوم انسانی (همان چالش نفوذ) اصحاب این علوم در پی دارند گفتگوهای هر چه بیشتر با جامعه مخاطب است تا در خلال این گفتگو به هم نزدیک شوند. دسته دوم علوم انسانی، علوم انسانی توصیف محور



صورت داده محور و پیمایشی انجام می‌شود اولاً در حوزه‌های مختلف انجام بگیرد ثانیاً به طور متوالی انجام بگیرد و تحلیل‌گر سراغ آن برود. بسیاری از وقت‌ها محققان علوم اجتماعی در پژوهش‌های خود به دلیل فقدان داده‌های معتبر ملی یا استانی به طور جداگانه دارند داده تولید می‌کنند. این داده‌ها در سطح محدود و به صورت مقطعی و مقطع است. بنابر این جلب مشارکت دستگاه‌های متولی در تولید داده بزرگترین چالش این دسته از علوم انسانی است.

علوم انسانی دسته سوم که من با تسامح می‌گویم که آنها علوم

انسانی کاربردی‌اند، علوم انسانی توسعه محور است. اینها بیشتر تجویز می‌کنند، رشته‌هایی مثل مدیریت، سیاست‌گذاری علم و فن‌آوری، برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در این دسته جای می‌گیرند. واقعاً بحث این دسته از علوم فقدان بازار و تقاضا نیست. خیلی وقت‌ها سفارش سازمان‌ها از پیش معلوم است، از اینها استمداد می‌خواهند. در دو دسته دیگر مشکل تقاضا وجود دارد. به ویژه در دسته اول بحران تقاضا وجود دارد. از نظر من مشکل و چالش این علوم چالش توزیع است. یعنی مشکلی که اینها دارند این است که

است. این دسته از علوم انسانی بیشتر می‌خواهند بگویند وضع ما چگونه است، در اعتیاد چه وضعیتی داریم، در طلاق چه وضعیتی داریم، وضع ما در مسائل اجتماعی چگونه است. پایه و اتکا این علوم انسانی بر داده‌های اجتماعی استوار است، بر واقعیت‌ها «fact» استوار است. اما مشکل آن است که داده‌های مناسبی در مورد مسایل اجتماعی وجود ندارد. واقعاً بسیاری از پژوهش‌هایی که می‌خواهیم در حوزه علوم اجتماعی انجام بدهیم، سراغ داده که برویم، اولاً موجود نیست. در خیلی از حوزه‌ها شاخص وجود ندارد تا چه رسد

به این که مؤسسه‌ای برود تولید داده کند. یا شاخص‌ها وجود دارد اما داده وجود دارد. دو سازمان وقتی داده بدهد شما می‌بینید که داده‌های متفاوت می‌دهند. یا اگر وجود دارد در یک مقطع وجود دارد و به صورت طولی وجود ندارد. محققان علوم اجتماعی می‌خواهند داده‌هایی را به صورت فرآیندی داشته باشند و آن روند را تحلیل کنند که این موجود نیست. چالش این علوم از نظر من، چالش مشارکت است. یعنی باید دستگاه‌ها و سازمان‌های بهره‌برداروار گفتگو برای جلب مشارکت شوند تا طرح‌های ملی که به

محققان علوم اجتماعی می‌خواهند داده‌هایی را به صورت فرآیندی داشته باشند و آن روند را تحلیل کنند که این موجود نیست. چالش این علوم از نظر من، چالش مشارکت است. یعنی باید با دستگاه‌ها و سازمان‌های بهره‌برداروار گفتگو برای جلب مشارکت شوند تا طرح‌های ملی که به صورت داده محور و پیمایشی انجام می‌شود اولاً در حوزه‌های مختلف انجام بگیرد ثانیاً به طور متوالی انجام بگیرد و تحلیل‌گر سراغ آن برود.

هستیم که چه مشکلاتی داریم تا بتوانیم پژوهش‌های خوبی انجام دهیم. پس از آن شاید بتوانارد حوزه پژوهش‌های سخت علوم انسانی شد. وقتی حداقل دفاع را بکنیم، آن وقت در آن مرزهای دیگر که مرزهای سخت‌تر است، راه گفتگوها بازتر می‌شود. گفتگوها در خلاء صورت نمی‌گیرد و طرفین گفتگو در فضای علم و محدودیت‌ها و رسالت‌های آن خود را تصحیح می‌کنند. گفتگوها ممکن است منتج به انجام پژوهش شود و راه‌های تازه بگشاید. این نکته را هم عرض کنم که ما واقعاً در آن عرصه اگر با خود محققان علوم انسانی گفتگو کنیم و مواجه شویم، خیلی مشکل نداریم. آنها خود به ضعف‌های نظری، روش شناختی و... علوم انسانی آشنا هستند و معترفند. اما معتقدند که این ضعف‌ها با تولید علوم انسانی دیگر ایجاد نخواهد شد بلکه با تقویت و اصلاح روش‌های موجود در تعامل با جامعه بهره‌بردار میسرتر است. در زمینه‌هایی هم که به رویکردهای جدید در علوم انسانی نیاز باشد از حد کمینه آن که نسبتاً به آن وفاق بیشتر و یا حتی اجماع وجود دارد از درون همین علوم انسانی باید شروع کرد.

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

- 1- humanities
- 2- social science

بازار باید بازار سالمی باشد. گاهی اوقات رقابت‌های ناسالمی در این حوزه‌ها صورت می‌گیرد و ما باید به سمت حل این جور مسائل برویم. بحث اصلی این‌طور رشته‌ها ترویج الگوهای اخلاق پژوهش است. باید اخلاق پژوهش را در این حوزه‌ها بیشتر حفظ کنیم. اگر برای جاهای دیگر اخلاق لازم است، در اینجا ضرورتش دو چندان است. زیرا با عدم رعایت اخلاق پژوهش، این پژوهش‌ها بنیاد خود را بر باد می‌دهند. واقعاً در حوزه پژوهش اگر ما با چنین مسائلی مواجه شویم و فساد در پژوهش رخ کند مشکلات عدیده‌ای پیدا می‌کنیم که نمی‌توانیم از علوم انسانی موجود دفاع چندانی کنیم. بنابراین ترویج الگوهای اخلاق پژوهش در این زمینه و برای مقابله و رویارویی با این چالش بسیار مهم است. باید توزیع عالمانه (با رعایت اولویت تخصص) عادلانه در این زمینه صورت بگیرد.

فرضیه من در این بحث این بود اگر ما بتوانیم این چالش‌ها را کاهش بدهیم و حل کنیم، می‌توانیم چالش‌های مشروعیت علوم انسانی را نیز حل کنیم یا کاهش دهیم. وقتی علوم انسانی مناسب با تقاضای بهره‌برداران آن ایجاد کنیم و رضایت بهره‌بردار را به دست بیاوریم یعنی مطابق با نیازهای او حرکت کنیم برای علوم انسانی پشتوانه محکمی ایجاد می‌کنیم و سایر مشکلات این علوم را رفته رفته حل می‌کنیم.

این سلیقه پژوهشی است. کسی می‌تواند از سر سخت شروع کند. بحث من این است که ما در حوزه اعتدالی علوم انسانی، در پژوهش‌های علوم انسانی از سر نرم شروع کنیم. از جایی که خود ما هم متوجه



آسیب‌شناسی ارتباط علوم انسانی با جامعه

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا مصطفی پور*

تمام این مسائل ما را به این نکته توجّه می‌دهد در این علوم مثل علوم اقتصادی، علوم اجتماعی، احیاناً علوم سیاسی و حتّی علوم دیگر مسئله مدیریت است. می‌گویند ما دچار ضعف مدیریت هستیم. مشکل اساسی ما ضعف مدیریت است. این هم جزء همین علوم اجتماعی و انسانی ما است. با توجّه به نکاتی که گفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که با داشتن این همه علوم و تحصیلات

با توجّه به اینکه عنوان جلسه ما اعتلای علوم انسانی است بحث من هم نسبت علوم انسانی به جامعه است. واقعیت این است که ما می‌بینیم هم دانشگاه‌های ما و هم مراکز پژوهشگاهی ما در رابطه با علوم به طور کلی و علوم انسانی به طور خاص به پژوهش و تدریس و تحقیق مشغول هستند. ولی در عین حال ما نمود این پژوهش‌ها را به ویژه در علوم انسانی در جامعه خیلی ضعیف می‌بینیم.



و تحقیقات چرا این مشکلات وجود دارد. طبیعتاً همان‌طور که معلوم است که ارتباطی بین تدریس و تحقیق با آنچه در جامعه‌ها وجود دارد برقرار نشده است و چون این ارتباط برقرار نشده است، طبیعتاً روز به روز که جلوتر می‌رویم این آسیب‌ها و این مشکلات به صورت گسترده‌تر نمایان می‌شود. واقع قضیه این است و لذا اگر بحث علوم انسانی و جامعه را مطرح کردیم، طبیعتاً اولین مسئله ما باید با همین آسیب‌هایی که در حوزه‌های مختلف داریم ارتباط پیدا کند و علت این آسیب‌ها را شناسایی کنیم و راه مقابله با این آسیب‌ها را کشف کنیم. به هر حال یا مشکل ما در خود علوم انسانی ما است که گویا نیست و با واقعیت‌های ما نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. یک وقتی در دانشگاه بحث بود، یکی از آقایان استاد فیزیک گفت که می‌خواهم کتاب‌های فیزیک را به صورت بومی تنظیم کنم. حالا حرف او این بود که من چگونه می‌خواهم این را به صورت بومی تنظیم کنم؟ علم که بومی و غیر بومی ندارد. طبیعتاً قواعدی است که اجمالاً این قواعد شرق و غرب و شمال و جنوب و گذشته و آینده ندارد. قانون در همه جا یکی است. نوع ادبیاتی که وجود دارد، نوع مثال‌هایی که می‌خواهیم بزنیم. او دنبال این‌طور مسائل رفته بود. ولی واقعیت این است که باید ببینیم با توجه به داشتن تمام این

علوم چرا این مشکلات نه تنها برطرف نمی‌شود، بلکه روز به روز این مشکلات توسعه پیدا می‌کند. مشکل اصلی این است که گویا ارتباطی بین علوم انسانی ما با آنچه در جامعه می‌گذرد برقرار نمی‌شود. مثلاً دیدم عنوان این مجله حرفی از مرحوم جناب آقای دکتر آینه‌وند آورده است «اعتلای علوم انسانی، اتصال با ریشه و انطباق با نیاز». همین جمله خیلی پیام مهمی دارد. یعنی اولاً ما بدون ریشه نیستیم. اصلاً علم بدون ریشه نیست. حالا چه علوم انسانی به معنای عام و چه علوم انسانی به معنای خاص. در این تقسیم بندی‌هایی که جناب آقای قبادی اشاره کردند فرقی هم نمی‌کند. علوم انسانی هیچ کدام بدون ریشه نیستند. حالا که بدون ریشه نیستند باید ببینیم که آیا می‌تواند با نیازهای امروز ما خود را هماهنگ کند یا نه؟ فکر می‌کنم که بزرگ‌ترین رسالت ما در اعتلای علوم انسانی باید متوجه این مسئله باشد. لذا برویم مسائل خود را دقیق شناسایی کنیم. علل این مسائل را شناسایی کنیم و واقعاً راه‌های مقابله با این مسائل و مشکلات را شناسایی کنیم و راه حل مناسب را ارائه دهیم. حالا ممکن است احیاناً به قول آقایان یک مقدار کج دار و مریز، یک مقدار با آزمون و خطا هم جلو برویم، این طبیعی است، به هر حال ما این کارها را نکردیم. طبیعتاً باید این آزمون و خطاهای خود را



تمرین کنیم تا واقعاً بباییم این مشکلات را کم کنیم.

الآن واقعاً یکی از مسائلی که به ویژه از سال ۸۸ دقیقاً این را یافتیم و هر روز هم داریم جلوتر می‌رویم و این را عمیق‌تر می‌یابیم، مسئله از بین رفتن سرمایه اجتماعی است. خیلی هم این را مطرح کردند، ولی کم‌کم مورد غفلت واقع شده است. گاهی چیزهایی مطرح می‌کنیم که شاید... چون واقعاً خود ما با واقعیت‌ها ارتباط نداریم، آن راه‌حل‌هایی که احیاناً مطرح می‌شود پاسخ‌گوی ما نمی‌تواند باشد.

یکی از نکاتی که مطرح شده است بحث علوم دینی یا دینی کردن علوم است که فکر می‌کردم در بین نظریه پردازان مختلفی که در کشور خود داریم و در ارتباط با این مسئله دارند نظریه ارائه می‌دهند تقریباً بالنسبه - من نمی‌گویم صد درصد- نظری است که آقای جوادی آملی دارد مطرح می‌کند. این هم از آن مسائلی است که باز به همین مسائل و مشکلاتی ارتباط پیدا می‌کند

که به صورت کلی خدمت شما عرض کردم. این از آن مسائلی است که من فکر می‌کنم در همین جلسات ما باید روشن‌تر این نکته را مورد بررسی قرار دهیم. مخصوصاً گفتم با همین عنوانی که مرحوم آقای دکتر آیینه‌وند دارند تحت عنوان اتصال با ریشه، طبیعتاً این ریشه یک مقداری به فرهنگ ایرانی ما ارتباط پیدا می‌کند و یک مقدار هم به اسلام ارتباط پیدا می‌کند.

بزرگترین رسالت ما در اعتلای علوم انسانی، شناسایی مسائل جامعه است و بعد از آن باید راه حل مسائل را ارائه کرد. امروز یکی از مهمترین مسائل ما از بین رفتن سرمایه اجتماعی است.

پی‌نوشت

* عضو هیات علمی بازنشسته دانشگاه خوارزمی



نسبت علوم انسانی و جامعه در ایران امروز؛ بایسته‌ها، موضوعات و چگونگی‌ها

عبدالرحمن حسینی فر*

ندارد. نهاد دانشگاه در مورد مسائل اجتماعی نقش مفیدی ایفا نمی‌کند و دانشجویان و استادان صرفاً به آموزش و یادگیری مبتنی بر حافظه محوری سوق داده می‌شوند. نه تنها فضای تضارب آراء علمی در دانشگاه نیست که هیچ تعهد و مسئولیت اجتماعی برای آنها به صورت سازمانی تعریف نمی‌شود. حتی اگر نسبت به موضوعات اجتماعی، واکنشی اعتراضی و انتقادی از جانب دانشجو یا استاد به صورت فردی یا گروهی انجام گیرد به عنوان اتفاقی غیر طبیعی تلقی می‌شود. این موضوع در وضعیتی که به شدت به علم برای

موضوع این نوشتار کوتاه در راستای ترویج علم، کارآمدسازی و به نوعی اعتلای علوم انسانی در عرصه عمومی جامعه ایرانی است. مسئله این است که نهاد علم یعنی دانشگاه و متولیان علم و تولیدات علمی در عرصه پیشبرد مناسب موضوعات مربوط به واقعیات اجتماعی از قبیل فهم و شناسایی موضوعات عینی، مدیریت و سازماندهی و اداره مناسب پدیده‌های جامعه، مواجهه متعادل با موضوعات اجتماعی، و غیره حضور کم‌رنگ و حتی بی‌رنگی دارند. به تعبیر دقیق‌تر، علم در جامعه ایرانی حضور موثر و کارآمدی



پیشبرد بهتر امور نیاز هست یک مسئله بغرنج و البته غم انگیز به حساب می آید و لازم است ابعاد و اطراف آن مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد تا بر کارآمدی و کارایی این نهاد افزوده شود و طبعاً جامعه و اهالی علم هم از این نهاد اجتماعی بهره بیشتری ببرند.

بایسته ها و موضوعات

۱- در این تردیدی وجود ندارد که هر علمی باید در تناسب و سازگاری با جامعه باشد. اینجانب بر اساس مراحل چهارگانه یا اسفار اربعه ملاحظه را

در مورد عرفان (مسافرت از مردم تا خدا- مسافرت با خدا در راه خدا- مسافرت از خدا تا مردم خدا- مسافرت در میان مردم با خدا) به این استنباط رسیدم که شخصی ترین علم و دانش هم، جنبه اجتماعی و عمومی دارد چه رسد به علوم انسانی جدید (از علوم مدیریت، اقتصاد، سیاست و جامعه شناسی گرفته تا تاریخ، فلسفه، ادبیات و روان شناسی و غیره) که تلائم و سازگاری همه جانبه و صد در صدی با نیازهای عمومی جامعه دارند.

۲- امروز که جامعه ایرانی در شرایط خاص تاریخی

قرار دارد و به تعبیری در یک «بزنگاه تاریخی» است نقش اهل دانش و علم یا خصوصاً همان جماعت عالمان در این بزنگاه تاریخی بیشتر و حساس تر است و به عبارتی یک ماموریت ویژه برای اهل علم در کنار رسالت عام شان، درباره جامعه بر گردن دارند. شاید به عبارت حضرت علی(ع) در مورد تعهد از علما

نزدیک باشد که خود ایشان هم در یک بزنگاه تاریخی مسئولیت خطیر اجتماعی گسترده بر گردن گرفتند «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كَيْفَ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبٍ مَظْلُومٍ...»

«اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننماید...»^۱ این نگاه در دوران معاصر نیز رواج دارد از جمله «مایکل پولانی» مسئولیت بسط و ترویج علم را با جماعت عالمان می داند تا سیاستمداران و آنها را دست نامرئی در جامعه توصیف می کند؛ این مجموعه عبارت ها بر نقش اجتماعی عالم تاکید دارند. ۳- نقش اهالی علوم انسانی در جامعه دارای مراتب و سطوحی است. در وضعیت عادی جامعه ایرانی، این نقش اجتماعی خیلی کم رنگ بوده است. حال که

مسئله مهم این است که نهاد علم یعنی دانشگاه و متولیان علم در عرصه پیشرفت مناسب موضوعات مربوط به واقعیات اجتماعی حضور کم رنگ و حتی بی رنگی دارند.



وضعیت جامعه به زعم خیلی‌ها، بحرانی است، تلاش برای نقش آفرینی علمی در این برهه از تاریخ، چنانکه گفته شد امری ضروری محسوب می‌شود و البته میزان این ضرورت، تابع مراتبی است که به توانایی و ظرفیت علمی تک تک اعضای اهل علم در وهله اول و جماعت آنها در وهله بعد ارتباط دارد.

۴- اهالی علوم انسانی (جماعت عالمان این علم) برای نسبت علوم انسانی و جامعه با سه نوع مخاطب سروکار دارند و طبعاً محتوای دیدگاه آنها باید متناسب با نوع مخاطبان آنها باشد؛ یک مخاطب تک تک افراد جامعه است که بحث ترویج علم برای آنها با طراحی سازوکارهای نهادی و زبان علمی متناسب مطرح است، دیگری اهالی حوزه عمومی اعم از نهادها و سازمان های دولتی تا خصوصی و غیره را شامل می شود که بحث تولید متن های متناسب با نوع و عملکرد این حوزه ها به همراه طراحی سازوکارهای فعالیت مشترک در آنجا مطرح است و نهایتاً مخاطبان اهل علم که بحث گسترش موضوعات بین رشته ای، ایجاد زبان مشترک و کم کردن اختلافات و اشکالات علمی و همچنین حرکت در یک مسیر هم افزایانه برای آنها مطرح است.

۵- به نمایش درآمدن قدرت و توانایی علمی در مواقع بحرانی موضوعی مهم است که اهالی علوم انسانی باید به آن فکر کنند. یعنی تشخیص اینکه چه موقع علم به کار بحران عمومی و فراگیر می آید و چه موقع به کار نمی آید. به عبارت دیگر قدرت اجتماعی علم

در هنگام بحران باید بیشتر خودش را نشان بدهد تا مواقع عادی.

۶- ابعاد مسئله مذکور ضمن توجه به گسترش دانشگاه ها و افزایش دانشجویان و در نتیجه فراوانی دانش آموختگان در دو دهه اخیر در جامعه ایرانی، باعث بالا بردن کیفیت مشاغل جامعه شده است اما گسترش کمی تعداد دانشجویان و دانش آموختگان با بحران دانش آموختگان بیکار نیز همراه بوده است و این در جای خود جای آسیب شناسی در ابعاد مدیریت پذیرش دانشجو و غیره را دارد. همچنین افزایش بودجه پژوهشی موسسات اجرایی که در دهه اخیر مورد تاکید بوده و در جهت ارتقاء کیفیت در ابعاد متفاوت و کم کردن مشکلات سازمانی و اجتماعی بوده، متأسفانه در عمل، توفیق چندانی در پی نداشته و در صورت و شکل، باقی مانده است و به محتوا و تاثیر دانشی نرسیده است. یعنی یا کل بودجه به پژوهش اختصاص پیدا نکرده یا به تحقیقات صوری و فرمالیته تعلق یافته یا اینکه اگر هم تحقیق خوبی انجام گرفته به نتایج آن توجهی نشده است و در بهترین حالت، نتایج آن جنبه محرمانه پیدا کرده است. علم، فرهنگ و نظام سیاسی جامعه: علم نسبت وثیقی با حوزه فرهنگ و نظام سیاسی هر جامعه دارد؛ اگر قرار است رشد و کارآمدی در علم در حوزه اجتماع بیفتد قاعدتاً اول باید در حوزه فرهنگ جامعه رخ دهد. در این تردیدی نیست که شانس رشد علمی درازمدت، پایدار، موزون و هماهنگ در زیست بوم هایی که با



شرایط دموکراتیک و شورایی اداره می‌شوند به نسبت نظام‌های توتالیتر و ایدئولوژیک بیشتر است.

چگونگی‌ها

امروزه در جامعه ایرانی، کار از شناسایی مشکل گذشته است؛ چرا که تعداد و ظهور مشکلات آنقدر فراوان می‌نماید که برای همه مردم از عالم و امی از عوام و خواص قابل رویت است بنابراین لازم است صرفاً روی حل مشکل فکر کرد. مشکلاتی چون کم شدن سرمایه اجتماعی - شکاف مردم با دولت - بی

اعتمادی به مسئولان - سوء مدیریت و ناکارآمدی مدیریتی - ناامیدی - ناتوانی در حل مسائل اجتماعی و غیره همه و همه از بحران‌های فعلی جامعه ایرانی هستند که اگر به آنها توجه جدی نشود ممکن است زمان مناسب برای حل آنها از دست برود.

- از آنجا که برای حل هر مشکلی اول باید شناسایی آن مشکل به نحو درست صورت گیرد، گام اول مسئله‌مندی در تراز کاری گروهی و جمعی است؛ مسئله‌مندی برای هر مشکلی یک کار علمی و آکادمیک است و البته در اینجا تأکید من بر جمعی بودن آن است

تا نتیجه‌ای حاصل شود والا ممکن است پژوهشگرانی باشند که کار مسئله‌مند انجام می‌دهند اما یافته‌های آنها ره به جایی نمی‌برد. چرا که هر مشکلی می‌تواند ابعاد مسئله‌ای فراوانی داشته باشد. بنابراین برای اینکه مسئله‌ای مطرح و برجسته شود و در کانون توجه برای اقدامات بعدی قرار گیرد، گفتگوی اهل علم در ارتباط با مسئله‌مندی آن نیاز است و ارائه راه حل در سطوح متفاوت فکری، اجرایی و عملیاتی آن در حوزه‌های اندیشه‌ورزی، سیاستگذاری و اجرا و نظارت ضروری است.

گفتمان‌سازی و جریان‌سازی علمی، کنترل و مراقبت علمی نیاز به کار جمعی اهالی علوم انسانی دارد که اولین مفروض کار جمعی، نسبی‌گرایی در معرفت و شناخت است والا کار جمعی نظری اتفاق نمی‌افتد.

پی‌نوشت

* عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مدیر کارگروه تخصصی کاربرست مسائل علوم انسانی در طرح جامع اعتلاء
۱. خطبه ۳ نهج البلاغه؛ از خطبه شقشقیه



تحولات علوم اجتماعی و جامعه

دکتر تقی آزادارمکی*

آنچه در ادامه خواهد آمد سخنرانی استاد ارجمند جناب آقای دکتر تقی آزادارمکی است که در تاریخ ۲۰ آبان ماه سال ۱۳۹۶ به دعوت پژوهشکده «علوم انسانی و اجتماعی کاربردی» در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ارائه شده است. از آنجایی که بخش هایی از مباحث طرح شده در این نشست و آرای نقادانه استاد به حوزه کاربردی شدن علوم اجتماعی، با موضوع این پرونده ارتباطی بنیادین دارد، این سخنرانی با اندکی تلخیص در این بخش جای گرفت. از رئیس محترم پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی کاربردی، سرکار خانم دکتر سمیه توحیدلو برای در اختیار قرار دادن این سخنرانی و همراهی در چاپ آن سپاسگزاریم.

ما تصویر و درکی از موقعیتی که در آن هستیم نداریم، به همین دلیل هم نمی توانیم تلاش درخشانی برای رسیدن به مرتبت نظری علمی در نظام اجتماعی ایران داشته باشیم. وقتی خودم و دوستانی را که در حوزه

بحث در خصوص موقعیت هایی است که با آن زیست می کنیم، شاید بتوان یکی از اصلی ترین الزامات رسیدن به معنایی از علم را شناختن مقتضیات و موقعیت های اجتماعی و فرهنگی دانست که در آن زندگی می کنیم.



اثرگذاری استفاده کردن از سیاست‌های اجتماعی پیش می‌آید، بیش از آنکه تلاشی صورت بگیرد صحبت از بحران و مرگ علوم اجتماعی است. این بحران را می‌توان به عنوان یک آسیب دنبال کرد ولی بحران دانش موضوع دیگری است.

به رسمیت شناختن موقعیت موجب می‌شود که ما چند چیز دیگر را به رسمیت بشناسیم. ابتدا انسان‌هایی که در این زمینه در حال کار هستند و سپس اقتصاد و سیاست و نظام کاری موجود و از همه مهم‌تر به قول

«کالینز» شبکه متفکران و فیلسوفان یا چیز دیگری که پیش از این افراد دیگر مطرح کرده بودند تحت عنوان «تئوری گروپ»^۱، یعنی کسانی که در گروه‌های نظری و فکری تلاش‌هایی انجام می‌دهند.

اهمیت تاریخ علم

پس از به رسمیت شناختن این عوامل می‌توانیم میزان تلاش‌های فنی و علمی خود را بررسی کنیم؛ به عبارت دیگر به قول همه کسانی که در زمینه داوری علم کار کرده‌اند، بیش از علم، «تاریخ علم» مهم است. در جهان غرب پیش از آن که خود علم متولد شده باشد تلاش در باب تاریخ علم متولد شده است، به طور مثال به دوران «ویل دورانت» نگاه کنیم: بسیاری از کسانی که تاریخ فلسفه، تاریخ عشق، تاریخ جنگ،

علوم اجتماعی کار می‌کنند، را با کسانی دیگر در دنیا که در همین سطح کار می‌کنند مقایسه می‌کنم، در می‌یابیم میزان کاری که ما انجام می‌دهیم چندین برابر کاری است که آنها انجام می‌دهند ولی اثر کار آنها هزار برابر بیشتر از اثر کار ما در سطح محلی، ملی و بین‌المللی است. یکی از علت‌های آن به رسمیت نشناختن موقعیت‌هایی است که ما انسان‌ها در آن زیست می‌کنیم. از دلایل دیگری که می‌توان به آنها اشاره کرد: اقتصاد و بازار، شرایط سیاسی، نحوه ارائه دانش و دسته‌بندی کردن آن است.

در جهان علم، اگر به موقعیت‌ها توجه نکنیم، اگرچه بزرگترین اندیشه‌ها را داشته باشیم، نهایتاً اثر گذار نخواهیم بود. انسان‌های تک و نابغه و با هوش خواهیم داشت که بیش از اینکه اثر مثبت داشته باشند اثر مخرب دارند.

شناخت موقعیت، یک الزام معرفتی، جامعه‌شناختی و سیاسی است که هنوز وارد عرصه چرخه دانشگاهی و نظام علمی ایران نشده است. آکادمی ایرانی تعریفی از خود و محاسباتش ندارد و راز و رمزهای درونی، پرسش‌های اساسی و فعالیت‌های خود را نمی‌شناسد و همه اینها موجب شده که ما با نوعی پایان یافتگی قبل از شروع مواجه باشیم.

وقتی که مرحله بحث و ورود به نظام اجتماعی و



تاریخ نفرت، تاریخ سیاست و غیره را در دنیا ارائه داده‌اند تا خود معارف و دانش‌ها را در تاریخ علم متفکر متولد می‌شود و گفتمان، چالش‌های علمی، متدولوژی و خیلی چیزهایی دیگری به وجود می‌آید. دانش غربی از نظر اینجانب به عنوان کسی که دانش غربی را می‌شناسم و زیست کرده‌ام و مدت طولانی جامعه‌شناسی ایران را با این ایده‌ها پی گرفته‌ام - بیش از آن که به خود اندیشه‌ها در یک مجموعه متصل باشد به روایت‌های متفاوت در تاریخ اندیشه متصل و مدیون و متأثر بوده است. مثلاً «هیوز» از متفکران حوزه تاریخ اندیشه و در جامعه‌شناسی «ریترز» و «آرون» و بسیاری کسان دیگر که در تاریخ علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی مطرح هستند، به نوعی مهمتر از کسانی است که حرف‌هایی مهم را طرح کردند چراکه این افراد بودند که امکان کشف انسان‌ها و ارائه و معرفی بازی آن انسان‌ها را برای ما فراهم کرده‌اند و یا این که نظام منطقی، معقول و سامان‌یافته‌ای از نوع ارتباطی که متفکران با هم داشتند و اثرگذاری مؤلف‌های متفرق در سامان چیزی به نام اندیشه را آنها فراهم کردند. به ابتدای سخن بازگردیم: باز برگردیم: سؤال یا شبهه‌ای با عنوان فقدان علم در ایران، در این فضا بیش از این که خود مسئله علم اهمیت داشته باشد، تاریخ علم در ایران مهم است. تاکید می‌کنم در غرب بیش از علم، تاریخ علم و مورخان اندیشه و علم مهم هستند. غربی‌ها از این دریچه علم را می‌آموزند و از این دریچه علم را معرفی می‌کنند و در دنیا به فروش می‌رسانند. اگر به آکادمی ایرانی نگاه کنید آن چیزی که وجود ندارد تاریخ علم است و در اینجا چیزی به نام تاریخ فلسفه اسلامی نداریم و تنها دو ترجمه «حنا الفاخوری» و دیگری وجود دارد. چهره‌های پراکنده‌ای که معلوم

نیست از کجا آمده‌اند و بر چه اساس گاه در نار یکدیگر قرار گرفته‌اند؟ مطهری، علامه، ملاصدرا، ابن عربی، سبزواری و بسیاری دیگری که معلوم نیست چه گفته‌اند؟ انسان‌های متفرقی در جهان اجتماعی هستند. در تاریخ هم به همین گونه است، تاریخ هم که باید تاریخ‌مند باشد و روایت خود را به لحاظ تاریخی بگوید باز همین گرفتاری وجود دارد ما مورخان متفرق در جهان اسلام و در جهان ایرانی داریم و معلوم نیست پیوندهای آنها چگونه است! این کاستی در همه نوع تاریخ‌ها وجود دارد تاریخ سیاست گرفته تا تاریخ کارخانه و تاریخ کفش و غیره. فقدان چیزی تحت عنوان تاریخ اندیشه، تاریخ علوم اجتماعی و تاریخ جامعه‌شناسی موجب شده است که ما دچار فهم نارسا در باب عناصر و مؤلفه‌ها و چیزی تحت عنوان موقعیت و کارگزاران، شبکه رابطه اجتماعی و فیلسوفان، متفکران و اقدامات، سؤال‌ها، چالش‌ها و امثال آن باشیم. نمی‌دانیم که انقلاب اسلامی، مشروطه، مرگ ناصرالدین شاه، حضور امام خمینی و یا جنبش اصلاحات و غیره در ظهور «تفکر اجتماعی معاصر ایران» چقدر نقش دارد؟ این همه به خاطر فقدان فهم تاریخی درباره جامعه ایرانی است. پیشنهاد اینجانب همیشه این است که بیش از آن که در تلاش کنیم، جایی را باز کنیم و انسان‌ها را جمع کنیم برای حل مسئله، تلاش کنیم آنچه انجام شده است را «تاریخ‌مند» کنیم. وقتی تاریخ‌مند شد، معلوم می‌شود که ما در کجا قرار گرفته‌ایم و این کجا قرار گرفتن را می‌توانیم تبدیل به محصولی برای فروش در دنیا. و در غیر این صورت باید مقاله‌های متفرق را برای دنیا چاپ کنیم و افراد متفرق برای این که ایده‌هایشان را در دنیا معرفی کنند باید از نظام جمهوری اسلامی خارج شوند و در آنجا



مقالات و کتاب‌هایشان ارائه بدهند و بفروشند.

عوامل موثر در پدید آمدن علوم اجتماعی

اولین شرط نظری، تجربی، سازمانی برای دست‌یابی به درک روشن از «وضعیت دانش»، معارف و علوم اجتماعی در ایران به جز روایت‌های تاریخی یا روایت‌های گوناگونی از آنچه تاکنون انجام داده‌ایم نخواهد بود. تا این اتفاقات در ایران رخ ندهد، تمام تلاش‌های ما تلاش‌های فردی و معارض باهم قلمداد خواهد شد. «جورج ریتزر» در کتاب

مشهور خود درباره علم جامعه‌شناسی، وقتی در مورد پیدایش جامعه‌شناسی صحبت می‌کند به نکاتی می‌رسد که جالب است: می‌گوید عوامل متعدد در پدید آمدن علم مهم است ولی چیزی به نام «مقاومت نیروهای سنتی» در مقابل دانش مدرن از همه مهمتر است. یعنی فرض کنید نقش محافظه‌کاران در شکل‌گیری علوم اجتماعی مدرن مهمتر است از کسانی که روشنگرند و معتقد به جریان روشنفکری هستند. اینجا است که چفت و بست اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی در جهان محافظه‌کاری و لیبرالیسم را در جهان غربی برای پیدایش دانش اجتماعی معلوم می‌کند. مقاومتی که محافظه‌کاران انجام می‌دهند در دوره‌های مختلف تحول دانش در غرب انجام می‌دهند مهمتر از

برای تعیین موقعیت کنونی علوم اجتماعی کار ضروری است اول، ارائه تاریخی روشن از سرنوشت جامعه‌شناسی علوم اجتماعی و دوم، نیروهای اجتماعی فعال در کجاها قرار دارند...

اقداماتی است که لیبرال‌ها انجام دادند. در جهان ایرانی روایتی که گروه‌های متفاوت مدعی دانش ارائه می‌دهند، چگونه است؟ هرکسی روایت خودش را ارائه می‌دهد بدون این که چفت و بست‌ها را بازگو کند، مثلاً تلاشی که مطهری می‌کند و اتفاقاتی که با شریعتی روی می‌دهد و نزاع‌های شریعتی و مطهری مهمتر از همه تلاش‌هایی است که در شکل‌گیری دانش و جریان روشنفکری و تفکر اجتماعی در ایران است و ما متأسفانه همیشه از این موضوع عبور می‌کنیم. اقدامی که شریعتی

و مقاومتی که مطهری می‌کند در مقابل شکل‌گیری روشنفکری ایرانی و بحرانی‌هایی که بعداً به وجود می‌آید همه اهمیت دارند. قصه علوم اجتماعی در ایران هم همین‌طور است. جریانی که الان خیلی مهم است و باید جایگاهش معلوم شود و نمی‌توان بی‌اعتنا به آن گذر کرد، جریانی است به نام «علوم اجتماعی اسلامی» «علوم اجتماعی کاربردی» «علوم اجتماعی معطوف به زندگی روزمره و عامه‌پسند» است و همه آنهایی که اعتراض، مقاومت، لجاجت و ممانعت در باب حرکت کسانی که در باب ظهور علوم اجتماعی و علوم انسانی نه غربی، بلکه آکادمیک انجام می‌دهند. اگر ما چفت و بست‌هایش را مشخص نکنیم احتمالاً نخواهیم توانست معلوم کنیم که کجا قرار گرفته‌ایم



برنامه‌ریزی قرار گرفته باشد. بدون این مقدمات کاری پیش نخواهد رفت. وقتی از علوم اجتماعی کاربردی می‌گوییم مشکل این است که فکر می‌کنیم از کاربرد علوم اجتماعی صحبت می‌کنیم چون استفاده علوم اجتماعی با کاربردهای علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی کاربردی متفاوت است. کسانی که در جامعه ایران هستند تصورشان این است که آنهایی که مدافع علوم اجتماعی هستند این معرفت، معرفت خنثی و بی‌خطر است و می‌شود بخش‌هایی از آن را بدون هرگونه استلزاماتی استفاده کرد؛ عده‌ای آمده‌اند از ایدئولوژی، عده‌ای دیگر مفاهیم و عده‌ای دیگر آدم‌هایش و عده‌ای دیگر از موقعیت‌هایش استفاده کرده‌اند و از آن مثل یک جسم بی‌جان که هر بخشی از آن را جدا کرده‌اند و مورد استفاده قرار داده‌اند. وقتی می‌گوییم استفاده‌هایی از علوم اجتماعی برای چیزهای دیگر، مورد نظر نیست. در دوره‌ای فردی مثل «فوکو» تحلیل‌هایی درباره انقلاب ایران ارائه داد. از سوی دیگر دو دهه تمام تحلیل‌های جامعه ایرانی معطوف بود به کتاب «جان فوران» که یک نثر مارکسیست است، زیرا او مؤلفه‌ای دیگری اضافه کرده است گویی که ندای دیگری در باب انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد. دو دهه تمام این نوع تحلیل‌های مبتنی بر آرای او وقت علوم اجتماعی ایران را گرفت. زیرا ما درست درک نمی‌کنیم و فکر می‌کنیم می‌توانیم از این دانش استفاده‌های معطوف به نیازهایمان انجام دهیم! بدون این که به اقتضائات معرفت توجه کنیم. علوم اجتماعی در صورتی قابل استفاده است که آن حرف‌های پیشین من اتفاق بیفتد و دو اینکه خودش نیز به رسمیت شناخته شود.

تفاوت فضای جامعه‌شناسی آمریکایی و اروپایی:

و به کدام سمت و سوی می‌رویم. به این دلیل علوم اجتماعی کاربردی و جامعه‌شناسی کاربردی را در این متن نگاه می‌کنم. ۱- الزام این که برگردیم به یک تاریخ روشن از سرنوشت جامعه‌شناسی علوم اجتماعی ارائه دهیم که این وجود ندارد. ۲- این که معلوم کنیم که این نوع نیروهای اجتماعی که عمل می‌کنند کجاها قرار گرفته‌اند و چه ملاحظاتی دارند در باب سیاست‌گذاری در باب علم، فهم علمی، تولید مقاله علمی و ورود به جامعه ایرانی و مسائل و مشکلات جامعه جهانی. که اگر این دو کار اتفاق نیفتد هر تلاش و سیاست‌گذاری در باب علوم اجتماعی و علوم انسانی در ایران صورت بگیرد کاری باطل و غلط است. شورای عالی انقلاب فرهنگی با همه امکانات در ایران برای سیاست‌گذاری در باب علوم انسانی تلاش می‌کند و اقدام‌های متعددی هم انجام می‌دهد ولی یک گام جلوتر نمی‌رویم. در صورتی که اقدام یک مترجم در یک ترجمه در یک کتاب همه این برنامه‌ها را به هم می‌ریزد. کماکان که هر چند سال یک بار، یکی دو اتفاق در ترجمه روی می‌دهد و اثری از جهان بیرونی - شرقی یا غربی فرقی نمی‌کند - چاپ می‌شود. این کتاب تمام مسیری که ما بافته‌ایم و تلاش و سرمایه‌گذاری کرده‌ایم را دچار تغییر می‌کند به دلیل این که اینجا روی این زمین نیست و سیاست‌گذاری‌هایی که صورت می‌گیرد معطوف به وضعیت‌هایی نیست که مورد نظر باید باشد نیست. این موارد پیش‌زمینه‌های ورود به بحث علوم اجتماعی کاربردی است که اگر ما این ملاحظات را نکنیم احتمالاً بحث از علوم اجتماعی کاربردی کاری بیش از یک ایدئولوژی نیست. جناح سیاسی آن فرقی نمی‌کند! کجای نظام سیاسی و نظام



پیدایش علوم اجتماعی کاربردی

لازم است که تجربه‌ای از علوم اجتماعی در غرب را بازگو کنم. نزاع اساسی که در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی آمریکایی، کانادایی، انگلیسی وجود داشته در مقایسه با آلمانی و ایتالیایی و فرانسوی این است که همه فکر می‌کردند که می‌توانند از علوم اجتماعی استفاده کنند و بعد آن را با ملاحظات فرهنگی خودشان که مسیحیت است، تطبیق دهند بنابراین یکی از راه حل‌های آنها شد: علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی مسیحی. این موضوع وقت بسیار زیادی در

جامعه‌شناسی غربی آمریکایی و کانادایی و انگلیسی مصروف خود ساخته است. شاید حدود ۲۰ سال در آمریکا و حدود ۴۰ تا ۵۰ سال در کانادا و ۳۰ تا ۴۰ سال در انگلستان جامعه‌شناسان وقت گذاشتند که «علوم اجتماعی مسیحی» بسازند و تصور می‌کردند که معرفت، معرفتی است که می‌توان هر کاری با آن انجام داد و بعد پیشنهادشان علوم اجتماعی مسیحی بود. اگر پیش‌فرضمان را در باب علوم اجتماعی به گونه دیگری تعریف کنیم این پدیده‌ایست که تاریخ، جان، هویت و اثر دارد، در آن زمان برخورد ما استفاده از علوم اجتماعی نخواهد شد، بلکه علوم اجتماعی خواهد شد که متناسب با جامعه هست. علوم اجتماعی‌ای که اگر با اقتضائاتی وارد جهان ایرانی بشود احتمالاً خواهد توانست برای ما مؤثر و مفید واقع بشود.

نزاع اساسی که در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی آمریکایی و انگلیسی با این دانش‌ها در آلمان، ایتالیا و فرانسه وجود دارد این است که همه فکر می‌کردند می‌توانند از علوم اجتماعی اشاره کنند و آن را با ملاحظات فرهنگی خود تطبیق دهند.

اما موضوع علوم اجتماعی کاربردی در دانش علوم اجتماعی اروپایی خصوصاً آن چیزی که من می‌شناسم در فرانسه و آلمان وجود ندارد و این کلمه‌ای است که در سنت و فضاهای علوم اجتماعی آمریکایی است. فقط آمریکایی‌ها معتقدند که ما می‌توانیم علوم اجتماعی کاربردی داشته باشیم به عبارت دیگر اولین کسانی که می‌آیند این چاقو را بر می‌دارند و به کلیت علوم اجتماعی وارد می‌کنند و آن را به دو قسمت می‌کنند: «علوم اجتماعی محض» و «علوم اجتماعی کاربردی» مؤسسان جامعه‌شناسی آمریکایی

هستند و بعد این دوگانه شدن علوم اجتماعی در جهان آمریکایی همچنان باقی می‌ماند تا زمانی که افرادی همچون «لازسول» و «مارک توین» می‌آیند و همچنان همین امروز هم متفکران عمده جامعه‌شناسی در آمریکا دچار این دوگانه هستند

به نظر من اشتباهی که این مؤسسان جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در آمریکا کردند، نفَسِ علوم اجتماعی آمریکایی را گرفته است و آن اتفاقی است که در جامعه ایرانی می‌افتد و ما همچنان راه غلط را ادامه می‌دهیم. چرا این اتفاق در آمریکا رخ داد؟ دو اتفاق در علوم اجتماعی آمریکایی و انگلیسی و خیلی زیاد در کانادا روی می‌دهد: ورود علوم اجتماعی به جامعه آمریکایی ورود بیگانه است، چرا که از خارج علوم اجتماعی وارد می‌شود؛ علوم اجتماعی از فرانسه، ایتالیا، انگلیس و



آلمان وارد می‌شود، «کنت»، «اسپنسر»، «سن سیمون» و «زیمل» و بعدها «ویر» و «دورکیم» و بسیاری دیگر از بیرون می‌آیند، به واسطه آدم‌های متفاوت و معرفی می‌شوند بعد به تدریج دغدغه این می‌شود که چگونه می‌توان از این آراء استفاده کرد پدید می‌آید آنهم در جامعه‌ای که جامعه صنعتی و در حال رشد است... چه کار می‌توان کرد؟ از طرف دیگر جامعه‌ای که اساساً بنیاد آن بر پایه دموکراسی است و دغدغه‌هایش اصلاحات است، نیروهای سیاسی و کارگزاران اجتماعی آن اصلاح‌گرا است با این دانش اروپایی چه کار کنند؟ یکی در سطح مدیران، برنامه‌ریزان، سیاستگذاران و کارگزارانند و سطح دیگر کنش‌گرای حوزه سیاسی است. یکی مسئله‌اش صنعت و سرمایه‌گذاری است و دیگری مسئله‌اش دموکراسی و ارتقای جامعه مدنی است. دو موقعیت متفاوت در جامعه آمریکایی وجود دارد که با هم پیش می‌روند و در مقابل این دانش وارد شده دو سؤال متفاوت طرح می‌کنند که اساساً هر دو به این جامعه‌شناسی علوم اجتماعی تجربی و کاربردی می‌رسند. یکی می‌گوید من چگونه می‌توانم سرمایه‌داری، صنعتی شدن، شهری شدن و توسعه را سامان بدهم و آن دیگری می‌گوید من چگونه می‌توانم جامعه مدنی موجود و دموکراسی را تقویت کنم؟ دو ساحتی که در جایی مثل دانشگاه‌ها با یکدیگر جمع می‌شوند، گاه وارد احزاب می‌شوند و غیره. این دو موقعیت یا دو نیاز و وضعیت موجب می‌شود که با این علم وارداتی برخوردهای متفاوتی بکنند که حاصل آن آدمی به نام «سی رایب میلز» می‌آید یکی دیگر به نام «رابرت مرتون» پدید می‌آید. «میلز» و دیگران به دنبال آن هستند که از علوم اجتماعی برپایه نظام مدنی و جامعه مدنی جامعه‌ای پدید آورند که در آن نابرابری

نباشد و عدالت و کنش اجتماعی فعال باشد و دیگری که از سویی می‌خواهند برای برپایی آرام سرمایه‌داری و صنعتی شدن استفاده کنند. دو گروهی متفاوت که دعوی باقیمانده در علوم اجتماعی آمریکایی دعوی باقی مانده بین آنهاست؛ این روال در کانادا هم وجود دارد.

این انسان‌ها کمتر تلاش کردند که رابطه بین صنعتی شدن، شهری شدن و سرمایه‌داری را با پدیده و نیازی به نام جامعه مدنی به نام دموکراسی و عدالت طلبی سروسامان بدهند. این مشکل وجود دارد حال اگر بازگردیم به جامعه شناسی اروپایی، کسانی مثل وبر و دورکیم وارد جامعه‌شناسی می‌شوند، نظام جامع معرفتی و نظام جامعه‌شناختی را ارائه می‌دهند اما این دوگانه را در آنجا نمی‌توان مشاهده کرد. البته اگر روایت جامعه‌شناسی آمریکایی داشته باشید این دوگانگی درمی‌آید! کماکان که «پارسونز» این دوگانه را استخراج می‌کند، ولی آنهايي که بر اساس مقتضیات جامعه آمریکایی به جامعه‌شناسی اروپایی نگاه نمی‌کنند، بلکه بر اساس مقتضیات منطق جامعه‌شناسی نگاه می‌کنند، دوگانه جامعه مدنی و جامعه سرمایه‌داری را مشاهده نخواهند کرد.

«ماکس وبر» و «امیل دورکیم» دو جامعه‌شناس و مؤسس جامعه‌شناسی هستند؛ ولی جامعه‌شناسی‌ای که در عین حال که معنایی از زندگی و تبیین جامعه‌شناختی از تحولات اجتماعی می‌دهد، سعی می‌کند که در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی کمک کند و به عبارتی باید گفت در نظام معرفتی آنها: پیدایش و رشد سرمایه‌داری، پیدایش دموکراسی و جامعه مدنی وقتی به وجود می‌آید که با یکدیگر همزیستی دارند. در نظام جامعه‌شناختی آنها به گونه‌ای طراحی



به نام جامعه‌شناسی یا علوم اجتماعی کاربردی می‌رسند. در اروپا از علوم اجتماعی، می‌تواند تفکر، نظام‌سازی، توزیع قدرت و نابسانانی‌های اجتماعی و تبیین دموکراسی اجتماعی و دفاع از جامعه مدنی به وجود بیاید ولی در آنجا با دوگانه زیست می‌کنند. دوگانه‌ای که اتفاقاً بیش از آن که جامعه‌شناسی بتواند این مشکلات را حل کند در ستیز دوگانه باقی می‌ماند، بنابراین در جامعه‌شناسی آمریکایی عده‌ای از پایان جامعه‌شناسی صحبت می‌کنند و عده‌ای کاملاً جامعه‌شناسی را تنها راه نجات

و بقای جامعه آمریکایی و جامعه مدرن می‌دانند. البته در علوم اجتماعی آمریکایی استثنایی وجود دارد: آنجایی که ما با ظهور پدیده‌ای به نام «مکتب شیکاگو» روبرو می‌شویم. مکتبی که بدون دغدغه چیزی به نام چرایی پیدایش سرمایه‌داری در کنار شرایط پیدایش نابرابری در جامعه مدنی، و همچنین نحوه عمل و زیست اجتماعی جامعه مدرنی به نام جامعه شیکاگویی و جایی که سرمایه‌داری بیشترین حضور را دارد، توضیح می‌دهد. مکتب شیکاگو بدون این که سراغ این مسائل حاشیه‌ای برود، نحوه سامان دادن و مشکلات جامعه را توضیح می‌دهد. در جامعه‌شناسی شیکاگویی آسیب‌شناسی اجتماعی هم انجام می‌شود، البته نه آسیب‌شناسی اجتماعی به عنوان یک امر بیرونی

صورت می‌گیرد که دو نوع جامعه با هم معارض نیستند. البته با تاکید می‌گویم کسانی مثل پارسونز باز هم آن چاقوی دوگانه را بر جان جامعه‌شناسی دورکیم و وبر می‌زند. پارسونز تمام جامعه‌شناسان دنیا را در این دوگانه خودش قرار می‌دهد، کسانی که عینیت‌گرا، ذهنیت‌گرا، کنش‌گر، ساختار و مدافع دموکراسی و مدافع سرمایه‌گذاری است و غیره. اما از همه بهتر و از همه بدتر «هابرماس» است. بهتر از همه است چون خود را در فضای جامعه‌شناسی اروپایی می‌بیند و این دو را با هم می‌داند،

با این وجود دغدغه او چیزی به نام سرمایه‌داری و پیدایش حوزه عمومی نیز هست از یک سو اما بدترین است چون متأثر از پارسونز است. اگر بر همان سنت دورکیم و وبر بود مشکلی پیدا نمی‌شد اما آنجا که پارسونزی می‌شود مشکلات پدید می‌آید. دوگانه محض و کاربردی را دنبال می‌کند و در مقابل این مشکل هم قرار می‌گیرد.

ولی در نهایت سنت غالب بر علوم اجتماعی اروپایی چنین است که هیچگاه در مقابل این سؤال که این علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی را باید چکار کنیم؟ قرار نمی‌گیرند و برای همین به پاسخی به نام علوم اجتماعی کاربردی نیز نمی‌رسند. ولی در جامعه آمریکایی در برابر این سؤال هستند و نهایتاً به پاسخی



در صورتی که جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی اروپایی مشکلاتی دارد ولی نه از این نوع مشکلی که ما گرفتار آن بودیم.

پدیدار شدن علوم اجتماعی کاربردی در ایران

در ایران در وضعیت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خاص خود زیست می‌کنیم؛ نمی‌دانیم چگونه قصه علوم اجتماعی کاربردی و جامعه‌شناسی کاربردی وارد بحث اجتماعی ایران شده است؟! به نظر من باید به تاریخ این بحث برگردیم و ببینیم که چه کسانی در چه موقعیتی از جامعه‌شناسی کاربردی سخن گفته‌اند و با چه نیتی بوده است. خیلی کلی این بحث را مرور می‌کنم. شاید یکی از تنها کسانی باشم که در تاریخ جامعه‌شناسی ایران ۴ کتاب نوشته‌ام و ۴ بار ایده‌هایم را تکرار کردم. این تاریخ جامعه‌شناسی ۸۰ ساله را مدام مرور و داوری کردم. یک بار قضاوت نسلی، یک بار قضاوت مفهومی و بار دیگر قضاوت سازمانی کردم. من مدعی راه شناخت و رسیدن به این فهم تاریخی و ارائه درک تاریخ یا تاریخ‌مند کردن جامعه‌شناسی هستم. با وجود این دوباره برای سخنرانیم برگشتم به نکاتی که ببینیم که چه کسی یا چه کسانی و در چه موقعیتی سخن از جامعه‌شناسی کاربردی و علوم اجتماعی کاربردی کردند؟ مؤسسان علوم اجتماعی در ایران مثلاً مرحوم دکتر «غلامحسین صدیقی» اصلاً با این موقعیت و نگاهی که ما امروز به علوم اجتماعی داریم، نگاه نکرده‌اند! مرحوم دکتر «احسان نراقی» هم این کار را نکرده است. مقداری که جلوتر می‌آییم صحبت از این می‌شود که علوم اجتماعی غربی است و تناسبش با سازوکارهای نظام اجتماعی ایران چگونه است؟ یعنی تصور این که

یا وظیفه خاص از انسان‌ها، آنها هم در مورد فقر و حاشیه‌نشینی سخن می‌گویند ولی نه مثل مکتب کلمبیا که فقط و فقط متمرکز بشود روی عصیان‌ها، آسیب‌ها و نابسامانی‌ها. فقط یک استثناء در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی آمریکایی وجود دارد و آن هم ظهور مکتب شیکاگویی است مابقی همه با این زیست دوگانه پیش می‌روند.

اما از سوی دیگر در اروپا حوزه‌های متفاوت یا عرصه‌های ذهنی و فکری متفاوتی در علوم اجتماعی اروپایی را شاهد هستیم که این مکاتب در عین حال درباره نابرابری سخن می‌گویند با این که دگرذیسی عمل نظام سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند یعنی این دو توأمان می‌شود.

حاصل کلام این است که جامعه‌شناسی کاربردی و علوم اجتماعی کاربردی مسئله عارض شده بر بدن علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی است که در یک موقعیت تاریخی در جامعه آمریکایی پیدا شد و به خاطر ناتوانی جامعه‌شناسان مؤسس آمریکایی برای توضیح ساحت دوگانه جامعه‌ای که کنش سرمایه‌داران را انجام می‌دهد و در عین حال جامعه مدنی را پی می‌گیرد پدید آمد. در آنجا چون نتوانستند دوگانه را یعنی بحث دموکراسی خواهی، آزادی خواهی، اصلاح طلبی و از طرف دیگر سرمایه‌داری، صنعتی شدن و شهری شدن را توضیح دهند، علوم اجتماعی را چاقو زدند و این دوگانه را پدید آوردند. این دوگانه باقی ماند و وقتی استمرار پیدا کرد حاصل آن نهایتاً در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این شد که به جامعه‌شناسی رسیدند که ساختارها را توضیح می‌دهد و جامعه‌شناسی که اعلام می‌کند بحران دارم و آسیب‌شناسی را توضیح می‌دهد. این قصه در جامعه‌شناسی آمریکایی باقی مانده است



این دانش غربی است و بعد هم نقد این دانش غربی، نقد فراگیر می‌شود و روشنفکری ایرانی متأسفانه وارد این بازی می‌شود و به طور ناشیانه هم این فضای غلط را دامن می‌زنند و در افکار عمومی هم پذیرفته می‌شود که علوم اجتماعی دانش غربی است و جامعه‌شناسی علم غربی است، آنگاه سؤال از علوم اجتماعی ایرانی و علوم اجتماعی کاربردی می‌شود! به عبارت دیگر نیاز به علوم اجتماعی پدید می‌آید که بتوان آن را در نظام اجتماعی ایران مورد استفاده قرار داد. این

موضوع در تولید این بحث روشنفکری خیلی مهم، مقصر و مؤثر است. «علی شریعتی» و «عبدالکریم سروش» از آنهایی هستند که قابل نقد هستند و باید دید که چرا این بحث را وارد جامعه ایران کردند؟ حمله‌هایی که دکتر شریعتی و دکتر سروش به علوم اجتماعی می‌کنند خیلی قدرتمند و سؤال برانگیزند. در کنار، روشنفکری به معنای عام آن مثلاً کسانی مثل «شایگان»، «آل احمد» و «مطهری» «شادمان» و غیره در مورد غرب و روشنفکری و دانش غربی و علوم انسانی سخن گفته‌اند، در ایجاد این آشوب مؤثر واقع شدند.

توجه داشته باشید من نمی‌گویم که علوم اجتماعی را ما ساخته‌ایم. من علوم اجتماعی را معرفت جهانی می‌شناسم که متفکران جامعه جهانی در ساخت آن

علوم اجتماعی معرفتی جهانی است که متفکران جهانی در ساخت آن مؤثر بوده‌اند هم رنگ و بوی موقعیتی دارد و هم رنگ و بوی تمدنی.

مؤثر بوده‌اند با این که رنگ و بوی موقعیتی هم داشته است و رنگ و بوی تمدنی هم دارد. منظور این است به همان میزانی که «حافظ» و «مولوی» ما پدیده جهانی هستند، جناب دورکیم و وبر هم پدیده جهانی هستند. من نمی‌گویم که این مسلمان نیست و آن یهودی و مسیحی نیست. به همین دلیل رنگ و بوهای حوزه فرهنگی و تاریخ تمدن فرهنگی خودشان را دارند، ولی به لحاظ نوع حضور و نوع توجه به جهان اجتماعی‌شان پدیده‌های جهانی هستند تا پدیده‌های محلی. به همین دلیل

محصول کارشان هم نمی‌شود با صفت خیلی تعیین یافته «غربی» تلقی شود که در مقابلش «معرفت شرقی» و «معرفت اسلامی» ضرورت پیدا کند.

یا معرفتی که فقط در جهت توضیح پدیده‌ای به نام استعمار و استثمار است و ما برای توضیح نابرابری و سلطه نیازمند معرفت رقیب هستیم، به چنین چیزی من اعتقاد ندارم. ولی باید توجه کرد در اندیشه متفکران ایرانی در طول ۶۰ - ۷۰ سال گذشته در باب علوم انسانی اتفاقی افتاد که این معرفت، معرفتی وارداتی است و کسانی که آن را وارد کرده‌اند از حوزه علمیه قم نبوده‌اند کسانی بوده‌اند که در خارج از کشور درس خوانده‌اند و مدرکشان را از آنجا گرفته‌اند. نهایتاً آداب علمی جدیدی ظهور کرده است و مناسبات جدیدی در باب استاد و شاگردی و بحث‌های جدیدی را به



وجود آورده‌اند و گفته شده که اینها همگی در بسته جهان غربی و دانش غربی و نظام اجتماعی غربی است و همه اینها به نوعی جهان غرب را ترویج می‌کنند. مثلاً اگر به آثاری چون «غرب زدگی» آل احمد، «بازگشت به خویش» شریعتی، «تسخیر فرهنگی» یا «فرهنگی مآبی» و غیره را نگاه کنید یا بحث‌هایی که آقای دکتر سروش انجام داده، تقریباً همین فضا دنبال می‌شود. اولین سئوالی که مطرح می‌شود در حوزه جامعه‌شناسی است! گویی این جامعه‌شناسی چون دانش غربی است انسان غربی، آداب غربی، اقتضائات غربی و درک غربی و امثال اینها را فراهم می‌کند و برای اینکه غیر غربی باشد باید راه دیگری را رفت و می‌شود همان جایگزین‌های متفاوتی که امروزه وجود دارد. به نظر من از اینجا جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی کاربردی شروع می‌شود. موارد دیگری نیز به این امر کمک می‌کند: نخست موضوع توسعه در ایران، با موضوع سرمایه داری و شهری شدن و غیره در ایران متفاوت است - دوم وقوع پدیده‌هایی مثل جنگ و انقلاب و اثرات آن بر تحولات اجتماعی و سوم اقدامات دولت‌ها و گروه‌های سیاسی؛ چهارم هم اقتضائات اجتماعی است. یعنی چهار عنصر یا متغیر اساسی کمک می‌کنند که آن متن اولیه‌ای که در باب دوگانه علوم اجتماعی شرقی و غربی طرح شده در جامعه ایرانی، بیشتر معنا یابد و جنبه عام‌تری پیدا کند. مثلاً اولین نشستی که در ایران در سطح بالا و گسترده به وقوع پیوست سمینار بررسی مسائل و مشکلات شهر تهران بود که «مؤسسه مطالعات تحقیقات اجتماعی» در سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ برگزار کرد. همه دانشمندان مهم علوم انسانی و علوم اجتماعی حضور داشتند. همه بحث کردند و به این نتیجه رسیدند: «بررسی

مسائل اجتماعی توسعه». حاصل آن چاپ مجموعه کتاب‌ها و گزارش‌هایی در مؤسسه مطالعات بود که با پول سازمان برنامه و بودجه منتشر می‌شد با عنوان «بررسی‌های اجتماعی - اقتصادی» «بررسی‌های اجتماعی و مهاجران» و «سیاست‌های دولت» و «مسکن» و موضوعات متفاوت دیگر. مسئله آنها این بود که اثرات اجتماعی و فرهنگی توسعه بر جامعه را بررسی کنند. هم‌اکنون هم بررسی‌های اجتماعی و اقتصادی یا آثار برنامه‌های توسعه و امثال آن بررسی می‌شود و وجود دارد و در پی مباحث جنگ و انقلاب و بعد گروه‌های رقیب و غیره پدیده‌ای به نام «سنجش افکار» به وجود می‌آید. تقریباً قبل از انقلاب این پدیده بود و بعد از انقلاب نیز از سال ۷۴ به بعد راه افتاد و به طور فراگیر هم دنبال می‌شود. بیشترین فعالیت در سنجش افکار، اندازه‌گیری افکار رقیب است و بعد هم بحث تحولات و تغییرات اجتماعی در جامعه ایرانی و آسیب‌شناسی اجتماعی است. اتفاقی در جامعه ایرانی ظهور می‌کند تحت عنوان آسیب‌های اجتماعی که اکنون بخش غالب علوم اجتماعی ایران است. تقریباً بازی‌ای شبیه به آنچه در جامعه آمریکایی انجام شد و چون علوم اجتماعی از بیرون وارد شد، جریان‌های دیگری فعال شدند و جریان‌های اجتماعی را دوگانه کردند و نهایتاً آنهایی که رادیکال بودند، علوم اجتماعی اسلامی و غیره را پدید آوردند و آن‌هایی که لیبرال بودند و مسئله‌شان سامان دهی اجتماعی بود، چیزی به نام علوم اجتماعی کاربردی را ایجاد کردند. در این صورت آنچه تحت علوم اجتماعی کاربردی برای ما وجود دارد خطای فاحش استراتژیک است و هر آنچه پس از این اتفاق می‌افتد چیزی به جز «به غفلت بردن علوم اجتماعی در ایران نیست». به

سنجش افکار، آمار اجتماعی، آسیب شناسی اجتماعی، مسائل اجتماعی ایران را استخراج کنیم. دعوی دورکیم با همه کسانی که معارض جامعه‌شناسی هستند یعنی با روان‌شناسان، فیلسوفان و غیره هنوز باقی است و خیلی هم قدرتمند است، ولی با یک گروه که «آمار اجتماعی» کار می‌کنند از همان ابتدا راه خود را جدا می‌کند. دورکیم خودش و جامعه‌شناسی فرانسوی را از آمار اجتماعی منفک می‌کند. آمار بد نیست اما سازمانی که آمار را تولید می‌کند نهایتاً از آن معنای حداقلی و انحرافی مسئله‌ساز از جامعه پدید می‌آورد. کماکان که نظام آماری ایران گمراهی در باب فهم امر اجتماعی ایجاد کرده و می‌کند. دورکیم و وبر می‌گویند جامعه‌شناسی، آمار اجتماعی نیست، خدمات اجتماعی و سیاست اجتماعی هم نیست. جامعه‌شناسی، معرفت بعد از این‌هاست. جامعه‌شناسی ما را به مسائل اساسی جامعه می‌رساند و به این دلیل باید از جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی شروع کرد تا علوم اجتماعی کاربردی. اگر از علوم اجتماعی کاربردی شروع کنیم یا سیاست‌مدار در مورد مسئله خود صحبت می‌کند یا برنامه‌ریز و یا مهندسی اجتماعی، یا افکار عمومی و یا کسانی که آسیب‌شناسی اجتماعی و یا بررسی اجتماعی و آثار و برنامه توسعه در ایران کار می‌کنند. این ۸ گروه اجتماعی انسان‌های مهم است که می‌گویند جامعه چگونه است و شما علوم اجتماعی را باید به کدام سمت پیش ببرید و کجا باید بروید. اگر به جامعه‌شناسی برگردیم و به مسائل بنیادی‌ای که جامعه‌شناسی کشف می‌کند و اگر از آنجا بحث‌مان را شروع کنیم خیلی از این مسائل از موضوع گفتگو و مجادله خارج خواهد شد. ما دچار مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی در ایران

نظر من علوم اجتماعی اسلامی یک خطای استراتژیک است، و همچنین علوم اجتماعی کاربردی نیز خطایی استراتژیک در ایران محسوب می‌شود. بعد از این هر اقدامی صورت دهیم آن دوگانه علوم اجتماعی محض و جامعه‌شناسی کاربردی را تقویت خواهیم کرد و این دوگانه موجب خواهد شد که علوم اجتماعی محض، قوی‌تر، تئوریک‌تر، رادیکال‌تر و در سوی دیگر علوم اجتماعی کاربردی نحیف‌تر، محافظه‌کارانه‌تر و جزئی‌نگرتر شود. نهایتاً کاری که ممکن است بتواند علوم اجتماعی کاربردی در ایران انجام دهد کنار آمدن با «گفتمان آسیب‌شناسی اجتماعی» است. اگر بخواهد منتقد گفتمان آسیب‌شناسی اجتماعی باشد به «مهندسی اجتماعی» خواهد رسید. چون علوم اجتماعی کاربردی در نهایت به «سیاست اجتماعی» نمی‌رسد که دانش از آن حاصل شود! بلکه به «سیاست‌گذاری اجتماعی» خواهد انجامید و سیاست‌گذاری اجتماعی به نظر من به صورت دیگری مهندسی اجتماعی است.

راه خروج از دوگانگی علوم اجتماعی محض-علوم اجتماعی کاربردی

برای این که دچار این دوگانگی نشویم باید به بحث و سؤالات اساسی و بنیادین علوم اجتماعی برگردیم. دغدغه کسانی که در حوزه علوم اجتماعی کاربردی کار می‌کنند نظام و اقتضائاتی است که خیلی آن را نمی‌شناسیم، می‌خواهیم انسان‌های خوبی باشیم، کمک کنیم و محتوای علوم اجتماعی که نمی‌دانیم چیست!! را به خدمت بگیریم تا نابرابری‌ها کاهش پیدا کند. ما باید علوم اجتماعی را از اول شروع کنیم و با آن درس خواندن، درس دادن و زیستن را پیدا کنیم و از علوم اجتماعی مسائل‌مان را جستجو کنیم! نباید از

هستیم که مسائل اساسی اجتماعی نیست. اگر چنین اقدامی صورت گرفت احتمالاً بدون این که وارد علوم اجتماعی کاربردی شویم، علوم اجتماعی برای ما نحوه زندگی اجتماعی و سیاست اجتماعی را تعیین خواهد کرد. ما هنوز نمی‌دانیم که موقعیتی که در آن زیست می‌کنیم به لحاظ کلان اجتماعی چه وضعیت و چه مختصات و چه ویژگی‌هایی دارد!!

مفهومی که من روی آن اصرار می‌کنم و کار کرده‌ام تحت عنوان «جامعه ایرانی چیست و چه مختصاتی دارد؟» همه بحث‌هایی که در حال حاضر وجود دارد و به توافق هم نمی‌رسیم به خاطر قصه ناتوانی در باب توضیح چیزی به نام جامعه ایرانی است. جامعه ایرانی را «جامعه‌شناسی» می‌تواند تعریف کند، وقتی تعریف کرد، مسائل اساسی آن مشخص می‌شود. جامعه‌شناسی ما را به طرف توصیف جامع و دقیق دعوت می‌کند، نه گزینش سنجش افکار و آمار اجتماعی و نه نظرات و ارزش‌ها و نظام‌های ارزشی و ایده‌آل‌ها. جامعه‌شناسی ما را دعوت می‌کند به یک توصیف جامع، یعنی ارائه گزارش وضعیت‌ها و در اینجا می‌توان اسم آن را «علوم اجتماعی کاربردی» گذاشت؛ یعنی این حاصل و نام گذاری پسینی است و بعد از این که محقق شد، می‌توان آن را به کار برد.

علوم اجتماعی بیش از آن که محلی و غربی باشد، جهانی است. بیش از آن که احساسی و مبتنی بر اهداف استعماری باشد عقلانی و معرفت عقلانی است. از این معرفت عقلانی استفاده می‌کنیم تا مسائل اساسی جامعه و سؤالات اساسی را پیدا کنیم و بعد از آن فهم دقیق‌تری در مورد مسائل به دست آوریم و از آن فهم بتوانیم آمار اجتماعی را نقد و بررسی کنیم و نهایتاً به سیمای چیزی به نام جامعه ایرانی

دست پیدا کنیم. وقتی بدانیم جامعه ایرانی چیست؟ تبیین جامعه ایرانی خیلی سخت نیست و پیش‌بینی روندهای آتی جامعه ایرانی هم خیلی سخت نخواهد بود. جامعه‌شناسان ما نمی‌توانند بحران‌های اجتماعی را پیش‌بینی کنند همان‌طور که سیاست نمی‌تواند، به خاطر این که در اینجا قرار نگرفته است و به عبارت دیگر علوم اجتماعی بیش از آن که به دست اصحاب علوم اجتماعی باشد، به دست اصحاب «علوم اجتماعی بدلی» یا «شبه علوم اجتماعی» است. من در کتابم از لفظ «جامعه‌شناسان بدلکار» یا «شبه جامعه‌شناسان» استفاده کرده‌ام که این بدلکاران اجتماعی گاهی سیاستمداران و مهندسان اجتماعی می‌شوند و شبه جامعه‌شناسان هم می‌شوند متعلقان و در عین حال روشنفکرانی که حرف‌های جامعه‌شناسانه می‌زنند... نهایتاً یک فضای توهمی در باب این که جامعه چیست و مشکلات آن کدام است و آمار اجتماعی چگونه است، جامعه چگونه بوده و چه وضعیتی دارد و به کجا می‌رود ارائه می‌شود و در این قیل و قال آن اتفاق تاریخی که شبه در باب علوم اجتماعی و غربی بودن آن وجود دارد و ادبیات فراگیری هم دارد و انسان‌های مهمی آن را مطرح کرده‌اند؛ نهایتاً ما را به ضرورتی به نام علوم اجتماعی کاربردی می‌رساند که اگر وارد این فضا بشویم در پایان به یک معرفت ناقص، جزئی، جزئی‌نگر و رو به افول خواهیم رسید.

پی‌نوشت

*استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

1- Group theory



جامعه‌شناسی و مهارت‌تغییر اقلیم

دکتر گیتی خزاعی *

در شانزدهم مهرماه سال ۱۳۹۶ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی میزبان نشست «جامعه‌شناسی و مهارت‌تغییر اقلیم» بود. در ابتدا، مسئول نشست خانم دکتر سمیه توحیدلو، رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی کاربردی، در مقدمه‌ای کوتاه از چرایی پرداختن به این موضوع گفتند: «از جمله موضوعات جدی و نوظهور که تا به حال به آن چندان توجه نشده و یا با کم توجهی از کنار آن عبور شده، مسائل مرتبط با محیط زیست و اقلیم است. بحران‌های محیط زیستی مسئله روز جامعه ایران است و در کنار آن مسائل اجتماعی و حتی اقتصادی و فرهنگی فراوانی مطرح است. محیط زیست و جامعه از مهمترین مسائل اجتماعی به حساب می‌آید و نمی‌توان منکر ماهیت مسئله محور و کاربردی مفاهیم محیط زیستی شد. برای تبیین موضوع جامعه‌شناسی و تغییرات اقلیمی و محیط زیستی از سرکار خانم دکتر گیتی خزاعی برای این نشست دعوت به عمل آمد. ایشان دارای مدرک دکتری جامعه‌شناسی هستند و سال‌ها در زمینه بحران‌های طبیعی، محیط زیست، آب و اقلیم فعالیت داشته و نظریه پردازی کرده‌اند. خانم دکتر خزاعی که از اعضای فعال انجمن انسان‌شناسی هستند چندی نیز مدیریت گروه افکارسنجی مؤسسه عالی پژوهش را عهده‌دار بودند...»

بخش اصلی این نشست به صحبت‌ها و آمار و اطلاعات ارائه شده از سوی خانم دکتر خزاعی اختصاص داشت که در ادامه بخش‌هایی از آن مرتبط با پرونده ویژه این شماره از فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء ارائه می‌شود. از خانم دکتر توحیدلو برای موافقت با چاپ این مطالب و همچنین از خانم دکتر خزاعی برای بازبینی نهایی صحبت‌هایشان سپاسگزاری می‌شود.



صحبت های خود را با طرح این پرسش آغاز می کنم: «تغییر اقلیم یا بحث های محیط زیستی چه ارتباطی با حوزه جامعه شناسی و به خصوص جامعه شناسی کاربردی دارند؟ اساساً با استفاده از علم جامعه شناسی چگونه می توان در این موضوعات به گفتگو پرداخت؟» در بحث جامعه شناسی و مهار تغییر اقلیم با رویکرد جامعه شناسی کاربردی این فرض وجود دارد که مسئله بحران محیط زیستی و مسئله تغییر اقلیم، مسئله ای پذیرفته شده است. به همین علت وارد جزئیات این موضوع نخواهیم شد که آیا اساساً تغییر اقلیم رخ داده یا خیر؟ اگر چنین است به چه صورت و چگونه اتفاق افتاده است؟ و یا شاخص های تغییرات محیط زیستی یا بحران زیستی یا تغییر اقلیم کدام است؟

به طور خلاصه بحث خشک شدن سرزمین که به طور آشکار در فلات ایران در حال رخ دادن است تجربه روزمره و زیستی همه ما است. بسیاری از مکان هایی که طی ۱۰-۱۵ سال قبل به آنها مراجعه کرده بودیم و در آنجا حضور داشتیم تغییرات محیط زیستی کاملاً محسوسی در آنها به وقوع پیوسته است. به عنوان نمونه، بحث های متعددی درباره تغییرات گونه های جانوری در جریان است؛ در بسیاری از جاده های ایران آهو، گوزن یا حیوان دیگر روزگاری عبور و مرور داشتند ولی امروزه متأسفانه تقریباً هیچکس به صورت روزمره- شاهد گذر این موجودات نیست. روزگاری برخی اماکن به لحاظ ویژگی های طبیعی، کاملاً شاخص و مثال زنی بودند، در شمال جاده چالوس، از این نوع محل ها بود که تغییرات آن امروزه بسیار محسوس است. مکانی که همواره به عنوان نماد سرسبزی ایران مطرح بود، در حال حاضر با گذشت سال هایی نه چندان دور، ظرف ۱۴، ۱۵ سال تقریباً به

طبیعتی از هم پاشیده تبدیل شده است. برخی تغییرات به صورت آماری اعلام و اطلاع رسانی می شوند: اخبار خشک شدن یک دریاچه و یا تالاب، اخباری مبنی بر خشک شدن نقطه ای از سرزمین ایران تا ۱۰ سال دیگر، حوادثی که برای برخی مکان های شاخص همچون دریاچه ارومیه، بختگان، گاوخونی، گتوند و غیره رخ دادند؛ همه این موارد از علامت های تغییر اقلیم و بحران های محیط زیستی جامعه ایران هستند.

مسئله آب نیز از جمله این نوع مسائل است. ممکن است بخشی از مشکلات آب مربوط به مدیریت آب باشد که موجب وقوع بحران در این حوزه شده است، ولی در عین حال با بحث تغییر اقلیم هم پیوند علت و معلولی دارد. به اجمال این فرضیه را یادآور می شویم: تغییراتی که در حوزه آب اتفاق افتاده، خشکی و خشکیدگی سرزمین که به تبع این محدودیت منابع آب در حال وقوع است، تغییر ماندگار و غیر قابل بازگشتی بر حوزه اقلیم برجا خواهد گذاشت. بخش مهمی از منابع آبی نه به خاطر تغییر اقلیم، بلکه به خاطر مدیریت نادرست آب از دست رفته است. اما پیامد آن در حوزه سرزمینی، به تشدید بحران تغییر اقلیم و تشدید بحران خشکیدن زمین منجر شده که بخشی از تغییر اقلیم در فلات ایران محسوب می شود. در مورد مسئله بحران آب هم می توان این موضوع را طرح کرد که بحران اقلیمی به دست انسان ایجاد شده است. تاثیر انسان بر حوزه تغییر اقلیم در دو بخش قابل تامل است. بخشی از تغییر اقلیم که جهانی بوده و ناشی از گرمایش زمین است، عمدتاً از افزایش «دی اکسید کربن» تأثیر پذیرفته است. اما بخش دیگر تغییر اقلیم مدیریتی و به دلیل برداشت بی حساب از منابع است. بنا به نظر دانشمندان در حوزه تغییر اقلیم و



است. در این بحث، به بخشی از موضوع مهار تغییر اقلیم که به حوزه علوم اجتماعی، یا به عبارتی به حوزه علوم انسانی در معنای کلی مرتبط است، خواهیم پرداخت.

رشته‌های علوم اجتماعی و یا علوم انسانی بایکدیگر در ارتباط بوده و نمی‌توان آنها را منفک از هم در نظر گرفت. به خصوص در بحث خاص تغییر اقلیم و توجه به پیامدهای آن، مباحث گوناگون مدیریت، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و غیره عملاً از بحث جامعه‌شناسی تفکیک ناپذیر هستند. همه این بحث‌ها

در واقع در چارچوب علوم انسانی قرار دارند و به نوعی به عنوان بسته معرفتی قابل توجه هستند. بحث اصلی در اینجا است که جامعه‌شناسی و علوم انسانی در مهار تغییر اقلیم، که در دو سطح مورد اشاره یعنی تغییر ناشی از گرمایش زمین به خاطر استفاده از سوخت‌های فسیلی و تغییر اقلیم به دلیل مدیریت نامناسب منابع آبی و منابع طبیعی رخ داده است، چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

البته شایان ذکر است که بر اساس مطالعات باستان‌شناسی و مردم‌شناسی، این نوع تغییر اقلیم حاصل از مداخله در طبیعت، پیش از این هم در طول تاریخ در فلات ایران سابقه داشته است. بر اساس برخی مطالعات باستان‌شناختی «تمدن جیرفت»

جغرافیا، در ایران و در منطقه «منا»^۱، در خاورمیانه، با این نوع دوم از تغییر اقلیم بیشتر مواجهیم که ناشی از مصرف بی‌رویه طبیعت و منجمله منابع آبی و طبیعی است. استفاده بیش از حد از منابع آبی، ناشی از مدیریت نامناسب بر منابع آب است، که دلایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متعدّد و متفاوتی دارد.

بنابراین بدون آن که وارد جزئیات بحث تغییر اقلیم شویم، فرض مسئله یعنی روی دادن تغییر اقلیم در فلات ایران و پیامدها و تبعات آن را باید برنامه‌ریزی کرد. این تغییرات

دارای تبعات گسترده‌ای است که به سرزمین ایران تحمیل می‌شود. هم آنچه به عنوان گرمایش زمین می‌شناسیم - که در حال رخ دادن است - و هم بخش دوم این تغییر که از آن با عنوان خشک شدن فلات ایران و منطقه منایاد می‌شود. نباید فراموش کرد این بحران‌ها و پیامدهای ناشی از آن به صورت به هم پیوسته یا به اصطلاح «دومینو وار» یکدیگر را دنبال می‌کنند و تشدید خواهند شد. آنچه در این میان دارای اهمیت است: چگونگی ساماندهی و سازماندهی نظام اجتماعی در مقابل این تغییر اقلیم است؟ چگونه می‌توان تغییر اقلیم را مهار و پیامدهای آن را تعدیل کرد؟ این بحث در حوزه‌های مختلف قابل بحث و در حوزه‌های گوناگون معرفتی و دانشی محل تامل بسیار



این معنا که با طرح سرفصل‌هایی نشان خواهیم داد جامعه‌شناسی چه نقشی در فرایند کاربردی شدن بحث‌ها دارد. تاکنون مباحث به صورت خام، پراکنده و بدون جزئیات طرح شدند اما با نقشه راه می‌توان مشخص کرد جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند در این زمینه موضوعی حضور یافته و نقش‌هایی تأثیرگذار را عهده‌دار شود؟

یکی از بخش‌ها، موضوع بازتاب تغییر اقلیم بر سامانه فرهنگی و اجتماعی و نظام اجتماعی است؟ خشکسالی برای ما محسوس‌ترین جزء تغییر اقلیم است و پیامدهای مهمی دارد. نتیجه این پیامدها، تشدید و گسترش ناامنی است. در واقع بحث امنیت از جمله موضوعاتی است که تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در تشریح چرایی آن باید گفت: چون خشکسالی در واقع سرزمین را به بیابان تبدیل می‌کند و در سرزمین‌های بیابانی همیشه امکان خارج از کنترل بودن نظارت خیلی بیشتر و شدیدتر است.

تغییر اقلیم، همچنین کشاورزی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. خشک شدن سرزمین در جامعه‌ای که بخش مهمی از نظام اجتماعی آن از راه کشاورزی امرار معاش می‌کنند، تأثیرات گسترده‌ای دارد، که برخی از آنها مستقیماً به اقتصاد مربوط نمی‌شوند. بخشی از پیامدها، به حوزه سیاست، مسائل ژئوپلیتیک، امنیت غذایی و غیره ارتباط دارد. آسیب به نهاد کشاورزی موجب آسیب دیدگی بخش اقتصادی شده و طبیعتاً جامعه‌ای را ایجاد می‌کند که به لحاظ اقتصادی نیازمند و دارای امکانات محدود است، و بالطبع بر ساختار کلی نظام اجتماعی نیز تأثیرگذار است.

از دیگر مباحث مهم، مسئله تأمین اجتماعی است. ظهور خشکسالی و بحران‌های طبیعی مشابه، موجب

اینگونه از میان رفت! یعنی ناشی از تغییر اقلیم انسان‌ساخت و مداخله بیش از حد انسان در طبیعت از دست رفته است. بخش مهمی از تغییر اقلیمی که در آن مرحله تاریخی و در آن منطقه رخ داد، ناشی از استفاده بی‌رویه از مناطق جنگلی در آن منطقه بود که بنا به اظهارات تخصصی، به علت استفاده بی‌رویه از درخت و جنگل، تمدن جیرفت به تدریج به سمت نابودی حرکت کرد. نابودی «تمدن سیستان» یعنی «شهر سوخته» نیز در اثر تغییر اقلیم اتفاق افتاد. البته شکل آن با نوع تغییر اقلیم در جیرفت متفاوت بود. تمدن سیستان عمدتاً به خاطر تغییر دلتای رودخانه هیرمند در فاصله چندصدسال به سمت نابودی رفت. البته در بحث نابودی این دو تمدن باید توجه داشت که تغییر اقلیم به عنوان عامل تسهیل‌کننده، عمل کرده است؛ به این معنا که احتمالاً نابسامانی‌های اجتماعی، تجاری و سیاسی وجود داشتند و در واقع جامعه از قبل آماده از هم پاشیدن بود و تیر خلاص را تغییر اقلیم وارد ساخت. بنابراین تأثیر تغییر اقلیم بر تمدن در تاریخ تمدن‌های فلات ایران سابقه داشته است و یکی دو مرتبه اتفاق افتاده است. به نظر می‌رسد ما دوباره در آن مسیر در حال حرکت هستیم. البته شرایط اجتماعی مثل شرایط اجتماعی چهار، پنج هزار سال قبل نیست که تمدن‌ها به راحتی به سمت فروپاشی بروند، ولی به هر حال امیدواریم برنامه‌ریزی‌های لازم و ضروری صورت گیرد تا بتوان مسئله قهقرای اقلیمی و تمدنی را تعدیل کرد و فضا را تحت کنترل درآورد. اما درباره موضوع چگونگی ارتباط جامعه‌شناسی با تغییر اقلیمی که تقریباً در حوزه جغرافیا قرار دارد باید گفت آنچه در این بحث مطرح می‌شود به یک سخن نقشه راه برای جامعه‌شناسی نیز هست، به



گسترش جامعه نیازمندان نظام اجتماعی در سطح کلان است. این اتفاق مسئولیت‌های نهادهای حمایتی را افزایش می‌دهد و در نتیجه جامعه هدف این نهادها از نظر مقیاس و تعداد نیز افزایش پیدا می‌کند. بنابراین عجب و دور از انتظار نیست که طی ۱۰ سال آینده، جامعه هدف حوزه بیمه‌ای ما به خاطر پیامدهای حوزه تغییر اقلیم و محیط زیست به لحاظ عددی تغییر کند. این مسئله را اگر در کنار راهبردهای غیر آینده‌نگرانه تامین اجتماعی قرار دهیم مشکلات آتی نمود بیشتر خواهند یافت.

این نکته شایان یادآوری است که با برنامه‌ریزی‌های رفع فقر به دنبال تقویت بیمه کشاورزان هستیم، اما به این نکته توجه نداریم که کشاورزانی را بیمه می‌کنیم که در ۱۰ سال آینده دیگر اصلاً کشاورز نیستند، اما کشاورزی آنها را بیمه کرده‌ایم و هزینه‌های نظام اجتماعی و تامین اجتماعی را به شدت افزایش داده‌ایم، تعهدات را افزایش می‌دهیم در عین اینکه راهبردی برای تعدیل آنها نداریم. این موضوعات در حوزه مطالعات علوم اجتماعی و علوم انسانی قرار دارند و جامعه‌شناسی باید به صورت کاربردی و عملیاتی وارد این بحث‌ها شده و مسائل را تشریح و چشم‌اندازی را که در این حوزه وجود دارد بیان کند. از دیگر مسائل مهم مرتبط با حوزه فرهنگی و

دور از انتظار نیست در ۱۰ سال آینده جامعه هدف حوزه بیمه‌ای ایران به خاطر پیامدهای حوزه تغییر اقلیم و محیط زیست، به لحاظ عددی کیفیت تغییر کند.

علوم انسانی، موضوع «سیاست‌گذاری‌های جمعیتی» است. در حال حاضر توان اکولوژیک فلات ایران به طور کافی برای جمعیتی که در این حوزه جغرافیایی زندگی می‌کنند، پاسخگو نیست و هم‌اکنون نیز با تمام تأکید و حساسیتی که بر بحث امنیت غذایی داریم و با وجود تأکید بر تامین امنیت غذایی درون مرزها، اما غذای نیمی از جمعیت ایران وارداتی است. بنابراین سیاست‌گذاری‌های جمعیتی یکی از موضوعات مهمی است که در بحث‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی

در ارتباط با موضوع تغییر اقلیم، محیط زیست و آب، قابل طرح است. از جمله موضوعات دیگر - که اینجانب در برخی مراکز آن را به تفصیل مطرح کرده‌ام - بحث تنش‌های قومی و تاثیر روندهای اقلیمی و به ویژه تأثیر تغییر اقلیم بر این تنش‌هاست. جزئیات مربوط به تنش‌های قومی، دلایل و پیامدهای آن و موضوعات جزئی آن، به طور مشخص در بحث تغییر اقلیم قرار نمی‌گیرد. اما نکته قابل اهمیت این است که هم تبعیض‌های قومیتی و هم حساسیت گسترده نسبت به تبعیض قومیتی وجود دارد. چه تبعیض واقعی و چه احساس تبعیض، در هر دو حالت، افرادی که خود را در اقلیت می‌پندارند، به شدت نسبت به آسیب‌ها و بحران‌های بعدی

آسیب‌پذیرند. لذا محدودیت‌ها و از دست رفتگی‌های اقلیمی این حساسیت‌ها را به شدت تشدید می‌کنند. به بیان دیگر باید گفت: ممکن است یک مسئله، مسئله محیط زیستی و اقلیمی باشد، اما وقتی در کنار مسئله قومیتی قرار می‌گیرد، این تنش را تشدید کرده و هر دو بر هم تاثیر افزایشی و هم‌افزایی خواهند داشت. به طور مثال در حادثه چند سال قبل در «مهاباد»، ابتدا چالش قومیتی بود اما به علت شرایط آسیب‌پذیر اقلیمی به سرعت به یک تنش محیط زیستی تبدیل شد. یا برعکس در مواردی تنش‌ها و اعتراض‌ها، محیط زیستی است، اما وقتی در کنار آشفتگی‌های دیرپای قومیتی قرار می‌گیرند به یک چالش قومیتی، امنیتی و ویرانگر تبدیل می‌شوند.

یا در نمونه‌ای دیگر تنش‌های محیط زیستی در اصفهان و خوزستان، اشاره کرد. مطالبات مردمی، کاملاً محیط زیستی بود - هرچند ممکن است به جا یا نا به جا باشد، و در این باره قضاوت نمی‌کنیم - شاکله اصلی بحث معترضان این است که آب مربوط به یک نقطه از فلات ایران نباید به یک جای دیگر انتقال پیدا کند. بحث، انتقال آب، صرف‌نظر از زمینه‌های سیاسی موثر بر آن یک بحث کاملاً محیط زیستی است. اما در میانه راه، این بحث تغییر شکل داده و به یک مسئله قومیتی تبدیل شد. مخالفان انتقال آب اعتراض می‌کنند که حق ناحیه عربنشین و لرنشین مورد اجحاف قرار گرفته و ذینفعان یک مطالبه محیط زیستی را به زیاده‌خواهی قومیتی تبدیل می‌کنند و با ترجمه آن به جنبش‌های تجزیه‌طلبانه تلاش می‌کنند تا حساسیت نظام اجتماعی را به لحاظ قومیتی تحریک

کنند. در اینجا هم نقش پیشگیرانه و پیش‌بینی محورانه مطالعات علوم انسانی و اجتماعی کاربردی می‌تواند راهگشا باشد، با توضیح دقیق رویدادها، حتی قبل از وقوع می‌توان مسئله را به درستی بازنمایی کرد و حوزه سیاست‌گذاری را به اتخاذ برنامه‌های درست برانگیخت. حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی با ارزیابی درست و آینده‌نگرانه اتفاقات، پیامدها و تبعات تغییر اقلیم و چالش‌های محیط زیستی - قبل از رخ دادن - می‌بایست و می‌تواند امکان مدیریت و برنامه ریزی را فراهم کند.

مسئله دیگر، بحث توسعه تصاعدی فقر با کاهش سرمایه اجتماعی در شرایط بحران اقلیمی است که به عنوان تبعات این رویداد اتفاق می‌افتد. سرمایه اجتماعی از دیگر بحث‌های بسیار مهمی است که به عنوان تبعات و پیامدهای تغییر اقلیم باید مورد توجه قرار گیرد. هم اکنون به نظر می‌رسد نظام اجتماعی ایران به لحاظ سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی در سطح بسیار شکننده‌ای قرار دارد. پژوهش‌های فراوانی که در این حوزه انجام شده متأسفانه تأیید کننده این موضوع است که اکنون در مرز شکنندگی اجتماعی به لحاظ اعتماد و سرمایه اجتماعی هستیم. تغییر اقلیم و بحران‌های محیط زیستی که منابع را محدودتر می‌کنند، طبیعتاً بر سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی به شکل تصاعدی تاثیر گذار است. رابطه بین سرمایه اجتماعی و تشدید بحران‌های محیط زیستی یک رابطه تأیید شده است.

این بخش از مباحث را به اختصار می‌توان اینگونه در یک جمله جمع‌بندی کرد: یکی از نقش‌های



جامعه‌شناسی کاربردی در حوزه محیط زیست و تغییر اقلیم، شناسایی، توضیح و تبیین پیامدهای اجتماعی و فرهنگی تغییر اقلیم بر سامانه اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

مسئله دیگر در کاربرد علوم اجتماعی و انسانی در حوزه تغییر اقلیم و محیط زیست، توانایی این علوم در تبدیل مسئله تغییر اقلیم و محیط زیست به موضوعی اجتماعی است. به طور سنتی در گذشته مسائل اجتماعی را بر اساس بسامد توجه مردم به موضوع یا مشکل اجتماعی ارزیابی

می‌کردند. مثلاً گفته می‌شد که آمار طلاق زیاد است پس این مشکل، مسئله‌ای اجتماعی است. اما امروزه با رویکردهای جدید در حوزه مسائل اجتماعی، با چگونگی «برساخت مسئله اجتماعی» مواجه هستیم. یعنی ممکن است به دلایل مختلف- محدودیت‌های رسانه‌ای، نظارت‌های سیاسی و دلایل متعدّد دیگر که بخش عمده آن ممکن است اقتصادی و سیاسی باشد- امکان مطرح شدن مسائل مهم به عنوان مسئله اجتماعی وجود نداشته باشد. یعنی نهادهایی مانع می‌شوند که مسئله یا موضوع الف به عنوان مسئله اجتماعی برای مردم اهمیّت پیدا کند و غیره. در حوزه علوم اجتماعی می‌توان مسئله محیط زیستی را در سطح گسترده نظام

اجتماعی برساخت و توجه افکار عمومی را به آن جلب کرد. برای برساختن مسئله محیط زیستی، متخصصان علوم اجتماعی مراحل را باید مورد توجه قرار دهند: گام اول ایجاد داعیه‌های محیط زیستی است. در این مرحله باید به افرادی که در این حوزه متخصص هستند مراجعه کرد. یعنی متخصص حوزه علوم اجتماعی، که اطلاعات اقلیمی و جغرافیایی کافی برای فهم مسئله اقلیم و محیط زیست ندارد، می‌بایست به ناگزیر به متخصصان این حوزه مراجعه و داعیه‌های

محیط زیستی آنها را شناسایی کند. پس در «برساخت موضوع محیط زیستی»، اولین گام شناسایی داعیه‌های محیط زیستی است. مثال‌هایی که در ابتدای این بحث طرح شد: شاخص‌هایی نشان از وضعیّت بحرانی و وخیم آبی دارند... یا شاخص‌ها نشان می‌دهد که در حال از دست دادن خاک هستیم و غیره، نمونه‌هایی از داعیه‌های محیط زیستی هستند.

مرحله دوم: مطرح کردن و ارائه داعیه‌های محیط زیستی است. یعنی بعد از شناسایی داعیه‌ها بوسیله متخصصان باید آنها را طرح کرد. برای این اقدام، علوم اجتماعی راه‌های گوناگونی دارد: ایجاد طرح مسئله، تولید گفت‌وگو، استفاده از رسانه و کانال‌های گوناگون

یکی از نقش‌های جامعه‌شناسی کاربردی در حوزه محیط زیست و تغییر اقلیم، شناسایی، توضیح و تبیین پیامدهای اجتماعی و فرهنگی تغییر اقلیم بر سامانه اجتماعی و فرهنگی جامعه است.



دیگر و بسیاری موارد مشابه.

مرحله سوم در بر ساخت مسئله محیط زیستی، عمومی سازی گفتمان محیط زیستی در ساحت جامعه است. یعنی استفاده از کانال‌ها و مسیرهایی که متخصص حوزه علوم انسانی باید از آن کانال‌ها و مسیرها استفاده کند تا بتواند داعیه‌های محیط زیستی را به شکل گفتمانی در سطح عمومی جامعه تولید و منتشر کند و توجه نظام اجتماعی را نسبت به اهمیت موضوع برانگیزاند. رسانه همیشه ابزار میانجی حوزه جامعه‌شناسی کاربردی است و در سطوح مختلف قابل توجه است؛ این رسانه می‌تواند در قالب سخنرانی، یا در قالب رسانه شنیداری، یا در قالب رسانه مجازی و غیره باشد. همه این موارد به عنوان ابزار رسانه‌ای امکان عمومی سازی گفتمان‌ها را فراهم می‌کنند.

در حوزه آب، با وجود بدبینی و ناکافی بودن امکانات رسانه‌ای، به همین نحو عمل شده است و افرادی که با چارچوب تخصصی نحوه‌ی بر ساخت مسئله محیط زیستی آشنا نبودند، نیز در عمل بر اساس همین الگو حرکت و عمل کردند. در حال حاضر تقریباً در حوزه عمومی نظام اجتماعی، تقریباً کسی را پیدا نمی‌کنید که مسئله آب را به عنوان یک مشکل و بحران در نظر نگیرد. اما نکته مهم در اینجا است که بر ساخت مسئله محیط زیستی معمولاً در همین سطح متوقف مانده است و به پیامدهای مسئله تغییر اقلیم ورود نکرده و از آن بی‌اطلاع است. اینکه چرا افراد اطلاع‌رسانی را در همین سطح متوقف کرده‌اند موضوعی است که باید مورد واکاوی قرار گیرد. اگرچه ممکن است درباره تمام ابعاد مسئله محیط زیست به اندازه کافی پژوهش

نشده باشد، یا این پژوهش‌ها محدود بوده باشند، ولی نظام اجتماعی توانسته «بر ساخت مسئله محیط زیستی» را ایجاد کند. همه این افراد ممکن است جامعه‌شناس نباشند، ولی کسانی که این پژوهش‌ها را انجام داده‌اند از پارامترها و الگوهای مرتبط با علوم انسانی و علوم اجتماعی بهره گرفته‌اند و این کار را پیش برده‌اند.

مسئله دیگری که می‌بایست مورد توجه قرار داد: ریشه‌های ساختاری مسئله محیط زیست است. به زبان دیگر، ریشه‌های ساختاری مسائل محیط زیستی را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ اینکه به ریشه‌های ساختاری مشکلات محیط زیستی توجه کنیم، چه اهمیتی خواهد داشت؟

همه می‌دانیم نظام اقتصادی و نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تخریب کننده محیط زیست هستند. این موضوع، حداقل در حوزه تخصصی جامعه‌شناسی بحث ملموس و قابل فهمی است. توجه به ریشه‌های ساختاری ایجادکننده مسئله محیط زیست، به واقع، عملکردهای بعدی و ثانوی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

مسائل دینی و فرهنگی موضوعات دیگری هستند که به عنوان ریشه‌های ساختاری ایجاد مسائل محیط زیست، به حوزه علوم انسانی و اجتماعی مربوط می‌شوند. در حوزه ادیان اگرچه محیط زیست به عنوان مسئله مهم طرح شده است و بر مراقبت و محافظت از آن تأکید شده است، اما از سوی دیگر، تأکید ادیان و به ویژه ادیان سامی بر اشرف مخلوقات بودن انسان و تبدیل انسان به «فعال ما یشاء»، موضوع مهمی در بحث‌های محیط زیست و ریشه‌های ساختاری مشکلات محیط



زیست است. اینکه از نظر این ادیان همه زمین و جهان و هر آنچه در آن وجود دارد برای انسان است، سبب شده است که این موجود با این تصور هر گونه که بخواهد، دست به اقدام و عمل در محیط پیرامون خود بزند. البته این موضع گیری هم وجود دارد که آدمی حق ندارد جایی را که در آن زندگی میکند، هر گونه بخواهد تصرف و در آن مداخله کند.

بنابراین از جمله بحث های مهم در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی توجه به آن دسته از عوامل ساختاری در حوزه دین، فرهنگ، سیاست و اقتصاد است

که می تواند هم موجب تخریب محیط زیست شود، و هم با تحت تاثیر قرار دادن برخی از پارامترها و نمایه ها تخریب محیط زیست را تشدید کند. طرح کردن این موضوعات در حوزه کاربردی می تواند ارتباط بین کاربردی بودن علوم اجتماعی و علوم انسانی با بحث محیط زیست را باز نمای کند.

در حوزه نظام سیاسی نیز بعضی از عملکردهای سیاسی تقویت کننده تخریب محیط زیست هستند و با آن هم افزایی دارند. وظیفه جامعه شناسی کاربردی رمزگشایی از این روندها است. تبیین و توضیح این سازوکارها و توجه به گفتمانی که براساس آنها

تولید می شود، می تواند آگاهی سطح عمومی نظام اجتماعی را افزایش داده و باعث واکنش نسبت به موضوع شود.

در ارتباط با موضوع اصلی یعنی توضیح روش های مهار تغییر اقلیم با زبان و روش های جامعه شناسی و اینکه برای انطباق با تغییر اقلیم و مهار آن، چه می توان کرد و از چه راه هایی می توان بهره جست، باید به سطوح گوناگون موضوع اشاره کرد: به طور کلی می توان سه سطح برای این موضوع در نظر گرفت: ۲. سطح کلان، سطح میانی و سطح خرد.

در سطح کلان، راهبردهای انطباق در حوزه سیاست گذاری کلان تدوین می شود. این بحث هم در دو سطح قابل تامل است: ۱- بازنگری در مفاهیم ۲- بازنگری در سیاست ها.

۱- بازنگری در مفاهیم به این معناست که مجموعه ای از مفاهیم هویت بخش در نظام سیاسی و اجتماعی وجود دارد که در سطح کلان سیاست گذاری قرار می گیرند. مقوله هایی مثل امنیت، امنیت ملی، امنیت غذایی، استقلال، خودکفایی و عزت ملی. این مفاهیم مربوط به حوزه سیاست گذاری کلان اند، اما کاربردی کردن، عملیاتی شدن و برقراری پیوند بین تغییر اقلیم و راهبردهای انطباق با آن، باید در حوزه علوم اجتماعی

از بحث های مهم در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی توجه به آن دسته عوامل ساختاری در حوزه دین، فرهنگ، سیاست و اقتصاد است که می تواند هم موجب تخریب محیط زیست شود و هم با تحت تاثیر قرار دادن برخی پارامترها و نمایه ها تخریب را تشدید کند.



و علوم انسانی انجام گیرد. این مقوله‌ها با رویکرد اجتماعی و فرهنگی و با توجه به شرایط امروز اقلیمی ما -چه آنچه اتفاق افتاده و چه آنچه پیش‌بینی می‌کنیم اتفاق خواهد افتاد- باید «باز تعریف» شوند. یعنی در شرایط فعلی باید امنیت غذایی را بازتعریف کنیم، به طور مثال مفهوم خوراک استراتژیک از گندم به مفهوم آب منتقل شود. گندم را کالای استراتژیک دانسته و معتقدیم برای حفظ امنیت و استقلال اقتصادی مجبور و ناگزیر هستیم از استقلال و خودکفایی گندم محافظت کنیم، اما امروزه شرایط به گونه‌ای پیش رفته است که می‌بایست اولویت را به آب داد. همچنین باید توجه داشت موضوع امنیت در وضعیت «بحران اقلیمی» با امنیت در شرایط «باثبات طبیعی» متفاوت است دقیقاً مثل تفاوت بین جنگ و صلح، یعنی تعریف امنیت در زمان جنگ کاملاً با تعریف امنیت در زمان صلح متفاوت است. ورود به این موضوعات مجال مفصل می‌طلبد، اما به طور خلاصه باید گفت این حوزه مفاهیم نیازمند بازتعریف هستند و این بازتعریف از کارهایی است که باید بوسیله مطالعات اجتماعی و فرهنگی و در حوزه علوم انسانی صورت گیرد. همین ویژگی در مورد غرور ملی، عزت ملی، امنیت غذایی و غیره وجود دارد. بنابراین بازاندیشی یا برانگیختن نظام اجتماعی و سیاسی برای بازاندیشی در مفاهیم کلانی که هویت نظام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را تعیین می‌کند، یکی از کارهایی است که در حوزه علوم انسانی باید صورت گیرد و ذیل مقوله نقش علوم انسانی کاربردی در مهار تغییر اقلیم قرار می‌گیرد.

۲- بازنگری در سیاست‌ها: بحث دیگری که در کنار

بازنگری در مفاهیم، مطرح می‌شود، ترغیب نظام سیاستگذاری به بازنگری در الگوهای کلان حاکمیتی در عرصه‌های تجارت، صنعت، اقتصاد و کشاورزی است. یعنی هنگامی که نظام اجتماعی به لحاظ اقلیمی دچار تغییرات عمده و بنیادی می‌شود؛ جامعه و سرزمینی نزدیک به بیابانی شدن می‌شود، می‌بایست در تمام سیاستگذاری‌های کلان بازنگری صورت گیرد. نباید فراموش کرد امروزه در شرایطی شبیه به پنج هزار سال قبل نیستیم که سرزمین بیابانی شده را ترک کنیم و به جایی زیاتر برویم. ما باید بتوانیم خود را برای زندگی کردن در ساختار جغرافیایی و اقلیمی جدید و حتی بیابانی شده مهیا کنیم، و زندگی، معیشت و زیست خود را بر آن اساس سامان دهیم.

در بحث مهار تغییر اقلیم تاکید اصلی بر این نکته است که تغییر اقلیم اتفاق می‌افتد و با وجود آن رخداد، باید بتوانیم راهکارهایی برای زیست در فضای جدید پیدا کنیم و به حیات اجتماعی خود ادامه داده و ساحت زیست جدیدی را سامان دهیم. راهکارها پیدا کنیم و گفت‌وگوهای عمومی‌سازی آن راهکارها صورت گیرد.

تدوین و ارائه الگوهای کلان حاکمیتی و حکمرانی در بحث تجارت، صنعت و کشاورزی، با توجه به شرایط اقلیمی جدید، باید صورت گیرد و این از جمله حوزه‌هایی است که علوم انسانی و مطالعات فرهنگی باید در آن زمینه نقش‌آفرینی کند. مقوله تجارت باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و بر اساس الگوی جدید اقلیمی بازساماندهی شود. مثلاً اینکه صادرات و واردات کالاهای «آب‌بر» -در اینجا منظور آب



مجازی است- به نحوی مدیریت شود که محصولات با آب مجازی بالا بیشتر وارد و کمتر صادر شوند. این که چه کالاهایی در این حوزه قرار می‌گیرند، بحث تخصصی، تکنیکی و تجاری است، اما گفت‌وگوهای دربارۀ آن به حوزه علوم اجتماعی کاربردی مربوط می‌شود. در اینجا همچنین چالش‌هایی هم مطرح می‌شوند. وقتی گفته می‌شود به جای صادرات آب مجازی - که ممکن است آبی باشد که از طریق هندوانه، اتومبیل، سیب درختی، و انار صادر می‌شود

- باید واردکننده آب مجازی باشیم، علاوه بر تأکید بر ضرورت حفظ صادرات، بحث امنیت غذایی نیز پیش کشیده می‌شود و این تردید مطرح می‌شود که با برنامه‌ریزی بر صادرات آب مجازی و با تبدیل شدن به واردکننده مواد غذایی، امنیت نظام اجتماعی خود را به خطر می‌اندازیم! گفت‌وگوهای دربارۀ این حوزه و بازتعریف امنیت غذایی در سطح کلان به حوزه علوم اجتماعی و فرهنگی مربوط می‌شود. همین مسئله در مورد صنعت یا در سطح کلان اقتصاد هم صدق می‌کند. از دیگر حوزه‌های کاربردی که گفت‌وگوهای دربارۀ آن به حوزه

آن در حیطه فعالیت فرهنگی و علوم انسانی قرار می‌گیرد و یکی از شاخص‌های سازگاری با وضع موجود اقلیمی و مهار تغییر اقلیم است، موضوع «سیاست‌گذاری جمعیتی» است که تا به حال بارها مطرح کرده‌ایم و بخشی از سیاست‌گذاری و سیاست‌های کلانی است که باید در راستای سیاست‌گذاری انطباقی صورت پذیرد. گرچه موضوع سیاست‌گذاری جمعیتی باید در «سطح خرد» عملیاتی شود، اما سیاست‌گذاری کلان آن باید در سطح کلان صورت گیرد و ممکن است که حتی بخشی از سنجش‌های مربوط به آن هم به حوزه دینی و فقهی مربوط شود که در سطح سیاست‌گذاری کلان در این حوزه قرار می‌گیرد و به عنوان گفت‌وگویی جدی در حوزه علوم اجتماعی کاربردی مطرح می‌شود و مستلزم بازنگری کلان در سیاست‌های اجتماعی و ارائه بسته‌های سیاست‌گذاری کاربردی کلان در این زمینه است.

علاوه بر بحث جمعیت که ممکن است مستلزم ارائه راهبردهای فقهی نیز باشد، بسیاری دیگر از مقوله‌های مرتبط با تغییر اقلیم نیز در این ساحت قابل طرح هستند: حوزه فقه همان راهبرد انطباقی که صد سال قبل با تغییر الگوهای بهداشتی و شستشو اعمال کرد و

ارائه الگوهای حاکمیتی و حکمرانی در بحث تجارت، صنعت و کشاورزی با توجه به شرایط اقلیمی جدید باید صورت گیرد و گفت‌وگوهای دربارۀ آن به حوزه علوم اجتماعی کاربردی مربوط می‌شود.



مثلاً غسل تربیعی را (که با دوش قابل انجام است) به عنوان راهبرد انطباقی به جای غسل ارتماسی (که انجام آن با استفاده از دوش غیر ممکن است) ارائه کرد، شایسته و ضروری است که در حوزه انطباق با تغییر اقلیم، خشکسالی و کمبود آب نیز مطرح و راهبردهای عملیاتی و کاربردی را در سطح کلان سیاستگذاری ارائه کند. وظیفه علوم اجتماعی کاربردی است که زمینه طرح و عمومی سازی آن را فراهم کند.

به عنوان نمونه، مباحث مربوط به «بازچرخانی آب» و تبدیل آب فاضلاب به آب آشامیدنی یا آب شستشو، در شرایط فرهنگی امروز جامعه ایران و برای گروه قابل توجهی از مردم، مستلزم تدوین و ارائه راهبرد سیاستگذارانه است که فقه باید در این حوزه وارد عمل بشود و مباحث کاربردی و جدی را مطرح کند. با توجه به ساختار فقهی و رویکرد دینی امروز، بسیاری از افراد معتقد، حاضر نیستند که به راحتی حتی از آب پاکسازی و مُنَفَّح شده برای مصارف بهداشتی و مذهبی استفاده کنند، چون حوزه فقهی چنین آبی را تلویحاً ناپاک و نجس می داند.

انجام این بازنگری ها - که در سطح کلان صورت می گیرد - و گفتمان سازی در این حوزه و برانگیختن نظام اجتماعی برای اینکه در این حوزه چه بحث هایی باید مطرح شوند در حیطه علوم اجتماعی کاربردی قرار می گیرد. ما در حوزه علوم اجتماعی به این حوزه فقهی وارد نمی شویم که چه نظراتی باید داده شود، اما طرح این گفتمان که حوزه های تخصصی به چه زمینه هایی ورود پیدا کنند تا جامعه بتواند در مهارت تغییر اقلیم وارد حوزه عملیاتی بشود، از بحث های کاربردی قابل طرح در حوزه علوم انسانی و اجتماعی است و یکی همان کارهای رسانه ای است که در حوزه علوم

اجتماعی و علوم انسانی باید انجام گیرد؛ حتی در حوزه های مهندسی، و دیگر حوزه ها.

همانطوری که گفته شد این بازنگری در حوزه مهارت تغییر اقلیم در سه سطح صورت می گیرد، کاربردی شدن روش های مهارت تغییر اقلیم، در سطح میانی، عمدتاً در حوزه مدیریت شهری قرار دارند. آنچه جامعه شناسی کاربردی در حوزه مدیریت شهری در ساحت مهارت تغییر اقلیم و انطباق با تغییر اقلیم می تواند انجام دهد، ایجاد گفتمانی است که می تواند در حوزه تغییر در الگوی تفریح و اوقات فراغت عرضه کند. وقتی سرزمینی به سمت بیابانی شدن حرکت می کند، یا وقتی که الگوهای مدیریت شهری به خاطر شرایط جدید اقلیمی و محدودیت های جدید تغییر می یابد، در گستردگی فضاهای سبز تغییر ایجاد می شود. در جاهایی لازم می شود از فضاهای سبز مصنوعی استفاده شود، که بحث های آن را به صورت پراکنده در جاهای مختلف می شنوید. این نوع مباحث همان است که در سطح میانی برای مهارت تغییر اقلیم علوم اجتماعی در حوزه مدیریت شهری باید انجام شود و تغییراتی است که باید در الگوی تفریح و فراغت صورت گیرد.

از دیگر نمونه ها، الگوهای معماری هستند که در این زمینه نیازمند ایجاد و طراحی الگوهای جدید هستیم. منظور این نیست که باید به معماری هفتصد سال قبل برگردیم، ولی بنا به شرایط اقلیمی جدید، باید تغییراتی اساسی در شیوه معماری صورت گیرد و الگوهای جدیدی برای حوزه معماری معرفی شود و گفتمان فرهنگی جدیدی برای آن شکل گیرد. تلاش برای تغییر الگوهای فرهنگی در معماری و عمومی سازی الگوهای معماری جدید منطبق با شرایط

۲- جامعه‌شناسی باید تبعات و پیامدهای مسئله تغییر اقلیم را به عنوان گفتمان عمومی به سطح عمومی جامعه برکشانند.

۳- جامعه‌شناسی کاربردی باید بتواند ریشه‌های ساختاری مسئله محیط زیستی و مسئله تغییر اقلیم را شناسایی کند؛ پیامدها را توضیح دهد و با بهره‌گیری از رویکردهای فرهنگی و اجتماعی خود، روش‌های مهار تغییر اقلیم را در نظام اجتماعی شناسایی و معرفی کند و این گفتمان را در سطوح عمومی جامعه و در سطح کلان سیاستگذاری مطرح کند.

پی‌نوشت

* پژوهشگر جامعه‌شناسی و فعال محیط‌زیست

1 - MENA

۲- در این زمینه چارچوب چندوجهی و برنامه جامع انطباق یا تغییر اقلیم تدوین شده و به دنبال راهی هستیم که به دولت انتقال داده شود. از آنجایی که عناصر فرهنگی-اجتماعی اند و در حوزه علوم انسانی قرار می‌گیرند موضوعات در چارچوب اجتماعی و فرهنگی مطرح شده است اما از آنجا که ساحت مباحث سیاستگذاری است، باید در حوزه سیاستگذاری کلان کشور مورد توجه قرار گیرند.

۳- شایسته تاکید است در این ساحت از ترکیب فرهنگسازی استفاده نمی‌کنیم چراکه فرهنگسازی ترکیب نادرستی است. ما فرهنگ را نمی‌سازیم، بلکه الگوهای جدید فرهنگی را ایجاد و معرفی می‌کنیم.

اقلیمی جدید، یکی از حوزه‌های کاری در حوزه علوم اجتماعی کاربردی است.

علاوه بر این سبک‌های جدید زندگی که متناظر با تغییر اقلیم اتفاق می‌افتد و تغییر الگوهای غذایی، از جمله موضوعاتی است که هم در سطح میانی و هم در سطح خرد قابل طرح هستند. سبک غذایی و سبک زندگی، موضوعاتی‌اند که از یک سو در سطح میانی انطباق با تغییر اقلیم قابل طرح‌اند، چون مستلزم معرفی الگوهای کاربردی از طرف نهادهای واسط هستند، و از سویی در سطح خرد انطباق با تغییر اقلیم مطرح می‌شوند، چون برای اجرا و عملیاتی شدن، باید در سطح خانواده و توسط افراد که سطح خرد تلقی می‌شوند، عملیاتی شوند. تغییر سبک زندگی به عنوان بخشی از روش‌های مهار تغییر اقلیم، در سطح خرد خانواده عملیاتی می‌شود. در واقع شیوه‌های جدید و الگوهای جدید فرهنگی برای انطباق با تغییر اقلیم در سطح خانواده انجام می‌شود.

سبک غذایی، سبک‌های زندگی، حتی معماری، پوشش، همه از طریق خانواده قابل انتشار هستند. بنابراین سطح خرد الگوسازی برای مهار تغییر اقلیم، سطح خرد خانواده است و از طریق تغییری که در الگوهای فرهنگی و سبک زندگی صورت می‌گیرد -که سبک غذایی برای ما از همه ملموس‌تر است- انجام می‌شود.

در پایان جمع‌بندی مختصری از موضوعات مطرح شده درباره ارتباط جامعه‌شناسی و مهار تغییر اقلیم ارائه می‌شود:

۱- جامعه‌شناسی کاربردی باید بتواند مسئله محیط زیست را به عنوان یک مسئله اجتماعی در سطح نظام عمومی اجتماعی «برسازد».



چند و چونی در علوم انسانی بومی

دکتر نعمت الله فاضلی

با آقای دکتر نعمت الله فاضلی، دانشیار پژوهشی پژوهشکده مطالعات اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، و صاحب آثار گوناگون در حوزه علوم اجتماعی، انسان شناسی، مسائل و چالش های جامعه ایران و بسیاری زمینه های دیگر، در راستای محور های اصلی طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور و موضوع ویژه این شماره «علوم انسانی و جامعه» به گفتگو نشستیم. گفتگویی که در برخی لحظات می توانست گفتگویی چالشی باشد اما برای حفظ انسجام مطالب ارائه شده از سوی آقای دکتر فاضلی، از ورود به مباحث ایشان عامدانه پرهیز شد و آنچه که در ادامه خواهید خواند با حذف برخی پرسش ها، تنها نمایانگر آرای ایشان است. امید است نظرات، پرسش ها و اندیشه های ناهمخوان و موازی با بخش هایی از آرای استاد و همچنین نظرات تکمیلی ایشان در شماره بعدی مجله مطرح شود.

دکتر محمد منصور نژاد:

متخصصان فراوانی گردآوری شدند، در ادامه به چند

نام شاخص رسیدیم، بر اساس شرایط و محدودیت های مکانی و زمانی، در نهایت گفتگو، تدوین ارائه

برای موضوع ویژه این شماره: «علوم انسانی و جامعه»، آرای صاحب نظران گوناگونی رصد و نام افراد و



سخنرانی و گزارش از آراء و نظرات جنابعالی و دو نفر از دیگر متخصصان برای انتشار در این شماره انتخاب شد. جنابعالی از پژوهشگران و متخصصان فعال این عرصه هستید و خوشبختانه آثار و تألیفات فراوانی در این زمینه تدوین و منتشر کردید، کتاب «علوم انسانی و اجتماعی در ایران: چالش‌ها، تحولات و راهبردها» که سال گذشته با همت دو مجموعه پژوهشی موثر در حوزه علوم انسانی کشور یعنی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی مطالعات فرهنگی و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، منتشر شد از جمله آثار مرتبط جنابعالی با بحث ما است که حاوی مجموعه آرای شما در سالیان اخیر در این موضوع است. بنابراین از این منظر گفتگو را شروع می‌کنم که یکی از مسائل مهم مطرح در فضای سیاسی و اجتماعی ایران کنونی شکوا و گله از علوم انسانی است. دولت می‌گوید «محققان علوم انسانی چه کار می‌کنند؟» وقتی به میان مردم می‌آییم، همین سؤال را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنند: «این علوم انسانی چه فایده‌ای برای ما دارد؟» حتی در بین برخی از دانشجویان و بیش از آن دانش‌آموختگان این حوزه نیز این نوع پرسش و یا پرسش‌هایی از این دست مطرح است که آنچه ما خواندیم به چه کار می‌آید؟

یکی از مسائل مهم و مطرح در فضای سیاسی و اجتماعی ایران کنونی شکوا و گله از علوم انسانی است دولت می‌گوید: «محققان علوم انسانی چه کار می‌کنند؟» مردم نیز می‌گویند «علوم انسانی چه فایده‌ای برای ما دارد؟» پاسخ‌های گوناگونی به این مسئله داده شده است...

به نظر می‌رسد مسئله این است که علوم انسانی یا به دیگر سخن علوم اجتماعی گویی با جامعه یا با مسائل جامعه ارتباط پیدا نکرده است. البته پاسخ‌های گوناگونی از منظرهای متفاوت و گاه متضاد به این مسئله پاسخ داده‌اند برای دسته‌بندی کلان این دیدگاه‌ها می‌تواند چند نوع دیدگاه را نام برد: گروه اول که خود طیف وسیع و متنوعی را در بر می‌گیرند و همه آنها را شاید بتوان ذیل عنوان نگاه فرو مدرن دسته‌بندی نمود؛ از نگاه‌های سنتی؛ نگاه‌های مذهبی و نگاه‌های سنت‌گرایان مانند دکتر نصر و غیره. می‌دانیم که نگاه سنتی و سنت‌گرایان تفاوت‌های اساسی دارند. دیدگاه سنت‌گرایان این است که اصلاً حرف‌های علوم اجتماعی موجود حرف‌های مدرن است، و برای ما مفید نیست. خود ما به اندازه کافی در حکمت خالده و خرد جاویدان و... حرف داریم، در نهایت اگر آنها جا مانده باشند می‌توانیم احیاء، بازخوانی و اصلاح کنیم. ما نیاز به این نداریم که علوم انسانی یا اجتماعی از جای دیگر وارد کنیم بعد هم بگوییم حالا چرا جواب نمی‌دهد؟! خوب معلوم است جواب نمی‌دهد. جامعه ما، حرف ما، درد ما، از سنخ دیگر است. نگاه دوم نگاه مدرن به علوم انسانی است که می‌توان آن را به دو روایت تقسیم کرد. بعضی‌ها که با نگاه مدرن لیبرالی می‌بینند، یعنی با نگاه خوشبینانه، گمان می‌کنند همه مسائل یا عمده مسائل را علوم انسانی



جواب می دهد.

و وقتی از آنها پرسیده می شود: «پس چرا در ایران جواب نمی دهد؟» در پاسخ می گویند برای این که در ایران هنوز به فضای مدرن نرسیدید، در حال گذار هستید. چون هنوز ظرفیت آن را ندارید، کوچک هستید یا بچه نابالغی هستید، نمی توانید از غذاهای خوب بخورید و الاً علوم انسانی به اندازه کافی حرف برای گفتن دارد. در نتیجه لیبرال ها معتقدند که علم اشکال و ایرادی ندارد، هر چه هست کاستی شماست. روایت دیگر از مدرن های انتقادی ارائه شده است، با تسامح شاید بتوان گفت یک نگاه سوسیالیستی یا نگاه چپ انتقادی؛ نگاه مشهور «فرانکفورتی» ها چنین است، می گویند علوم انسانی هم این طور نیست که خیلی عالی باشد؛ آن هم اشکالاتی دارد و «نقد درونی» به آن دارند. در این نگاه به ایران که می رسیم می گویند هم خود آن علم باید یک مقدار ویرایش بشود و هم اینکه در جامعه ایران و یا جوامع مشابه که در حال گذار هستند آن مقدار علم ناقصی هم که وجود دارد، پیاده نمی شود یعنی در این بخش دوم با نگاه های مدرن لیبرالی اختلاف نظر بینادی ندارند.

دیدگاه سوم وجود دارد: در دو، سه سال اخیر از سوی یکی از بزرگان (دکتر جواد طباطبایی) مطرح شده است و آن عبارت «مشکل ایران» است. می گویند ایران مشکل دارد. یعنی حرف های مدرن، الگوها و نظرها اصلاً برای ما مفید نیستند. این ها برای یک مسئله دیگر تولید شده است، علوم انسانی غربی برای حل مشکل دیگری تولید شده است؛ مشکل ما از یک سنخ دیگری است. در پاسخ مطرح می کنیم که چاره کار کجاست؟ این طور پاسخ می دهند که باید تولید نظریه، الگو و مفهوم بومی داشته باشید. می گوئیم نمونه ای

از این الگوها را در ایران نام ببرید. می گویند الگویی نداریم. این دیدگاه ما را بلا تکلیف تر می گذارد. هزار مشکل در دنیا داریم، الاً هم علوم انسانی برای ما مفید نیست. چون دانشگاه ملّی نیست، نمی تواند درد ملّی را دوا بکند. خوب چه کار بکنیم؟ می گویند نمی دانیم. بروید ببینید چه کار می شود کرد.

به نظر می رسد همین جا می توان وارد بررسی دیدگاه جناب عالی شد، اگر آرای شما را بررسی کنیم به نظر می رسد قطعاً در دیدگاه سنتی قرار نمی گیرید. در نگاه لیبرالی هم به نظر قرار ندارد. نزدیک تر به دیدگاه انتقادی است، یعنی برخورد انتقادی با علوم انسانی ... ولی شما یک حرف تازه ای می زنید که حداقل تا الاً که تحقیق کردم، با آن مواجه نشده بودم: معتقدید اصلاً جامعه ایران این طور نیست که در حال گذار است. اصلاً مدرنیته به ایران رسیده است، مدرنیته ما بومی است. ما نه باید مدرنیته را نفی بکنیم و نه باید تسلیم آن بشویم، به نظر این حرف، می تواند رویکرد تازه ای را به دنبال بیاورد؛ گرچه شما در ذیل گروه سوم قرار می گیرید ولی حرف متفاوتی که طرح می کنید کار شما را سخت تر خواهد کرد. به نظر پاسخ گویی شما دشوارتر از آن رهیافت های دیگر خواهد بود چرا که گروه های دیگر می گویند: علم جواب می دهد اما شما ظرفیت ندارید. شما اعتقاد دارید: نه، حالا ما مدرن هم شدیم، خود به خود این سؤال مطرح می شود. هزار مسئله هم ملّت دارد، هم دولت دارد، با اینکه به تعبیر شما علوم انسانی هم داریم که بومی هم شده است. پس مشکل کجا است؟ از همین جا اگر موضوع را تشریح بفرمایید و مبنای بحث را روشن تر کنید مناسب خواهد بود.

دکتر نعمت الله فاضلی:

ملاحظه را در بحثم در نظر بگیرم.

میان علوم انسانی و اجتماعی و جامعه همواره نوعی گفتگو متقابل وجود دارد. این علوم حاصل تحولات جامعه و در عین حال نوعی تلاش برای متحول کردن جامعه هستند. این علوم الگویی از جامعه و در عین حال الگویی برای جامعه هستند. معنای این سخن این است که علوم انسانی و اجتماعی به مثابه آگاهی انسانی و اجتماعی که از درون تجربه جمعی انسان‌ها شکل می‌گیرد دارای دو بُعد توصیفی و تجویزی هستند. از نظر توصیفی این علوم به ما می‌گویند که واقعیت یعنی واقعیت اجتماعی و انسانی چیست؛ و از نظر هنجاری یا تجویزی این علوم به ما نشان می‌دهند یا الزام می‌کنند که واقعیت انسانی و اجتماعی چگونه می‌تواند باشد تا برای ما انسان‌ها مطلوب‌تر و انسانی‌تر شوند. همین ابعاد دوگانه این علوم است که عملکرد یا کارکرد این علوم در تکوین و تشریح موقعیت انسان و جامعه معاصر را مهیا می‌سازند. علاوه بر این، علوم انسانی و اجتماعی به دو شیوه شامل «دانش ضمنی»^۲ و «دانش مصرح»^۳ خود را آشکار می‌سازند و شکل می‌گیرند. دانش ضمنی یعنی دانش و آگاهی که در کردارها و نهادها و سازمان‌های جامعه بروز و ظهور پیدا می‌کند؛ و دانش مصرح یعنی آگاهی که به صورت علم دانشگاهی و مدون و مکتوب در اندیشه‌های محققان و نویسندگان و هنرمندان ظاهر می‌شود. جامعه انسانی از طریق هر دو نوع دانش، موقعیت خود برای تکوین و توسعه را ممکن می‌سازد. این شیوه پیوند خوردن متقابل جامعه و علوم انسانی باعث پیچیده و دشوار شدن فهم این علوم می‌شود. براساس رویکرد فوکویی می‌توان گفت از همین جاست که سازوکارهای قدرت در هر جامعه با این علوم گره می‌خورد. برای این که

ما امروزه در ایران با دو چالش بزرگ در زمینه علوم انسانی مواجه هستیم. چالش اول که معطوف به شیوه‌های و سازوکارهای سازماندهی و خلق و انتشار این علوم است؛ و چالش دوم به شیوه‌ها و رویکردهای ما برای ارزیابی و تحلیل و فهم پذیر کردن کیفیت و عملکرد و چگونگی این علوم است. چالش نخست مدت هاست که دستور کار مطالعات متعدد شده است و در نهاد آموزش عالی و نظام برنامه ریزی ما درباره آن فعالیت‌های گسترده‌ای انجام شده است. اما چالش دوم هنوز به نحو جدی و کارآمدی شکل نگرفته است. میان این دو چالش هم پیوندهای وثیقی وجود دارد. نمی‌توان چالش‌های نوع اول را بدون فهم‌پذیر کردن چالش نوع دوم به جایی رساند. چالش نوع اول را در اینجا بحث نمی‌کنم و تلاش می‌کنم تا بر روی چالش نوع دوم متمرکز شوم، زیرا بحثی که شما مطرح ساختید به این نوع چالش‌ها مرتبط است.

پرسش شما بیان‌کننده دیدگاهی است که به طور ضمنی آن را بیان می‌کنید: این که علوم انسانی و اجتماعی را باید در نوع و چگونگی روابط این علوم با جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند فهم‌پذیر کرد. این دیدگاه اگرچه تمام ابعاد و پرسش‌های معطوف به این علوم را در بر نمی‌گیرد اما می‌توان از این دیدگاه برخی بحث‌ها و ابعاد جدی را درباره این علوم و همچنین جامعه ایران تشریح و تحلیل کرد. برای توضیح دادن علوم انسانی و اجتماعی از منظر جامعه، ما باید به طور همزمان شیوه‌های تکوین و توسعه آگاهی در میان دانشگاهیان یا «گفتمان دانشگاهی» از یک سو؛ و در میان مردم یا «گفتمان عمومی» از سوی دیگر را تحلیل کنیم. تلاش می‌کنم تا جایی که مجال باشد این



رویکرد به تحلیل علوم انسانی و اجتماعی را در اینجا توضیح دهم چند ملاحظه کلی را بیان می‌کنم.

ملاحظه اول این که پرسش‌هایی مانند علوم انسانی چیست؟ چگونه می‌توان وضعیت پیشرفت‌ها و همچنین عملکرد و کارکرد آنها را ارزیابی کرد؟ و چه نوع روابطی میان این علوم با جامعه‌ی محل زندگی آن وجود دارد؟ اینها پرسش‌هایی است که نه فقط جامعه ایران بلکه همه جوامع با آن سروکار دارند و اینها بخشی از طبیعت علوم انسانی و اجتماعی در سطح جهانی است. قانعی راد در کتاب «الگوی چهار وجهی برای ارزیابی توسعه علوم انسانی» به روشنی نشان می‌دهد که این پرسش‌ها پاره‌هایی از ماهیت این علوم هستند. کیفیت و کمیت پیشرفت این علوم وابسته به میزان و نوع پیشرفت‌های کلی هر جامعه در روند معاصریت یا امروزی شدن آنهاست. امروزه در تمام جوامع علوم انسانی نه تنها در دانشگاه‌ها بلکه در مدارس به صورت گسترده‌ای آموزش داده می‌شود. قانعی راد در همین کتابش بیان می‌کند که براساس مطالعاتی بین‌المللی امروز ۱۳/۳ درصد زمان آموزش در دبیرستان‌ها به علوم انسانی اختصاص یافته است و کشورهای اروپایی بیشترین سهم خود را به آموزش این علوم اختصاص داده‌اند.

ملاحظه دوم این که یکی از تفاوت‌های بارز علوم انسانی با علوم طبیعی و مهندسی این است که به سادگی نمی‌توان گفت دقیقا این علوم چیستند و مهم‌تر از آن نمی‌توان ارزیابی روشنی از پیشرفت‌ها و موقعیت این علوم در هر جامعه‌ای داشت. به همین دلیل در تمام جوامع از جمله ایران بحث جدی درباره چگونگی و وضع این علوم وجود دارد. می‌توان گفت مسئله علوم انسانی همین امر است. پرسش

از علوم انسانی یا مسئله علوم انسانی را به شیوه‌ها و رویکردهای مختلف تحلیل ارزیابی کرده‌اند. من نیز در کتاب «علوم انسانی و اجتماعی در ایران» این رویکردها را معرفی و تحلیل کرده‌ام. برای مثال علی پایا در کتاب «آسیب‌شناسی انتقادی علوم انسانی و اجتماعی در ایران»، از منظر فلسفی وضعیت علوم انسانی در ایران را تحلیل کرده است و مسئله این علوم را ضعف ما در زمینه عقل‌گرایی انتقادی و کاربست آن در این علوم می‌داند. همچنین قانعی راد در کتاب «ناهم‌زمانی دانش: ارتباطات علم با نظام اقتصادی و اجتماعی ایران» نظریه‌ای جامعه‌شناختی ارائه کرده و مسئله علم در ایران را ناهماهنگی و ناهم‌زمانی آن با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران می‌داند. تحلیل پایا و قانعی راد مبتنی بر تلفی خاصی از تعریف و چیستی علم و علوم انسانی است. برخی محققان دیگر مانند سید جواد طباطبایی و آرامش دوستدار در چارچوب‌های خاص فلسفی و سیاسی خود اساسا اندیشیدن در ایران معاصر را ناممکن و نظریه امتناع اندیشه را بیان کرده‌اند. ابراهیم توفیق بر خلاف محققان دیگر در کتاب «درباره نظام دانش» استدلال می‌کند که ما در ایران تاکنون نتوانسته‌ایم نظام دانش اجتماعی خود را به شیوه‌ای تبارشناسانه پرابلماتیک سازیم. از اینرو هنوز تصویر روشنی از این نظام دانش در اختیار نداریم. مرتضی مردیها در کتاب «دانشگاه نخبه، دانشگاه توده» دیدگاهی کاملا متفاوت با تمام آنچه گفتیم ارائه می‌کند. از نظر او نقص خاصی در نظام دانشگاهی ما وجود ندارد، نواقص موجود در همه جای جهان وجود دارند و ما هم می‌توانیم آنها را بر طرف سازیم.

ملاحظه سوم، در چند دهه گذشته گفتگو درباره



مولفه های شکل دهند و تغییر دهنده این علوم می باشند.

ملاحظه چهارم این تحلیل موقعیت علوم انسانی در هر

جامعه، تحلیل وضعیت کلی

آن جامعه است. علوم انسانی

و اجتماعی صرفاً چند رشته

دانشگاهی نیستند بلکه این علوم

همبسته و تنیده در ساختارهای

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و

فرهنگی هویت و تاریخ معاصر

جوامع هستند. چیزی که باعث

پیچیدگی موقعیت این علوم می

شود دقیقاً ناشی از همین درهم

تنیدگی است. هر تصویری از

که جامعه معاصر ایران ارائه

کنیم، همان تصویر قابل تعمیم به موقعیت علوم انسانی

و اجتماعی معاصر ایران نیز هست. از اینرو بحث

من درباره علوم انسانی و اجتماعی در ایران در اینجا

براساس تحلیلی است که از وضعیت کلی سیر تحول

جامعه ایران در دوره معاصر آن دارم. طبیعتاً قادر نیستم

تمام با حتی همه ارکان بحث را شرح دهم. صرفاً

تلاش می کنم تا حد مقدور و به نحو گزینشی برخی

نکات را توضیح دهم و علاقه مندان به ابعاد دیگر این

بحث را ارجاع می دهم به کتاب ها و نوشته های

دیگر.

براساس این دیدگاه اجازه دهید تلقی ای از این علوم

ارائه کنم. علوم انسانی و اجتماعی صورتی از دانش

و آگاهی است و در دنیای معاصر همگام با تحولات

ساختاری که این دنیا و جوامع، آنها را تجربه می کنند،

علوم انسانی و اجتماعی به مثابه آگاهی انسانی و اجتماعی که از درون تجربه جمعی انسان ها شکل می گیرد دارای دو بُعد توصیفی و تجویزی هستند. از یک سو می گویند واقعیت اجتماعی و انسانی چیست و از سوی دیگر واقعیت انسانی چگونه می تواند باشد.

وضعیت علوم انسانی و

اجتماعی در ایران به نحو

پرشوری رواج داشته عده

پرشماری از محققان در این

گفتگو شرکت کرده اند و هر

کدام با مبانی فلسفی و سیاسی

خاصی نتایج خاصی را استنباط

کرده اند. همه این گفتگوها نشان

می دهند که فهم پذیر کردن

موقعیت این علوم در ایران از

طریق «پارادایم سادگی» امکان

پذیر نیست و ما نمی توانیم با

برجسته کردن یک یا چند مولفه

و ویژگی این علوم وضعیت آنها

را ارزیابی و تحلیل کنیم. نتیجه

ای که تاکنون از این مباحث می

توان گرفت این است که ما باید از طریق «پارادایم

پیچیدگی»، پارادایمی که ادگار مورن مبدع و شارح

آن است وضعیت این علوم را تحلیل کنیم. بر مبنای

این پارادایم همه پدیده های انسانی در بافت متکثر و

چند بُعدی و چند لایه ای از عوامل و نیروها شکل می

گیرند و عمل می کنند. در نظر گرفتن همزمان همه

ابعاد می تواند تا حدودی کمک کند تا فهم و توضیح

بهتری از پدیده های انسانی و اجتماعی ارائه کنیم. در

عین حال، ما هرگز نمی توانیم به دانشی قطعی و یقینی

و پایدار از پدیده های انسانی و اجتماعی دست یابیم.

اگر از این دیدگاه پیچیدگی به بحث علوم انسانی در

ایران نگاه کنیم، بحث هایی که من اکنون در اینجا ارائه

می کنم مباحثی قطعی و جامع نیستند و صرفاً حدس

ها و گمانه هایی هستند که تنها قادر به توضیح برخی



این صورت‌های دانایی و آگاهی را شکل می‌دهند. از این رو گمان می‌کنم یکی از تعاریف علوم انسانی عبارت است از صورت یا شکلی از دانایی و دانشی که جوامع معاصر این فرم را صورت‌بندی و خلق کرده‌اند. از این دیدگاه، دین، هنر، ادبیات، فلسفه، علم و دانش همه آنها نوعی صورت و شکلی از معرفت است که همه جوامع معاصر این شکل را متناسب با مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، محتوا یا «درون بود» خاصی به آن می‌بخشند و آن فرم را تجربه می‌کنند. از این دیدگاه اولاً همه جوامع بزرگ معاصر با نوعی تجربه «معاصر بودن» مواجه هستند و نوعی «معاصریت» یا «هم‌عصری» به معنای نوعی «سازگاری خلاق»^۷ و فعال و ارتقاء یافتن در بافت مقتضیات دنیای جدید.

هر «جامعه معاصری» از جمله ایران این فرم آگاهی را در فرآیند تحولات خود در مسیر «تجربه کردن معاصریت» (یعنی شهری شدن یا شکل‌گیری شهرنشینی، صنعتی شدن، شکل‌گیری دولت ملی، دیوانسالارانه شدن و بروکراسی)، نوعی از علم انسانی و اجتماعی را شکل می‌دهد و به نحو اجتناب‌ناپذیری این «فرم دانش» بر ساخت^۸ یا ساخته می‌شود. این علم بخشی از ضرورت کارکردی جامعه معاصر است. علم انسانی معاصر به مثابه آن فرم آگاهی، نه تنها بر ساخته معاصریت است، بلکه در درون جامعه معاصر از نوعی عملکرد یا «کار ویژه»^۹ برخوردار است. به این معنا که مثل هر مؤلفه دیگری درون جامعه، علوم انسانی هم کارکردی دارد. در جای دیگری توضیح داده‌ام که علوم انسانی ماهیتاً «علوم انسانی کارکردی»^{۱۰} هستند. وقتی از علوم انسانی همچون صورت یا فرم صحبت می‌کنم، باید توضیح دهم که دقیقاً منظورم چیست؛

همچنین وقتی از معاصریت و «امر معاصر»^{۱۱} صحبت می‌کنم، باید آن را هم مشخص کنیم تا بتوانیم درباره پیوند «علوم انسانی ایرانی» با جامعه معاصر و «معاصریت ایرانی» به روشنی به تحلیل برسیم. منظورم از معاصر زیستن در موقعیتی است که جامعه و انسانی در بستر تمدن کنونی حاکم بر جهان قرار دارد. این تمدن از رنسانس در قرن شانزدهم میلادی در اروپای غربی آغاز شده و کم‌کم بسط و گسترش یافته به نحوی که اکنون تمام جوامع انسانی را دربرگرفته است. طبیعتاً این تمدن اگرچه محل ظهور آن اروپای غربی است اما ریشه در تمدن‌های شرقی به ویژه چین و هند و ایران نیز دارد. یعنی تمدن غربی در خلا شکل نگرفته و همه تمدن‌ها به نوعی در آن سهم دارند. معاصریت در اینجا به معنای زیستن، تجربه کردن و تعامل با این بستر ویژه تمدنی است. به تدریج درباره برخی از ویژگی‌ها و مولفه‌های این تمدن معاصر صحبت خواهم کرد. ما می‌توانیم معاصریت ایران را به سه وضعیت تاریخی تقسیم کنیم: اول، وضعیت متقدم یا آغازین که از زمان فتحعلی شاه شروع می‌شود و تا انقلاب سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا می‌کند؛ دوم «وضعیت متأخر» که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون است؛ سوم «وضعیت در حال ظهور»، یعنی مجموعه تحولات بالقوه جامعه که طی وضعیت‌های گذشته بذور و نهال اولیه آنها شکل گرفته و استعداد و ظرفیت تحقق آن را ایجاد کرده‌ایم، اما هنوز این ظرفیت‌ها به صورت همگانی و بالفعل آشکار نشده‌اند... «معاصریت در حال ظهور»، آن جریان‌هایی که به سرعت ما را به آینده پرتاب می‌کنند. در اینجا مجالی نیست تا ابعاد و ویژگی‌های هر یک از این وضعیت‌ها را تشریح کنم، اما یادآور می‌شوم که فهم پذیر کردن دقیق علوم

انسانی و اجتماعی معاصر ایران، مستلزم در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص هر یک از این وضعیت‌هاست. اگر بخواهیم به نحو روشنی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران را تحلیل کنیم نمی‌توانیم از این علوم نوعی تصور ساده‌شده، همگن و یکپارچه ارائه سازیم.

ضمناً این وضعیت‌ها به معنای ارائه تصویری خطی از تاریخ معاصر ما نیست. به همین دلیل من از به کار بردن واژه دوره برای توضیح موقعیت معاصر ایران عامدانه اجتناب می‌کنم. این وضعیت‌ها در هم تنیده هستند و تقدم و تأخر آنها تنها در چشم انداز تاریخی و بسیار بلندمدت قابل درک است. این وضعیت‌ها هر کدام شکل‌هایی از آگاهی و معرفت را در جامعه ما خلق کرده‌اند. این شکل‌های آگاهی را می‌توان علوم انسانی و اجتماعی ما دانست. این شکل‌های آگاهی ماهیتی جهان محلی دارند و از تعامل امر جهانی و محلی برساخته می‌شوند. همچنین این آگاهی‌ها برآیند نوعی دیالکتیک زمان گذشته، حال و آینده هستند. این نکات را به نحو اجمال توضیح می‌دهم. برای فهم پذیر کردن علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران ما باید این ابعاد را در نظر بگیریم.

انسانی و اجتماعی معاصر ایران، مستلزم در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص هر یک از این وضعیت‌هاست. اگر بخواهیم به نحو روشنی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران را تحلیل کنیم نمی‌توانیم از این علوم نوعی تصور ساده‌شده، همگن و یکپارچه ارائه سازیم. ضمناً این وضعیت‌ها به معنای ارائه تصویری خطی از تاریخ معاصر ما نیست. به همین دلیل من از به کار بردن واژه دوره برای توضیح موقعیت معاصر ایران عامدانه اجتناب می‌کنم. این وضعیت‌ها در هم تنیده هستند و تقدم و تأخر آنها تنها در چشم انداز تاریخی و بسیار بلندمدت قابل درک است. این وضعیت‌ها هر کدام شکل‌هایی از آگاهی و معرفت را در جامعه ما خلق کرده‌اند. این شکل‌های آگاهی را می‌توان علوم انسانی و اجتماعی ما دانست. این شکل‌های آگاهی ماهیتی جهان محلی دارند و از تعامل امر جهانی و محلی برساخته می‌شوند. همچنین این آگاهی‌ها برآیند نوعی دیالکتیک زمان گذشته، حال و آینده هستند. این نکات را به نحو اجمال توضیح می‌دهم. برای فهم پذیر کردن علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران ما باید این ابعاد را در نظر بگیریم.

علوم انسانی و اجتماعی نوعی صورت آگاهی است که از درون «تمدن معاصر» برخاسته و با گسترش این تمدن به تمام جوامع، این تمدن صورت‌های ویژه محلی و تاریخی خود را شکل داده است و طبیعتاً متناسب با این صورت‌های متنوع تمدنی، صورت‌های متنوع آگاهی و علم معاصر نیز ظاهر شده است. جهان معاصر با مفهوم «مدرنیته‌های چندگانه» قابل توضیح است. «مدرنیته‌های چندگانه» یعنی همه جوامع معاصر در درون تمدن معاصر از جهاتی دارای وجوه مشترک و از جهاتی دارای تفاوت‌هایی هستند. علم

«علم به مثابه فرم» یعنی این که ما با مجموعه «ویژگی‌های صوری» درباره علم روبرو هستیم که این ویژگی‌های صوری علم را شکل می‌دهند و آن را از علم «پیشامعاصر» خود جدا می‌کنند. چهار ویژگی از این «ویژگی‌های علم صوری» شامل روشمندی، نقادی، واقع‌محوری و بازاندیشی را توضیح می‌دهم تا مشخص شود که وقتی از علوم انسانی صحبت



می‌کنیم یعنی چه و بعد توضیح می‌دهم که «محتوای این فرم» است که در هر جامعه‌ای از جمله جامعه ایران نسبتی با این فرم برقرار می‌کند و از دیالکتیک یا نحوه پیوند فرم و محتوا است که معنای تامل آگاهی برای هر جامعه‌ای تحقق پیدا می‌کند.

از ویژگی نقادی بحثم را آغاز می‌کنم. یکی از ویژگی‌های علوم انسانی اجتماعی معاصر «نقدانه بودن این علوم» است؛ به این معنا که علوم انسانی اجتماعی نوعی تفکر و ارزیابی و سنجش‌گری است که می‌خواهد «موقعیت مسئله‌مند» ۱۲ انسان در جامعه معاصر را توضیح دهد؛ یا بهتر است به جای واژه توضیح بگویم «توصیف» ۱۳ کند. از این منظر، نقادی برای علوم انسانی یعنی این که رشته‌ها و دانش‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی مانند تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه، مطالعات ادبی، زبان‌شناسی و همه دانش‌های دیگر به کار نقادی و سنجش‌گری می‌پردازند. همه دانش‌های انسانی در تلاشند برای این که امکان شناسایی یا فهم‌پذیر کردن موقعیت مسئله‌مند انسان در جوامع معاصر را «آشنایی زدایی» ۱۴ و آشکار کنند. از این دیدگاه تمام علوم انسانی کعاصر چیزی نیست جز نوعی «جنبش فکری»، جنبشی که تلاش می‌کند تا از طریق خلق ایده‌های انتقادی از شالوده جامعه واکاوی کند و متأثر از آرمان‌های غایی انسان معاصر، امکان تغییر و بهبود جامعه‌ای بهتر و مطلوب‌تر را فراهم سازد. تمام «انگاره‌های کلان» یا پارادایم‌های علم انسانی معاصر اعم از پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی را می‌توان شکل‌های از جنبش فکری دانست که انسان و جامعه معاصر آنها را صورت‌بندی کرده است. به این دلیل تمام علوم انسانی را شکلی از جنبش فکری می‌دانم

که ویژگی مشترک این علوم در جامعه معاصر نقادی کردن است.

ما اگر به سرچشمه‌های علم انسانی در دوره معاصر چه در غرب، چه در ایران، چه در هر جای دیگر دنیا برگردیم این ویژگی «نقد بودن علم معاصر» را می‌بینیم. منظور من از سرچشمه همان دوره آغازین شکل‌گیری مدرنیته و جامعه معاصر است. امروزه ما بخش بزرگی از علم انسانی و اجتماعی را رسماً با نام «نظریه اجتماعی انتقادی» می‌شناسیم. این نظریه و پارادایم آن ریشه در اندیشه‌های کارل مارکس دارد. مارکسیسم هم ریشه در خوانش انتقادی و گفتگوی بینامتنی با فلسفه‌های پیش از خود به ویژه ایده آلیسم قرن هیجدهمی و نیم اول قرن نوزدهم دارد. مارکسیسم طی قرن بیستم در تمام رشته‌های انسانی و اجتماعی از فلسفه گرفته تا نقد ادبی نفوذ کرد و رد پای محکمی در همه رشته‌ها از خود به جای گذاشت. مارکس و اندیشه‌های او نوعی ارزیابی انتقادی از موقعیت اجتماعی «تضاد طبقاتی» است که به نحو ساختاری موجود در جامعه معاصر است. مارکس به ما توضیح می‌دهد که کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری چگونه انسان را درگیر تنش‌ها، ناآرامی‌ها، تبعیض‌ها و تضادهای طبقاتی می‌کند. در اینجا قصد ندارم ساز و کار نظریه مارکس را بیان بکنم؛ بلکه قصد من این است که بگویم ماهیت اندیشه مارکس فهم‌پذیر کردن واقعیت مسئله‌مند انسان در نظام سرمایه‌داری است.

پارادایم اثباتی نیز در بستر تاریخی خودش در ابتدا ماهیتی نقادانه داشت. اندیشه «اگوست کنت» - که در حوزه علوم اجتماعی بنیان‌گذار محسوب می‌شود و مکتب اثباتی و نظریه پوزیتیویسم را در ابتدا شکل داد و اکثشی انتقادی به اندیشه‌های تثبیت شده دینی



آشنایی زدایی کند و راهی برای شکل دادن نوعی نظم مدرن فراهم سازد.

در اواخر قرن نوزدهم و دو دهه اول قرن بیستم ما با ظهور نظریه عقلانیت و فهم پذیر کردن تبعات آن روبرو هستیم. این نظریه به تدریج در قرن بیستم توسعه یافت و به پارادایم دیگری تبدیل شد. نماینده آغازین و شارح آن ماکس وبر اندیشمند آلمانی است. اندیشه‌های «ماکس وبر» را نیز در نظر بگیریم که با «نظریه عقلانیت»، به نوعی تلاش می کرد تنش‌های عقلانی شدن را که نظام بوروکراسی جدید

ایجاد کرده بود یا حتی عقلانی شدن دانش‌ها، عقلانی شدن زندگی شهری و غیره ایجاد می کرد آشکار کند. به همین ترتیب می توان تمام نظریه‌ها را بررسی و توصیف کرد.

منظر نقّادی را می توان در همه حالت مشاهده کرد. همان چیزی که «کانت» به آن تأکید داشت. این نقّادی، به نوعی فرم است. به این معنا که «مفهومی ژنریک» یا «نوعی» است. اما در جوامع گوناگون این که این نقد چه معنایی دارد، موقعیت مسئله‌مند آنها چه چیزی است، متفاوت خواهد بود و این جامعه است که تعیین کننده خواهد بود.

ویژگی شکلی دوم علم انسانی و اجتماعی معاصر، «روش» است. علوم انسانی معاصر با علوم انسانی

و متافیزیکی و اسطوره ای بود. اگرچه امروزه در قرن بیست و یکم هم نظریه کنت، نظریه ای محافظه‌کار به حساب می آید، اما اگر به نیمه اول قرن نوزدهم برگردیم، می بینیم که پوزیتیویسم کنت و مکتب اثباتیون یا حتی به قول کنت «دین اثباتی»- نوعی توصیف و تحلیل موقعیت مسئله‌مند انسان در آغاز دوره معاصر بود. وجه انتقادی نحله اثباتی در این است که در قرون هیجدهم و نوزدهم انسان اروپایی با نوعی تنش و موقعیت مسئله مند مواجه بود و پارادایم اثباتی بیان یا صورت بندی این تنش بود. این پارادایم

بخشی از «جنبش فکری» انسان غربی در مواجهه با موقعیت پیشامعاصر خود است. انسان و جامعه غربی و اروپایی از قرون هفدهم به بعد با تنش‌هایی طی فرآیند تغییر از «موقعیت‌های پیشامعاصر» به «موقعیت‌های معاصر» مواجه می شود که نتیجه تحولات فن‌آوری، توسعه شهری و شهرنشینی و تحولات سیاسی یا انقلاب‌های سیاسی بود. در این دوره تغییرات همه جانبه به مرحله‌ای از بالندگی رسیده بود که تغییرات دوره رنسانس آغازگر آن بود و حالا در آغاز قرن نوزدهم این تغییر به بلوغ رسیده است. پارادایم اثباتی کنت در آن موقعیت تاریخی نظریه کاملاً انتقادی بود. یعنی تلاش می کرد موقعیت «مسئله‌مندی» ۱۶ انسان را نسبت به تاریخ خود آشکار کرده و از این موقعیت



جامعه و مردم هم در فرایندهای زندگی روزمره معاصرشان از نوعی روش شناسی خاص برای فهم پذیر و زیست پذیر کردن زندگی استفاده می کنند. امروزه می بینیم که استدلال کردن، حجت آوردن، بحث کردن و مسئله مند کردن زندگی به صورت امری همگانی درآمده است. ما اگرچه همچنان شاهد اشکال گوناگونی از حضور اسطوره ها و باورهای دینی و متافیزیکی در زندگی مردم هستیم اما به طور همزمان نوعی بحث عقلی و تلاش برای به چالش کشیدن باورهای اسطوره ایی نیز گسترش یافته است. می توان گفت نوعی «روش عقل گرایی» در جامعه معاصر ما گسترش یافته است. این عقل گرایی در میان جامعه و مردم به صورت نوعی روش شناسی ضمنی است، در حالی که در بین دانشگاہیان و محققان باید به صورت امری مصرح باشد.

سومین ویژگی در علوم انسانی معاصر عبارت است از مفهوم «بازاندیشی»^{۱۷}، علوم انسانی - اجتماعی به طور ساختاری این وظیفه را برای خود قائل است که دائماً خود را موضوع مطالعه خود قرار بدهد. یعنی تاریخ نه تنها گذشته را مطالعه می کند، بلکه خود «علم تاریخ» را هم مطالعه می کند. جامعه شناسی نه تنها جامعه را مطالعه می کند، بلکه «علم جامعه شناسی» را هم مطالعه می کند. خود آن دانش ایزه خود می شود. در حوزه فلسفه علم، در حوزه معرفت شناسی و غیره انجام می شود و حتی مهمتر از آن، باید گفت این فرآیند بخشی از ساختار پژوهش علمی قرار گرفته است. مثالی آشنا را طرح می کنم: در رساله ها و پایان نامه های دانشجویی «پیشینه پژوهش» وجود دارد. یعنی ارزیابی اینکه دیگران چه گفتند. یعنی هر موضوعی را که می خواهید کار بکنید، علاوه بر این که باید آن

پیشامعاصر بر اساس نوعی سامان دهی روش مند تعریف می شوند. اگر ما به همه تاریخ بشر، حداقل تاریخ تمدنی و زندگی اجتماعی سامان یافته آن نگاه کنیم، همیشه آشکالی از آگاهی ها درباره انسان ها، زندگی و جامعه وجود داشته است. هم در تمدن اسلامی، و هم در سایر تمدن های بشری. اما آن چیزی که علم انسانی معاصر به حساب می آید و آن را از دانش های پیشامعاصر آن جدا می کند، روشمندی آن است. به صورت ساده باید گفت: در تمام طول تاریخ، شاعرانی داشتیم که بزرگترین متفکران تاریخ بودند چه در ایران و چه در غیر ایران. اندیشه های مولانا، سعدی، حافظ، نظامی در کشور خود ما. حتی متن های پیش از اسلام، پندنامه های پیش از اسلام؛ کتاب هایی که کتاب های ادبی گفته می شود مثل کلیله و دمنه و غیره همه انباشته از ایده ها و گزاره های بسیار ارزشمندی در مورد انسان، جامعه و تاریخ است. اما در دوره معاصر، دیگر علوم انسانی اجتماعی را شاعران و ادبا و مورخ ادیبان، نمایندگی نمی کنند. بلکه فیلسوفان، محققان در رشته های تاریخ و جغرافیا، روان شناسی، جامعه شناسی و رشته های دیگر نمایندگی می کنند.

اگر از این نظر نگاه کنیم چیزی که علم انسانی را هدایت می کند: «فرم روش» است. روش یعنی شیوه خاصی از طرح پرسش و رسیدگی به آن پرسش؛ شیوه خاصی از پردازش اندیشه که هم به لحاظ تکنیک و فنون انجام تحقیق، هم به لحاظ سبک نگارش و نثری که به کار می برد و هم از منظر بنیان های معرفت شناسانه و فلسفی، پرسش هایی راجع به این که علم چیست و امثال این ها، کاملاً متفاوت از آن دوره پیشامعاصر خود است. بنابراین دومین ویژگی فرمی علوم انسانی معاصر «روش» آن است. اما در نظر داشته باشیم که

جمعی انسان‌ها درباره موقعیت کنونی خود در جامعه و تاریخ است. این علوم نوعی آگاهی انسان ساخت است و نه معرفت مقدس که خداوند و ادیان آن را به انسان‌ها اعطا کرده‌اند. این علوم اساس ملکوتی یا آسمانی ندارند. علم انسانی-اجتماعی ماهیتاً خود را متعهد به «واقعیت انسانی» و «واقعیت اجتماعی» می‌داند. به بیان دیگر علم انسانی اجتماعی معاصر بر مبنای تلاش برای شناختن و برساختن واقعیت اجتماعی، امر اجتماعی و امر انسانی، خود را جلو می‌برد. ممکن است که در برساختن واقعیت‌های اجتماعی با مذهب هم، هم‌سویی یا تعارض پیدا بکند. ولی ویژگی اصلی صوری این علم، داعیه آن یا ماهیت آن از نظر پیوند خوردن آن به امر انسانی و امر اجتماعی «آن‌گونه که هست» و نه لزوماً «آن‌گونه که باید باشد» است. اگر چه این‌جا «بایدها» دخالت دارند، اشکالی از بایدها را ایجاد می‌کنند. این چهار ویژگی است که فکر می‌کنم راجع به فرم، می‌توانیم برای علوم انسانی در نظر بگیریم.

این چهار ویژگی را در نظر بگیرید که «سازه علوم انسانی معاصر» است. این چهار ویژگی در معرفت‌های انسانی و اجتماعی پیشامعاصر به صورت همزمان نبوده است. به همین دلیل ما مفهوم علوم انسانی را به صورت مفهومی معاصر می‌دانیم. در دانش‌های پیشامعاصر برخی از این ویژگی‌های چهارگانه وجود داشت اما نه به صورت همزمان و یکپارچه. جامعه معاصر یا هم‌عصر ما نوعی علم را ایجاد کرده و می‌خواهد به کمک این نوع علم خود را جلو ببرد، حرکت دهد و پویا کند. چگونگی پیوند جامعه معاصر با آگاهی یا وجدان خودش موضوع بسیار مهمی است. از این زاویه دید، علم انسانی-اجتماعی «وجدان جامعه

مورد مطالعاتی خود را دنبال بکنید، باید دانش موجود و مرتبط با آن موضوع را هم ارزیابی کنید. معنای آن این است که دانش دائماً خود را از درون بازاندیشی می‌کند. این سومین ویژگی علم معاصر است. علم پیشامعاصر این‌طور نیست. ممکن است در علم پیشامعاصر یک مورّخی مثل مسعودی در مقدمه کتاب مروج الذهب خود ۸۰ کتاب و غیره را نام می‌برد و می‌گوید کار شده است و دو، سه تا نکته هم می‌گوید اما بازاندیشی تفصیلی و به اصطلاح دقیق درباره تاریخ نیست. یا مثلاً مقدمه ابن خلدون جاهایی به گذشتگان خود نقد می‌کند اما نقد مسعودی یا نقد ابن خلدون گویی دلخواهی است، جریان نیست، آنها می‌توانستند چنین کاری را نکنند.

در علوم انسانی معاصر بازاندیشی دلخواهی نیست؛ به این معنا که ما انتظار داریم هر متن فلسفی یا جامعه‌شناختی یا انسان‌شناختی را که می‌خوانیم، ببینیم چطور حوزه کار خود را ارزیابی کرده است؛ ما از طریق این پیوندهای «بینامتنی»^{۱۸} و به شیوه کاملاً ارزیابانه و بازاندیشانه، دانش را به جلو می‌بریم. بازاندیشی، به نوعی «انباشت انتقادی»^{۱۹} هم است. یعنی این‌که ما از طریق این‌که دیدگاه‌های رقیب را به چالش بکشیم، دیدگاه‌های بعدی را جلو می‌بریم. همین‌طور که در فلسفه‌ی علم عقلانی-انتقادی بحث می‌شود، نگاه‌های فلسفه تحلیلی، پوپری و دیگران دارند. می‌خواهم بگویم این سومین «ویژگی فرمی» علم است.

نکته‌ی چهارم این است که علوم انسانی اجتماعی، ماهیتاً علوم پیوند خورده به زمینه و جامعه و انسان معاصر است. این ویژگی را می‌توان واقع محوری دانست. علوم انسانی و اجتماعی برآیند گفتگوی



معاصر» و فرم آگاهی معاصر است. هر جامعه‌ای به مقداری که معاصریت او بسط پیدا می‌کند، به همان نسبت این فرم آگاهی هم در آن جامعه بسط پیدا می‌کند، یا بهتر بگویم پیوندی «اصیل»^{۲۰} بین این فرم آگاهی با این معاصریت تحقق پیدا می‌کند. منظور از «اصیل» این نیست که این نوع آگاهی ارزشمند، استعلایی یا نجیب یا دارای تبار و پیشینه است، بلکه منظور از اصیل، «کارکردی» بودن^{۲۱} آنست. یعنی این که هر چیزی که بتواند به «لحاظ وجودی» اثربخشی واقعی داشته یا با منطق و مقتضیات درون بود خود، سازگار شود، آن پدیده اصیل است و هر چیزی که این اتفاق برای آن نیافتد، اصیل نیست. با همین مفهوم اصالت می‌توانیم پیوند علوم انسانی با جامعه معاصر را هم توضیح دهیم؛ این که علم انسانی - اجتماعی وقتی وجود دارد که آن ویژگی‌های صوری علوم انسانی با ویژگی‌های محتوایی جامعه، پیوند ارگانیک و کارکردی برقرار کند. یعنی چه؟ یعنی این که جامعه‌شناسی، فلسفه، مطالعات ادبی، اقتصاد، علوم سیاسی و دیگر دانش‌ها بتوانند در درون هر جامعه‌ای، تفکر انتقادی را در آنجا ایجاد بکنند، وجدان آن جامعه بشوند، زبان مفهومی برای توصیف آن جامعه را ایجاد بکنند. موقعیت مسئله‌مند جامعه و انسان را توضیح بدهد.

پیوند علوم انسانی - اجتماعی با جامعه معاصر را می‌توان این طور توضیح داد که علوم انسانی به مثابه فرم آگاهی جامعه معاصر معیار یا محکی از هم‌عصری یا معاصریت هم است. هر جامعه‌ای به آن مقدار در مسیر هم‌عصری خود جلو رفته یا هم‌عصری خود را بر ساخته یا غنی تر کرده است که این آگاهی یا وجدان خود را هم بیشتر بسط داده باشد یا نسبت

به خود آگاه‌تر شده باشد. به همین دلیل مثلاً «ماکس وبر» می‌گفت ویژگی جامعه مدرن، افسون‌زدایی است. چه چیزی را افسون‌زدایی می‌کند؟ علم انسانی اجتماعی را، آگاهی که ما از این راه به دست می‌آوریم و البته فن‌آوری‌هایی که از این علوم و علوم دیگر هم به دست می‌آید و شکل می‌گیرد. پس میزان نوع توسعه معاصریت به توسعه علوم انسانی بستگی دارد و توسعه علوم انسانی بیان‌کننده رشد و توسعه هم‌عصری است.

حال به سراغ جامعه ایران بیاوریم، ببینیم که از این زاویه، علوم انسانی - اجتماعی ایرانی یعنی چه؟ با جامعه ایران چه پیوندی دارد؟ همان‌طور که اشاره کردید در زمینه جامعه ما حداقل در دوره معاصر اتفاق نظری وجود ندارد. این که این جامعه، همان جامعه پیشامعاصر است که فقط ظواهر مادی آن عوض شده است، این یک دیدگاه است. آنها می‌گویند سیاست‌های نوسازی که دولت‌های قاجار و بعد پهلوی و جمهوری اسلامی تحقق بخشیدند توانسته است وجوه عینی و مادی جامعه را دگرگون بکنند اما وجوه درونی و ذهنی جامعه تغییر نکرده است. معنای این حرف این است که این جامعه فاقد علوم انسانی است. چون طور ذهنی^{۲۲} شکل نگرفته و ذهن جامعه هنوز تغییر نکرده است. این دیدگاه همان ایده «جامعه در حال گذار»^{۲۳}

است؛ براساس این دیدگاه ما داریم از سنت عبور می‌کنیم ولی هنوز به دنیای مدرن نرسیدیم و معلق هستیم. این حرف بیشتر عوامانه است تا واقعاً سنجیده و حساب شده باشد. مگر امکان دارد جامعه‌ای صد سال، دویست سال معلق باشد؟ و به لحاظ تاریخی، جامعه‌ای در تاریخ معلق سیر بکند؟ مگر می‌شود میلیون‌ها انسان در این دنیای عظیم، همین‌طور بین دو



تا چیز مانده است.

از این دیدگاه ما اصلاً علوم انسانی نداریم، چون که اتفاقی نیفتاده است. ما وضعیت آشفته و «آنمیک» داریم که این وضعیت آشفته، یا تعبیری که «داریوش شایگان» به کار می‌گیرد با نوعی «اسکیزوفرونی» روبرویم، نوعی جنون، یا آشفته‌گی و آشوب ذهنی که از این ذهن آشوب زده چیزی در نمی‌آید. گروهی معتقدند که چون تغییرات جامعه ما مبتنی بر تغییرات عمدتاً سیاسی بوده است، نه اجتماعی در نتیجه فقط ایدئولوژی‌ها شکل گرفتند.

از جمله «سید جواد طباطبایی» درباره کلی علوم انسانی اجتماعی می‌گوید: آنها ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه هستند، معرفت نیستند و ویژگی‌های فرمی دانش را ندارند. در نتیجه ما هنوز در شرایط و موقعیت اندیشیدن قرار نداریم و در وضعیت امتناع هستیم. البته سید جواد طباطبایی سعی دارد براساس نظریه ایرانشهری خود، راهی باز کند، تا اندیشه سیاسی باز بشود. بر این اساس هیچ علوم انسانی امکان‌پذیر نیست، فقط ایدئولوژی‌ها امکان‌پذیر است. در درون این ایدئولوژی‌ها البته ادعاهای متفاوتی وجود دارد. مثلاً اسلام‌گرایان یا سنت‌گرایان و غیره توضیح می‌دهند که ما می‌توانیم بر پایه اسلام و سنت آشکالی از آگاهی‌های معاصر را خلق بکنیم یا بومی‌گرایان به شکل دیگر همین ادعا را طرح می‌کنند.

جهان معاصر با مفهوم «مدرنیته‌های چندگانه» قابل توضیح است. «مدرنیته‌های چندگانه» یعنی همه جوامع معاصر در درون تمدن معاصر از جهاتی دارای وجوه مشترک و از جهاتی دارای تفاوت‌هایی هستند. علم انسانی و اجتماعی برآمده از این مدرنیته‌های چندگانه نیز به صورت «علم انسانی و اجتماعی چندگانه» است که دارای اشتراکات و افتراق‌هایی هستند

در برخی کتاب‌هایم همچون «تجربه تجدّد» «تاریخ فرهنگی ایران مدرن» و برخی مقالات نشان داده‌ام که طبیعتاً این اعتقاد را ندارم که علوم انسانی ایران در مسیر امتناع یا معقّ است یا اسکیزوفرونی دارد یا ایدئولوژی‌ها است. من اتفاقاً معتقد هستم که ما شکلی از آگاهی معاصر را خلق کردیم، همان که شما به درستی به آن اشاره کردید. منتها این آگاهی معاصر ما با تجربه تجدّد ما هم‌خوانی و هم‌سویی دارد. یعنی آن فرم با این محتوا پر می‌شود. چون آن فرم، ویژگی‌ها

است و همیشه هم همین‌طور است و در جوامع دیگر هم همین‌طور خواهد بود. بعضی از نظریه‌پردازان مثلاً ایرنشتات در ۱۹۶۰ ایده‌ی «مدرنیته‌های چندگانه» ۲۴ را ارائه کرد. این که مدرنیته در انگلستان با آمریکا، آلمان با فرانسه، هند با اروپا، آمریکای لاتین با آسیا و آسیا با آمریکا و آفریقا تفاوت می‌کند. در همه جوامع شکل‌هایی از معاصریت وجود دارد. هر جامعه‌ای هم اسم خود را به این معاصریت می‌دهد. ما در ایران اسم این معاصریت را «تجدّد» گذاشتیم. «جمشید بهنام» در کتاب «ایرانیان و اندیشه تجدّد» توضیح می‌دهد که تجدّد به معنای مدرنیته نیست، به معنای جدید شدن است. جدید شدن به معنای معاصر شدن، هم عصر شدن است. من اسم آن را «امروزی شدن» گذاشتم.



بنابر این سؤال بنیادی که اینجا وجود دارد این است که آیا این جامعه امروزی شده یا متجدّد، فرم آگاهی خود را دارد یا ندارد؟ آیا توانسته است این فرم آگاهی را به شیوه خاصی پر بکند یا نه؟ پاسخی که من این است: اولاً به لحاظ فرم نمی‌تواند متفاوت از فرم آگاهی باشد که در اروپا یا هر جای دیگری شکل گرفته است. هر جایی که معاصریت می‌رود، آن فرم می‌رود. اما این که محتوای آن چگونه می‌شود، این نیاز به ارزیابی دقیق تجربه تجدّد و تجربه تاریخ خود ما دارد. اینجا می‌خواهم در باره علوم انسانی-اجتماعی در ایران این توضیح را ارائه کنم:

معتقدم علوم انسانی هم مثل دین، هنر یا هر چیز دیگری نوعی فرم است. حال باید محتوای آن مشخص شود. از نظر من ما هنوز این توانایی را پیدا نکرده ایم که صورت‌بندی دقیقی از تجربه پیوند بین فرم و محتوای جامعه خود را در زمینه آگاهی و علوم انسانی ارائه کنیم. ناتوانی ما از ارائه صورت‌بندی از نحوه پیوند فرم و محتوای علوم انسانی با جامعه باعث شده است که بعضاً گمان کنیم که اصلاً علوم انسانی نداریم یا در موقعیت «امتناع اندیشه» هستیم یا ایده‌های دیگر که اشاره کردم. مثلاً بعضی مثل «آرامش دوستدار» در کتاب «درخشش‌های تیره» از این صحبت می‌کنند که اصلاً به خاطر دین‌خویی ایرانیان، امکان اندیشیدن ناممکن است. این نظر، دیدگاهی است برای این که توضیح بدهد ما اصلاً علوم انسانی نداریم. همان‌طور که اشاره کردم سید جواد طباطبایی این موضوع را به گونه ای دیگر صورت‌بندی می‌کند و از مفهوم امتناع صحبت می‌کند.

نگاه من، این‌ها نیست. من از منظر کسی که انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی کار می‌کند، نمی‌توانم بپذیرم

که جامعه‌ای شکلی از معاصریت را تجربه کند اما نسبت به فرم آگاهی خود یعنی علوم انسانی اجتماعی معاصر بی‌توجه باشد یا هیچ‌گونه ربط اجتماعی یا معرفتی بین خود با آن فرم و این محتوا برقرار نکند. منطقاً اگر معاصریت رخ داده است، پس آن فرم آگاهی هم به شیوه خاصی باید با این محتوا پیوند برقرار کرده باشد. آن چیزی که علوم انسانی را در هر جامعه‌ای تحقق می‌بخشد، همین «شیوه پیوند فرم و محتوا» است که می‌خواهم توضیح دهم.

در کتاب «ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران: انسان‌شناسی، سیاست و جامعه در قرن بیستم» ۲۵، ۲۶؛ رشته انسان‌شناسی در ایران معاصر یعنی رشته مردم‌شناسی یا به عبارتی مطالعات فولکلور فرهنگ مردم، مطالعات عشایری و مطالعات روستایی، را بحث کرده‌ام و پیوند آن را با جامعه ایران نشان داده‌ام و سعی کرده‌ام آن پیوند را ارزیابی کنم و نشان دهم نوعی «پیوند گفتمانی» یا «ربط گفتمانی» بین این مطالعات با جامعه وجود دارد. نشان داده‌ام که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی با شکل‌گیری مطالعات عشایر، مطالعات فرهنگ مردم فولکلور و مطالعات روستایی پیوند دارد. اگر این انقلاب و این تغییر رخ نمی‌داد ما امکان توجه کردن یا برساختن ابژه‌های شناسایی به نام روستا، عشایر و فولکلور پیدا نمی‌کردیم. منتها این ربط بیش از آن که نوعی ربط ایستمولوژیک یا معرفتی باشد، یک نوع ربط گفتمانی و سیاسی است. البته بعضی از اندیشمندان مثل «میشل فوکو» در کتاب «نظم اشیاء» نشان داده است تجربه غرب هم همین است. در تجربه غرب آن چیزی که علوم انسانی یا یک انسان را ابژه شناخت برای غرب کرد، گفتمان، رژیم حقیقت و روابط قدرتی که در جامعه جدید شکل گرفته بود،

عمل طبیعی نیست، بلکه موضوع شناسایی است؛ اینجا دیگر تبدیل به اندیشه می‌شود. یعنی ما با آن مسئله پیدا کردیم، چون تا زمانی که به طور غریزی اتفاق می‌افتاد، تمام می‌شد، ما با آن مسئله نداشتیم.

مثال دیگر، تنبیه کردن است. در جامعه ما مانند بسیاری از جوامع برای مدتی طولانی زنان و کودکان را کتک می‌زدند؛ با عناوینی چون تربیت کردن، افراد را تنبیه می‌کردیم و در نظر ما هیچ مشکلی هم نبود. زنان و کودکان و جامعه هم این تنبیه را می‌پذیرفتند. آنها اصلاً به آن فکر نمی‌کردند که بپذیرند یا نپذیرند؛ تنبیه برای آنها مثل غذا خوردن یا مثل نفس کشیدن بود. آن لحظه‌ای که تنبیه کودک تبدیل به خشونت علیه کودکان شد و تنبیه زنان، خشونت علیه زنان و خشونت خانگی شد، به دنبال آن لحظه بود که این موضوع برای جامعه ما به مسئله تبدیل شد. این مسئله که این تفکر که برای تربیت کودکان را تنبیه کنیم از کجا آمده است؟ دین درباره آن چه می‌گوید؟ علم در مورد آن چه راه حلی دارد؟ و در پی آن نظام حقوقی ایجاد شد تا آن را کنترل کند و غیره. بنابراین در این وضعیت است که «اندیشه» پدید می‌آید؛ یعنی جامعه تأمل می‌کند و چیزی که تا به حال به طور طبیعی انجام می‌داده از آن فاصله می‌گیرد و نسبت به آن «حساس» می‌شود و آن را به «بزه دانش» یا آگاهی خود تبدیل می‌کند؛ یا به تعبیر «پیتر برگر» و «توماس لوکمان» در کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت» ۲۷ آنجاست که «زندگی روزمره» به شناسایی تبدیل می‌شود، دانش می‌شود و به همین تعبیر «فاکت» یا «واقعیت» همین است، یعنی آن چیزی که ما در زندگی روزمره به آگاهی تبدیل می‌کنیم و همان هم اتفاقاً زندگی را شکل می‌دهد، پس «نقد» هم همین است. «تجربه» هم

این مجال را فراهم کرد تا ما بتوانیم به انسان به مثابه ابژه شناسا و البته فاعل شناسا توجه کنیم.

حال به سراغ این بحث بیایم که پیوند جامعه ایران با علوم انسانی را با توجه به آن ویژگی‌های فرمی که گفتم، چطور بوده است؟ آیا ما این فرم را داشتیم؟ و چطور این فرم را پر کردیم؟ اول از ویژگی نقادی شروع می‌کنم؛ ما اگر نقادی را به معنای فوکویی آن بفهمیم، نقد یعنی چه؟ ارزیابی انتقادی چیست؟ فکر می‌کنم نقد در علوم انسانی چیزی نیست جز همان‌طور که اشاره کردم- «فهم موقعیت مسئله‌مند انسان» این کار، نقادی می‌شود. یعنی نشان دادن تعارض و چالش. فوکو گاهی اوقات مفهوم اندیشه را هم به جای نقد به کار می‌گیرد. گاهی اوقات هم مفهوم تجربه را به کار می‌گیرد. یعنی تجربه، اندیشه و نقد، گویی به نحوی شبیه به هم هستند. به این معنا که جامعه وقتی که درباره آن چیزی که تا به حال به طور طبیعی پشت سر گذاشته است، به طور ناخودآگاه از آنها عبور می‌کرده است، پس آنها دیگر تجربه نیستند، اندیشه نیستند، آنها نقد نیستند، چون انگار نیستند. عادت‌های تاریخی است که می‌آید و می‌رود و ما در آنها تنفس می‌کنیم، بزرگ می‌شویم و در آنها زیست می‌کنیم. مثلاً نحوه پیوند روابط مرد و زن را در نظر بگیرید. تا زمانی که امری غریزی آن‌گونه که در حیوانات و جانداران صورت می‌گیرد، انجام می‌شود، امری تجربی و اندیشه‌ای نیست؛ چون عملی است که گویی بر اساس ساختار فیزیولوژیک اتفاق می‌افتد. اما آن جایی به ابژه‌ی دانش که روان‌شناسان، پزشکان، محققان الهیات، سیاستمداران و مهم‌تر از آن مردم عادی در زندگی روزمره درباره آن صحبت می‌کنند و نوعی گفتار درباره‌ی آن شکل می‌گیرد، دیگر غریزه یا



به این نوع موارد اطلاق می شود. به همه مواجهه‌های ما در زندگی، تجربه نمی‌گوییم. آن دسته مواجهه‌هایی که آن را تفسیر می‌کنیم و با آن فاصله می‌گیریم و آن را به «ابژه شناخت» تبدیل می‌کنیم، آنها می‌شود تجربه ما، نه هر چیزی؛ خیلی اتفاق‌ها برای ما در شبانه روز می‌افتد، بعضی از آن‌ها «تجربه» می‌شوند و اغلب آنها هیچ تجربه‌ای را شکل نمی‌دهند.

در ایران معاصر چه اتفاقی افتاده است؟ آیا ما با اندیشه و تجربه و نقادی روبرو بوده ایم یا نه؟ بله روبرو بوده ایم. مجتبی یاور در کتاب «بازشناسی حکمرانی و تغییر: در ایران سده نوزدهم»^{۲۸} نشان می‌دهد که «گفتمان تغییر» در ایران معاصر نه از دوره ناصرالدین شاه که از دوره فتحعلی شاه شروع شد و در این گفتمان تغییر، ما شروع به «تجربه کردن» این جهان کردیم. یعنی تفسیر کردن مواجهه‌های خود در فرایندهای زندگی. این گفتمان تغییر، خصلت انباشتی داشته است؛ یعنی دائماً اتفاق‌هایی می‌افتاد و در نتیجه این اتفاقات هر روز «حساسیت» ما نسبت به زندگی و فرایندهای آن بیشتر می‌شد. گویی از همان دوره فتحعلی شاه تا به امروز «گیرنده‌های ما» روز به روز حساس‌تر می‌شوند. تمام داستان دوره معاصر و معاصریت و داستان علوم انسانی همین «حساس تر شدن»، «هوشیارتر شدن»، و در نتیجه «بازندیشی کردن»^{۲۹} درباره مواجهه‌های ما با زندگی است. البته مجتبی یاور در کتاب خود همین تغییر در ایران در سده نوزدهم را توضیح می‌دهد که خود فتحعلی شاه بعد محمد شاه و بعد می‌رسد به ناصرالدین شاه تا پهلوی که آنها بیشتر از حتی مردم عادی «دغدغه تغییر» را داشتند. اگرچه در این تغییر تناقض هم بود. یعنی این پادشاهان از یک نظر محافظه‌کار بودند، از یک نظر

هم خواهان تغییر بودند. چون آنها می‌دیدند تغییر، بنیان سیاسی خود آنها را متزلزل می‌کند، ولی از یک طرف دیگر رویا و «تخیل تغییر» را داشتند؛ برای تغییری که پادشاهان مورد نظر داشتند و بعد نخبگان سیاسی و بعد نخبگان فکری و فرهنگی، نهادهای جدیدی مدام به وجود می‌آمد و فن‌آوری‌ها و تکنولوژی‌ها در جامعه گسترش پیدا می‌کرد؛ و انرژی‌ها و منابع جدید انرژی به وجود می‌آمد. از جمله این مؤسسات، شکل‌گیری مدرسه دارالفنون و بعد دانش‌سرای عالی و مدرسه علوم سیاسی و مدارس جدید بود، و صدها و هزاران چیز دیگر.

علوم انسانی از درون این «هم‌افزایی دانش» که نخبگان سیاسی و فکری از یک طرف و از طرف دیگر در زندگی روزمره، مردم با آن روبرو بودند شکل می‌گرفت که حالت مکتوب و مدون این دانش در قالب کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و حتی از زمانی که عکاسی آمد - یعنی ۱۸۳۱م. به بعد- در قالب عکس‌ها و بعداً در سال‌های ۱۲۹۰ش. به بعد که دوربین فیلم‌برداری آمد در قالب فیلم‌ها و بعد رادیو و همین‌طور تلویزیون و غیره این دانش عینی شد و صورت مادی پیدا کرد. می‌خواهم بگویم «نقادی کردن» در جامعه ایران شکل گرفت. آن فرم آگاهی انتقادی در جامعه ما آمد و باعث شد که در «موقعیت زندگی روزمره» پرسش‌های مهمی در ذهن مردم شکل بگیرد و شکلی از دانش به وجود بیاید؛ و هم این «آگاهی روزمره» (به تعبیر برگر و لوکمان)، این دانش در قالب رمان، طنز، گزارش روزنامه‌ای، تاریخ‌نویسی و اشکال دیگر و قالب‌های دیگر بیانی تبلور پیدا کند. البته این که آیا ما این نقادی را به صورت مکتب یا نظریه‌ای درآورده باشیم یا نه؟! به اعتقاد من این



آنجایی است که مناقشه شروع می‌شود. از نظر من نباید به این شیوه تحلیل درباره علوم انسانی هم بیش از حد اهمیت داد. ما نباید علوم انسانی محدود به این کنیم که تا چه میزان نظریه ساخته ایم، نظریه‌هایی که در جایی ثبت شده یا به صورت کتاب و مقاله انتشار یافته است. علوم انسانی می‌تواند کتاب یا مقاله هم باشد، علوم انسانی معاصر می‌تواند در درون نهاد دانشگاه و به صورت رشته دانشگاهی توسعه یابد اما در عین حال علوم انسانی می‌تواند به

صورت نوعی «آگاهی انسانی جمعی» باشد که در روح و روان جامعه و در حیات عادی مردم در زندگی روزمره آنها جریان دارد. تحولاتی که در جامعه معاصر ما رخ داده است و نوعی فرهیختگی معاصر را شکل داده و به صورت آداب و آیین زیست شهری در روح و روان شهروندان رسوب یافته و رسوخ کرده است، حاصل نوعی علم انسانی معاصر است. ما نمی‌توانیم واقعیت آشکار کنونی که انسان ایرانی امروز زیست شهری دارد و از ابعاد گوناگون سلامتی، طول عمر، خلاقیت و شعور اجتماعی معاصر برخوردار شده است، اینها را نادیده بگیریم. نوبرت الیاس در کتاب «در باب فرایند تمدن» نشان می‌دهد که انسان معاصر توانسته است نوعی خویشتنداری را تجربه کند و از بروز و ظهور اشکالی از خشم و قدرت خود اجتناب

وجه انتقادی نحله اثباتی در این است که در قرون هیجدهم و نوزدهم انسان اروپایی با نوعی تنش و موقعیت مسئله مند مواجه بود و پارادایم اثباتی بیان یا صورت بندی این تنش بود. این پارادایم بخشی از «جنبش فکری» انسان غربی در مواجهه با موقعیت پیشامعاصر خود است.

ورزد و نوعی کنترل بر نفس را بسازد. در ایران امروزی نیز اگرچه اشکال بسیار گسترده‌ای از خشونت‌ها، بایه‌نجاری‌ها و بی‌نظمی‌ها در سراسر جامعه ما وجود دارد اما واقعیت اینست که ما در مسیر فرایند مدنیت معاصر و شهری شده قرار گرفته ایم و نوعی فرهیختگی، خویشتنداری و بلوغ اجتماعی نیز در جامعه ظاهر شده است. گسترش نهاد های آموزشی، آموزش عالی و رسانه‌ها و همچنین گسترش مبادلات میان فرهنگی و جهانی شدن، موجب شکل‌گیری و توسعه این فرهیختگی شده

است. این تحول را می‌توان به نوعی محصول یا برآیند بالندگی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران نیز دانست.

علوم انسانی یا آگاهی انسانی معاصر ایرانی را در عین حال می‌توان در تحولات جامعه که به صورت نهادهای گوناگون و موسسات اجتماعی نیز تبلور یافته و عمل می‌کند و نوعی آگاهی نهادی شده است مشاهده و ارزیابی کرد. سیاست، اقتصاد و سازمان‌ها و دیوانسالاری، همه آنها اشکالی از آگاهی انسانی معاصر هستند و در نتیجه تکوین و توسعه اشکالی از علوم انسانی امکان تحقق آنها میسر شده است. ما معمولاً در هنگام تحلیل علوم پزشکی و مهندسی یا علوم طبیعی این واقعیت را در نظر می‌گیریم که این علوم را براساس محصولات، خدمات و فناوری‌های



برآمده از این علوم شناسایی و ارزیابی می کنیم اما هنگام تحلیل و ارزیابی علوم انسانی به محصولات و فناوری های برآمده از این علوم توجه کمی داریم. علوم انسانی چیزی نیست جز همین مجموعه مفاهیمی که ما امروز به کمک آنها درباره زندگی و تجربه های زیسته مان سخن می گوئیم، مفاهیمی مانند مجلس، قانون، انتخابات، شهروندی، حقوق، حقوق بشر، بروکراسی، مردم سالاری، مطبوعات، رسانه، اقتصاد، بهره وری، کارآفرینی، تورم، توسعه، رشد، انقلاب، مشروطیت، تجدد، شهر، کارمند، آموزش، تئاتر، شعر، نو، آزادی، جمهوری، فناوری، استقلال، برنامه ریزی، سازمان، اداره، حقوق ماهیانه، بیمه، مالیات، و هزاران واژه و مفهوم دیگر همه آنها «زبان معاصر» و «گفتمان عمومی» ما را شکل داده اند. اینها میوه های درخت علوم انسانی معاصر ما هستند. البته برخی محققان مانند ماشاله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی استدلال می کنند که این زبان روشن و دقیق نیست و کژتابی های مخربی داشته و دارد. حتی اگر این نقد را بپذیریم، همچنان نمی توانیم وجود و تکوین این زبان را انکار کنیم. ما می توانیم بگوئیم خطای پزشکی در ایران زیاد است و نظام سلامت ما با چالش های بزرگی روبروست، اما نمی توانیم توسعه و گسترش پزشکی مدرن در ایران امروزی را انکار کنیم. در زمینه علوم انسانی هم ما توانسته ایم نوعی زبان و آگاهی انسانی و جمعی معاصر را خلق کنیم اگرچه همچنان با چالش های بزرگی روبرو هستیم.

بنابر این، نباید علوم انسانی و اجتماعی معاصر را به «شیوه ساده سازانه» و «تقلیل گرایانه» در اندیشه های مکتوب شده، نظریه های رسمی دانشگاهی و افکار محققان و دانشگاهیان محدود و محصور سازیم. ما

باید با کمک روش شناسی پیچیدگی تلاش کنیم تا عملکرد و چیستی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایرانی را از درون پویایی ها و سازوکارهای کلی جامعه و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران معاصر بشناسیم. در اینجا نوعی مقوله بندی از علوم انسانی ارائه می کنم تا به کمک آن فرایند و سازوکار پیچیده خلق و انتشار و بسط علوم انسانی و اجتماعی معاصر را تشریح کنم.

ما باید علوم انسانی را چند نوع تقسیم کنیم: «علوم انسانی نوع اول» یعنی آن آگاهی که از موقعیت مسئله مند ما برمی خیزد. دیگری «علوم انسانی نوع دوم»: آنجایی که این آگاهی تبدیل به شکلی از بازنمایی در ادبیات، فیلم، روزنامه، مجله، رمان، داستان و شعر می شود. نوع سوم، آنجایی که علوم انسانی نوع دوم و اول در شکل های خاص فرم آگاهی که اشاره کردم صورت بندی می شود و به شکل «آگاهی روشن مند» تبدیل می شود. جامعه ایران در طی دوره معاصر خود نوعی «خودآگاهی انتقادی» پیدا کرد و معرفت نوع اول و نوع دوم را به وجود آورد. اگر این کار را نکرده بود «پویایی های جامعه» امکان پذیر نمی شد و «گفتمان تغییر» در ایران شکل نمی گرفت. جامعه ایران گفتمان تغییر را از ابتدای شکل گیری معاصریت خود تا به امروز تداوم داده است. اما آیا ما توانسته ایم علوم انسانی نوع سوم یا همان آگاهی انتقادی روشن مند و بازاندیشانه و واقع محور را شکل دهیم؟ در میان دانشگاهیان امروزه بر سر این موضوع مناقشه وجود دارد. نکته ای که باید به آن توجه داشت پرهیز از تقلیل گرایی یا فروکاستن علوم انسانی به «نظریه رسمی» یا دیدگاه های شکل گرفته در رشته ای دانشگاهی است. علوم انسانی معاصر، مجموعه آگاهی



های ما درباره موقعیت معاصر ماست که به شیوه ای جمعی و با مشارکت همگان و از درون تجربه زیسته گروه ها، اقوام، اجتماعات و طی فرایند زیست پذیر کردن حیات و و زندگی روزمره تحقق پیدا می کند؛ این آگاهی در قالب های گوناگون هنری، ادبی، دانشگاهی و حتی دانش قومی یا عامه بروز و ظهور می یابد. علوم انسانی در این معنای عام و موسع، حاصل تجربه کردن، نقادی، بازاندیشی و تأمل همه جانبه درباره خود، جهان و معرفت ما نسبت جهان است. جامعه معاصر ما از این

دیدگاه درگیر برساختن و دوباره ساختن های مکرر آگاهی های انسانی خود بوده است. ما برای فهم پذیر کردن این آگاهی انسانی باید «سازوکارهای شناختی»، «الگوهای فرهنگی حاکم بر شناخت»، و چگونگی مواجه بازاندیشانه ما در فرایندهای امروزی شدن جامعه ایران را توصیف و تحلیل کنیم. رویکرد پدیدارشناسانه جامعه شناسی معرفت که پیتر برگر و توماس لوکمان در کتاب «ساخت اجتماعی معرفت» ارائه کرده اند، یکی از مناسب ترین رویکردها برای شناسایی موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران است. یکی از پیشرفت ها در زمینه علوم انسانی در ایران امروز، دسترسی محققان ما به این رویکردهاست. برای روشن شدن بحث در اینجا به مطالعه ای که بر مبنای نظریه برگر و لوکمان شده است اشاره می کنم.

علوم انسانی اجتماعی، ماهیتاً علوم پیوند خورده به زمینه و جامعه و انسان معاصر است. این ویژگی را می توان واقع محوری دانست. علوم انسانی و اجتماعی بر آیند گفتگوی جمعی انسان ها درباره موقعیت کنونی خود در جامعه و تاریخ است. این علوم نوعی آگاهی انسان ساخت است و نه معرفت مقدس که خداوند و ادیان آن را به انسان ها اعطا کرده اند.

رحیم محمدی جامعه شناس ایرانی در کتاب «تجدد ایرانی» تلاش کرده است تا شکل گیری و تحول آگاهی در ایران معاصر را نشان دهد. او نشان می دهد که آگاهی معاصر در ایران تکوین یافته و صورت های گوناگون این آگاهی را نشان می دهد. او معتقد است موتور پویایی ها و تغییرات در جامعه ایران چیزی است که او به آن «دیالکتیک ذهنی» می گوید. معنای آن این است که جامعه ایران، به عنوان یکی از باستانی ترین کشورهای جهان که تاریخ کهنی دارد و این تاریخ در دوره معاصر شکلی از

آگاهی را ایجاد کرده و میراث فرهنگی و میراث معنایی را به وجود آورده است که این آگاهی نمی تواند تحت هیچ شرایطی کنار گذاشته شود، هیچ تحولی نمی تواند بیاید بگوید ما باید برای معاصر شدن این آگاهی را کنار بگذاریم. آن آگاهی پاره ای از وجود ماست. با همه ویژگی هایی که دارد. درست مثل این است که وقتی می خواهیم از ایران صحبت بکنیم، دماوند و البرز و دریای خزر را هم باید در نظر بگیریم. نمی توانیم ایرانی را بدون این موارد در نظر بگیریم. انسان ایرانی نمی توانسته مجموعه نیروها و مولفه های سازنده تاریخی و اجتماعی اش را کنار بگذارد و به آن نیندیشد. از اینرو، انسان ایرانی لاجرم در «موقعیت معاصر» خود نوعی «گفتگوی دایمی» میان خود معاصر و میراث و تاریخ و فرهنگ خاص خود را داشته است. به



همین دلیل از دیدگاه محمدی در ایران معاصر نوعی دیالکتیک ذهنی وجود دارد که طی آن نوعی «گفتگوی درونی» را در او شکل داده است. در دوره معاصر، موقعیت جدیدی با تکنولوژی‌ها، پیوندهای جهانی، معادلات سیاسی و ویژگی‌های اجتماعی خاص برای انسان ایرانی به وجود آمده است. مثلاً فرض کنید که پزشکی جدید امکان افزایش جمعیت را ایجاد می‌کند. پس تراکم جمعیت شکل می‌گیرد؛ جامعه‌ای که در سال ۱۲۸۰ نه میلیون نفر جمعیت داشت حالا در سال ۱۳۹۷ هشتاد و دو میلیون نفر جمعیت دارد. تراکم جمعیت به تعبیر دورکیم، نوعی تراکم اخلاقی و تراکم روابط و پیوندها را ایجاد می‌کند و در نتیجه این تراکم، ماهیت جامعه عوض می‌شود. این موقعیت جمعیتی لاجرم ما را به اندیشه و میدارد. در فرایند این اندیشیدن تمام باورهای پیشینی ما درباره جمعیت و جامعه حاضر می‌شوند و به‌طور خودآگاه و ناخودآگاه میان موقعیت کنونی و «میراث رسوب یافته تاریخی» در اینجا گفتگویی شکل می‌گیرد. گسترش شهرها و صنعت و شکل‌گیری دیوانسالاری جدید هم مانند جمعیت ما را لاجرم به گفتگویی دیالکتیکی میان امر حاضر و میراث رسوب یافته فرا می‌خواند. پویایی فرهنگ از درون این دیالکتیک ذهنی بر ساخت می‌شود. طبیعتاً این دیالکتیک، تنش‌ها و چالش‌های جدی عینی و اجتماعی بزرگ ایجاد می‌کند. معاصریت ما از دورن این دیالکتیک ذهنی و چالش‌های عینی آن صورت‌بندی می‌شود. علوم انسانی و اجتماعی که در ایران معاصر شکل گرفته است چیزی نیست جز همین دیالکتیک ذهنی که در اندیشه و آثار روشنگران، هنرمندان و محققان ایرانی تحقق و تبلور پیدا می‌کند. وقتی محمدی می‌گوید آگاهی معاصر در ایران یعنی

«دیالکتیک ذهنی» دقیقاً این معنا را دارد که مای ایرانی در زندگی روزمره‌ی خود به‌طور مستمر به معنای فوکویی آن می‌اندیشید و زندگی را مسئله‌مند می‌سازد و آن ناخودآگاه و ذهنیت تاریخی را با وضعیت الآن خود مدام مقایسه می‌کند. در نظر بگیریم وقتی که زن یا مردی می‌پرسد چه بپوشم؟ چه بپوشم که هم با وقار باشد، هم جدید باشد؟ چه بخورم؟ چطور راه بروم، چطور نگاه کنم، چطور آرایش بکنم؟ چگونه بدن خود را مدیریت کنم و با این بدن چه کار بکنم؟ اندازه بدن من چقدر باشد؟ اینها همه پرسش‌هایی است که «اندیشیدن‌های روزمره شهروندان» امروز را شکل می‌دهد. اصل داستان ما همین حکایت «زندگی روزمره» ماست، همه چیزهای دیگر، فرع بر زندگی روزمره هستند. آن چیزی که در «واقعیت معاصر» اتفاق می‌افتد، زندگی روزمره آدم‌هاست. به تعبیر هابرماس «جهان زندگی»^{۳۰} همین زندگی روزمره است که سیاستمداران دوست دارند که بگویند در جامعه ما و سیاست اصل و تعیین‌کننده هستیم، ولی آنچه در نهایت تعیین‌کننده سرنوشت جامعه است و اتفاق می‌افتد، همین زندگی آدم‌ها و تجربه‌ها و نقدها و بازاندیشی‌های آنهاست. این تأملات، بازاندیشی‌ها، و تجربه‌ها در نهایت علوم انسانی را موجب می‌شوند. هنرها، سینما، ادبیات، فلسفه، علوم اجتماعی و همه اشکال آگاهی در ایران معاصر در پی این شکل از تجربه‌ها و بازاندیشی‌ها شکل گرفته و ما اکنون شاهد حضور این اشکال آگاهی به صورت‌های گوناگون در ایران هستیم. ما باید هنگام سخن گفتن از علوم انسانی، هنرها و ادبیات و دانش رسانه‌ای و مطبوعاتی را هم در نظر بگیریم و تلقی خود از علوم انسانی را به نظریه‌های رسمی ارائه شده در دانشگاه‌ها و رشته



و اجتماعی، چیزی نیست جز همین تلاش بازانديشانه برای نقادی خود و علوم معطوف به خود. بنابراین بازانديشی در علوم انسانی، صرفاً بازانديشی در حوزه معرفت نیست بلکه بازانديشی در کل موقعیت ما و زندگی و جهان زیست ماست. این بازانديشی نمودی از تحول جامعه و در عین حال آگاهی گسترده تر و رشد یافته تر ما به موقعیت خودمان و علوم معطوف به موقعیت ماست. این که حکومت برای اعتلای علوم انسانی برنامه ریزی می کند و به آن بودجه اختصاص می

دهد به معنای «اهمیت کارکردی» و «قدرت اجتماعی» علوم انسانی و اجتماعی در عملکرد کلی جامعه است. گسترش نهادی و افزایش تأثیر کارکردی علوم انسانی و اجتماعی و تحول جامعه باعث شده است تا جامعه ایران برای بهبود بخشیدن به سامان سیاسی و دست یافتن به توسعه همه جانبه توجه عمیق تر و جدی تری به موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران بنماید. بازانديشی و تأملات جمعی که در جامعه ما درباره حال و روز امروزی مان در جریان است، زمینه را برای شناخت بهتر موقعیت و کارکرد علوم انسانی و اجتماعی برای ما فراهم ساخته است. در دهه های اخیر آفرینش هنری و ادبی، ترجمه متون از زبان های مختلف، سینما، عکاسی، هنرهای نمایشی، موسیقی و دیگر فعالیت های هنری گسترش یافته

اعتقاد ندارم علوم انسانی ایران در مسیر امتناع یا معلق است یا اسکیزوفرنی دارد یا ایدئولوژی ها است. ما شکلی از آگاهی معاصر را خلق کردیم. این آگاهی معاصر با تجربه تجدد ما هم خوانی و هم سویی دارد.

های دانشگاهی محدود نسازیم. یکی از چالش های ما در فهم پذیر کردن علوم انسانی در ایران معاصر، تقلیل دادن این علوم به «نظریه های رسمی دانشگاهی» و حذف کردن آگاهی ها و معرفت های دیگر است. ما حتی هنگام ارزیابی علوم انسانی باید اهمیت بیشتری به معرفت های هنری و ادبی بدهیم، زیرا این نوع معرفت ها به نحو واقع گرایانه تر و «یافت یافته تری» زندگی روزمره ایرانی را آشنایی زدایی کرده اند. معرفت های هنری و ادبی وجه انضمامی تری نسبت به علوم

انسانی دانشگاهی دارند. اهمیت و عملکرد اجتماعی دانش هایی مانند تاریخ، جامعه شناسی و فلسفه نیز بستگی به میزان بافت مند شدن و انضمامی بودن آنها دارد؛ و این که این دانش ها تا چه حد توانایی آشنایی زدایی از زندگی روزمره ما را دارند. ویژگی شکلی دیگر علوم انسانی «بازانديشی» است. باز انديشی هم ویژگی ماهوی علوم انسانی معاصر است. باز انديشی یعنی درباره خود انديشیدن و مجدداً آن انديشه را انديشیدن و تا بی نهایت این روند را ادامه دادن. باز انديشی به معنای باز نگاه داشتن بازی انديشه و نزدن سوت پایانی برای آن است. گفتگویی که اکنون در قالب «طرح اعتلای علوم انسانی» انجام می دهیم و تلاشی که اکنون در جامعه ایران در جریان است برای نقد و تحلیل موقعیت پرابلماتیک علوم انسانی



اند. این گسترش عده پر شماری که خیلی هم مهمتر از این‌ها هستند، کتاب‌های خود را می‌نویسند و روی همین موضوعات هم کار می‌کنند. چندین سال هم هست که این کار را می‌کنند. یعنی بازاندیشی انتقادی معرفت‌های انسانی ما که خود آن معرفت‌های نوع سوم و چهارم را تشکیل می‌دهند؛ به مقداری که معرفت‌های نوع اول ما به نوع دوم تبدیل می‌شود و نوع دوم به نوع سوم و نوع سوم به نوع چهارم، به همان

نکته ای که باید به آن توجه داشت پرهیز از تقلیل گرایی یا فروکاستن علوم انسانی به «نظریه رسمی» یا دیدگاه‌های شکل گرفته در رشته ای دانشگاهی است. علوم انسانی معاصر، مجموعه آگاهی‌های ما درباره موقعیت معاصر ماست که به شیوه ای جمعی و با مشارکت همگان و از درون تجربه زیسته گروه‌ها، اقوام، اجتماعات و طی فرایند زیست پذیر کردن حیات و و زندگی روزمره تحقق پیدا می‌کند؛

مقدار علوم انسانی سازوکار پویایی خود را پیدا می‌کند. پویایی یعنی این. یعنی جامعه از طریق پرسش کردن درباره موقعیت‌های زندگی روزمره‌ی خود، ایده‌های خود را خلق کند.

اولین اندیشمندان مردم عادی هستند. متفکران واقعی هر جامعه چوپانان و کشاورزان و دهقانان و زنان خانه‌دار و دختران و پسران نوجوان آن هستند. اصیل‌ترین اندیشه‌ها در هر جامعه‌ای از جمله جامعه ایران را مردم عادی شکل می‌دهند، داستان نویس‌ها و مورخ‌ها و ادبا کسانی هستند که آن اندیشه‌ها و تجربه‌های زیسته جامعه و مردم را به جهان آفرینش‌های فلسفی، فکری، هنری، ادبی منتقل می‌کنند و معرفت‌های نوع دوم را ایجاد می‌کنند و از درون معرفت‌های نوع دوم چون بازاندیشی فرم این دانش است، معرفت‌های

نوع سوم به وجود می‌آید. یعنی نوعی متدولوژی و متامتولوژی، تئوری یا متاتئوری. مکانیزم رشد و توسعه علوم انسانی عبارت است از مکانیزم جامعه‌ای که اول در بطن خود می‌اندیشد، بلوغ علوم انسانی اول در جامعه صورت می‌گیرد: آگاهی انسانی. دوم در ادبا و هنرمندان و فیلم‌سازان آن صورت می‌گیرد. مرحله سوم به سراغ فیلسوفانی می‌آید که آن را مفهوم سازی می‌کنند. زبانی درست می‌کنند خاص خود تا بتوان در مورد معرفت‌های نوع اول و دوم صحبت کرد. مرحله بعد کسانی که می‌آیند این علوم را

غربال می‌کنند، پالایش می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، اینها را دوباره به فراتئوری و فرامتدولوژی تبدیل می‌کنند. آیا جامعه ایران این کار را کرده یا نکرده است؟ پاسخ ساده و دم دست این است که بگوییم بله یا نه. اما مسلماً مثل هر جای دیگر ساده‌ترین پاسخ، اغلب ناسنجیده‌ترین پاسخ است. علوم انسانی-اجتماعی در ایران در فرآیند شدن یا صیوررتی است که در جاهایی بسط یافته‌تر و در جاهایی نحیف‌تر است، ولی از پویایی شگفتی برخوردار است. ریشه این پویایی «موقعیت مسئله‌مند»^{۳۱} جامعه ماست. جامعه ایران از روال عادی خود در حال بیرون آمدن است و سال‌ها است که چنین اتفاقی در حال رخ دادن است. یعنی زندگی روزمره ما سال‌ها است که در «موقعیت مسئله‌مند» قرار گرفته است. دیگر آن قالب‌های از پیش تعیین

آن «قابلیت جهانی بودن» دارد. درست است که این دانش -همین طور که اشاره کردم- زمینی است و از یک نوع «محلی بودن» برخوردار است اما در عین حال به لحاظ فرم دانش، «جهان محلی»^{۳۲} است. این علوم چون ریشه در واقعیت های جامعه دارند محلی هستند. به همین دلیل است که «بورديو» اهل پاریس و «زیمل» اهل برلین، «رابرت اِزرا پارک» در مکتب شیکاگو شیکاگویی، و «ریموند ویلیامز» بریتانیایی باشند و دیگران هر کس در جای خود باشند. همه اندیشمندان بزرگ و خلاق از نظر فکری ریشه در سنت ها و آب و خاک مشخصی دارند. این وجه محلی یا ماهیت اینجا و اکنونی اندیشیدن است. اما همه این اندیشه ها و اندیشمندان شان جهانی شده اند و ما امروز با اندیشه هایی از سراسر جهان سروکار داریم. دلیل اصلی آن به تعبیر ادگار مورن سیاره ای شدن اندیشه است. هم تجربه های زیسته مشترک میان ملت ها و اقوام و جوامع ایجاب می کند تا همه انسان ها از جهاتی مسئله های مشترک در این تمدن معاصر پیدا کنند، هم زندگی در جهان شبکه ای و رسانه ای شده امکان تبادل جهانی اندیشه ها را فراهم ساخته است. در نتیجه این عوامل و بسیار عوامل دیگر ماهیت آگاهی معاصر، جهان محلی شده است.

در حال حاضر بیشترین چالش ما در علوم انسانی دانشگاهی و رسمی به نقص های مادر فرایند چگونگی «جهان-محلی شدن» بازمی گردد. این نقص، ضعف، کاستی و کندی ما هم به مسائل درونی و هم به مسائل بیرونی جهانی ما برمی گردد. یکی از مسائل درونی ما این است که زبان ما فارسی است و نمی توانیم به زبان علم جهانی انگلیسی بیندیشیم. فارسی بودن به معنای این است که غیر فارسی زبان ها دسترسی به دانش ما

شده پاسخ نمی دهد. رابطه زن و شوهر، والدین با فرزندان همه چیز گویی در یک موقعیت تفکر به تعبیر فوکویی آن قرار گرفته است. داریم می اندیشیم، یعنی جامعه می اندیشد. این اندیشیدن ضرورتاً به معنای این نیست که نابهنجار یا ضد دین است. از درون این موقعیت می تواند چیزهای متعدد و ملقمه هایی پیچیده درآید و در می آید. به هیچ عنوان یک پاسخ ساده برای همه پیش نمی آید. مسیرهای اجتماعی گوناگون هر کدام داستانی درست می کنند، هر کدام سهم هایی را برای گروه های مختلف شکل می دهند. علوم انسانی در ایران معاصر در حرکتی تاریخی، تدریجی و پویا از درون این موقعیت مسئله مند به صورت «آگاهی جامعه معاصر ما» شکل گرفته است؛ زیرا ما در «موقعیت مسئله مند معاصریت» قرار داریم. جامعه ای که معاصریت خود را شکل می دهد، نمی تواند وجدان و آگاهی خود را شکل ندهد. جمعه ای که در آن موقعیت مسئله مند خود را بازنما می کند، این جامعه نمی تواند علوم انسانی نداشته باشد.

آیا این آگاهی های معاصر ما به علوم اجتماعی دانشگاهی و رسمی تبدیل شده اند؟ تا حدودی ما توانسته ایم در دانش های تاریخ، جامعه شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، فلسفه و رشته های دیگر به نوعی دانش مکتوب و مدون از آگاهی معاصر خود دست یابیم. اما باز اندیشی های ما در این زمینه به حد کافی خلافتانه و توسعه یافته نیست. ولی ما در فرایند ساختن این علوم بوده و هستیم. در این مسیر، جایی سرعت ما کند بوده است، آن جا که بتوانیم در گفتگوی جهانی علوم انسانی و اجتماعی مشارکت موثر و فعال کنیم. این مشکل ریشه ساختاری دارد. می توان گفت علوم انسانی اجتماعی معاصر در سطح دانشگاهی



ندارند تا ما با آنها وارد گفتگو بشویم. نکته دوم این است که ما با منع‌های سیاسی هم به خصوص در این چهل سال روبرو شده ایم. یعنی به لحاظ نهادی، نظام آموزش، نظام دانشگاهی ما به ویژه در حوزه علوم انسانی به حد کافی و ضروری به جهان گشوده نبوده است. چیزی که دانشگاه و نهاد فکر را به جهان گشوده می‌کند، برنامه‌ی درسی است. در کتاب «دانشگاه و فرهنگ»^{۳۳} تحت عنوان بین‌المللی شدن دانشگاه این موضوع را بحث کرده‌ام. کشورهای مثل ژاپن و بعضی کشورهای دیگر از چهل سال پیش ساختار برنامه درسی خود را بین‌المللی کردند، ما به دلایل سیاسی این کار را نکردیم. بنابراین این هم عامل دومی است که ما را کند کرده است.

همان طور که اشاره کردم ما «به حد کافی» نتوانسته ایم دانش انسانی و اجتماعی برآمده از جامعه معاصر مان را جهانی کنیم اما باید دقت کرد که لاجرم «تا حدودی» نیز تجربه جهانی شدن آگاهی انسانی و اجتماعی معاصر را داشته ایم. چالشی که اکنون در این زمینه با آن مواجه هستیم ضعف ما در آگاهی و وقوف از این تجربه جهانی شدن آگاهی ایرانی است. امروزه بخش بزرگی از ادبیات کلاسیک و معاصر ما به زبان‌های متعدد ترجمه شده است. ضرورتی ندارد تا در اینجا فهرستی از آثار ادبی اعم شعر و داستان و رمان ایرانی که به زبان‌های گوناگون ترجمه شده ارائه کنیم. همچنین گسترش سینمای ایران در سراسر جهان واقعیتی آشکار است. در بسیاری از زمینه‌های هنری ما تا حدودی توانسته ایم از مرزهای محلی و ملی خود فراتر برویم. همچنین در زمینه علوم اجتماعی و انسانی رسمی نیز برخی روشنفکران و اندیشه‌ورزان ایرانی که از درون تجربه معاصریت ما برخاسته‌اند

امروزه هویت فرا ملی و فرا محلی پیدا کرده‌اند. سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید حسین نصر، عبدالکریم سروش، داریوش شایگان علی شریعتی و جلال آل احمد از جمله اندیشه‌ورزان سرشناس فراملی محلی و فراملی ایران معاصر هستند.

همچنین برخی از مهمترین مفاهیم علوم انسانی از درون جامعه ایران بیرون آمده است. مثلاً مفهوم «دولت رانتیر»^{۳۴} این اصطلاح سال ۱۹۷۰ یک اقتصاددان ایرانی مطرح کرد. امروزه «دولت رانتیر» یک مفهوم کاملاً جا افتاده در علوم اجتماعی در شاخه‌های مختلف است. اگر «ویکی پدیا» این مفهوم را جستجو کنید تاریخچه آن را خواهید دید. این مفهوم از درون تجربه ما بیرون آمده است. یا مثلاً در بحث‌های «پسا استعمارگرایی» در تمام متن‌ها تقریباً علی شریعتی و آل احمد جایگاهی را دارا هستند. متن‌های کلاسیکی که الآن وجود دارد. در کنار «فرانتس فانون» «ادوارد سعید» و دیگران «علی شریعتی» و «جلال آل احمد» جا دارند. آل احمد مفهوم غرب زدگی یا Westernization یا Westoxication را ترجمه کرده است. که البته عنوان دومی از ترجمه غرب زدگی، بیشتر جا افتاده است. علی شریعتی نیز مفهوم «بازگشت به خویشتن» را طرح کرده است. اما ما توجه نداریم که در تفکر پسااستعمارگرایی رایج در دنیا در بحث‌های «ضد اروپایی‌گری» جایگاهی پیدا کرده‌ایم. مثلاً امروزه سید حسین نصر در جهان در سنت‌گرایی و سنت‌گرایان از موقعیت رهبری برخوردار است در نحله سنت‌گرایان منظوم است. اما ما اصلاً نمی‌دانیم که سید حسین نصر یک موقعیت جهانی دارد. ما فقط می‌گوییم ما در جهان نیستیم. به دلیل این که دقیقاً نمی‌دانیم در کجا هستیم. ارزیابی دقیقی از علوم انسانی نداریم.



«چالش گسست» ما با جهان معرفت، یکی از اشکال گسست های ماست. برای توسعه علم انسانی و اجتماعی معاصر ما نیازمند توجه کردن به شکاف های موجود در میان اشکال معرفت هایی که با آنها سروکار داریم. سیاست میان رشتگی و فرارشته ای ساختن دانش ها هنوز در فضای اندیشه ای ایران رشد نکرده است. در یک دهه اخیر ما با ایده میان رشتگی آشنا شده ایم و تلاش هایی نیز در این زمینه در حال انجام

است. روند در حال ظهور دانش در ایران همین توسعه میان رشتگی و فرارشتگی خواهد بود. ما نیازمند بسط ارتباطات و تعاملات میان دانش های هنری و ادبی با علوم اجتماعی و فلسفه هستیم. دانش آموختگان ما اکنون عموماً در جزیره های مستقل رشته ها آموزش می بینند و زیست می کنند. نگرش های رشته ای تاثیر عمیقی بر کیفیت تعاملات میان دانش ها به جای گذارده و می گذارد. وقتی فردی رویکرد میان رشته ای ندارد، توانایی همسخنی با رشته ها از دست می دهد، ظرفیت های وجودی او برای خلاقیت محدود می شود، نوع دانشی که خلق می کند در چارچوب نوعی پارادایم ساده نگری است زیرا واقعیت را مثله شده و در چارچوب نوعی یک سویه نگری می بیند و در نتیجه امکان فهم پذیر کلیت امور را از دست می

دهد. همان طور که گفتیم به دلیل گسترش تعاملات جهانی، ظهور علوم انسانی دیجیتال، دسترسی به دانش های جهانی و رشد انتقادات به وضعیت علوم انسانی، کم کم ایده میان رشتگی در ایران در حال گسترش است.

گسست میان نهاد علوم انسانی با نظام سیاسی یکی دیگر از شکاف هایی است که موقعیت این علوم را مسئله مند ساخته است. این شکاف از سویی باعث توجه بیشتر نظام و گفتمان سیاسی به این علوم را ایجاد کرده و نظام سیاسی را به سوی سرمایه گذاری بیشتر برای نقد و ارزیابی این علوم سوق داده

است و از اینرو نوعی زمینه و فرصت برای گفتگو و گسترش گفتمان علوم انسانی را موجب شده است؛ اما از طرف دیگر محدودیت ها و چالش های سیاسی بازدارنده نیز بر این علوم اعمال می شود.

پیوند جامعه با علوم انسانی، زمانی می تواند مستحکم می شود که ساختار سیاسی دموکراتیک هم در جامعه به وجود آید. دموکراسی به معنای واقعی و همان مفهوم اصیلی که گفتیم، یعنی «دموکراسی کارکردی»^{۳۵} باشد. موقعیت دموکراتیک برای علوم انسانی و اجتماعی، موقعیتی است که در آن استقلال آکادمیک، آزادی آکادمیک و آزادی بیان به صورت کارکردی در جامعه دانشگاهی و فکری مستقر باشد. معنای ساده این سخن این است که افراد در فرایند علم و اندیشه ورزی در محیط های دانشگاهی و فکری احساس

اصل داستان ما همین حکایت «زندگی روزمره» ماست، همه چیزهای دیگر، فرع بر زندگی روزمره هستند. آن چیزی که در «واقعیت معاصر» اتفاق می افتد، زندگی روزمره آدم هاست. آنچه در نهایت تعیین کننده سرنوشت جامعه است و اتفاق می افتد، همین زندگی آدم ها و تجربه ها و نقدها و بازاندیشی های آنهاست. این تأملات، بازاندیشی ها، و تجربه ها در نهایت علوم انسانی را موجب می شوند.



امنیت کنند و نگران تأمین و تحقق حقوق شهروندی شان نباشند. یعنی اگر من اندیشیدم، اندیشه برای من هزینه نداشته باشد. بخشی از بحران علوم انسانی و جامعه ایران به کم‌توانی‌های «ظرفیت‌های دموکراتیک» ما برمی‌گردد. علوم انسانی-اجتماعی به عنوان فرم دانش، از ارزش‌های خاصی برخوردار است. شاید من بگویم این ویژگی ششم است که مربوط به زمینی بودن و ارزش‌های اجتماعی آن است. ما اگر بخواهیم این پیوندها را توضیح و توسعه بدهیم فکر می‌کنم باید همین راهی را برویم که شما شروع کرده‌اید؛ یعنی گفتگوی میان ما درباره موقعیت‌های خودمان را توسعه دهیم و راهبرد بازاندیشی^{۳۶} را بسط دهیم. آگاهی از راه آگاهی خودش بسط پیدا می‌کند نه از راه‌های دیگر، نه پول، نه بودجه، نه زور، نه هیچ راه دیگری، هیچ چیزی نمی‌تواند این کار را انجام دهد و این که آدم‌های اصیلی پیدا بشوند که به لحاظ وجودی تعلقی به معرفت پیدا کرده باشند، باور کرده باشند که انسان‌ها و زندگی انسان‌ها برای آنها مهم است و برای کمک به این انسان‌ها، راه انسانی که وجود دارد، آگاهی است و نه هیچ راه دیگری و حاضر شوند برای این، بیایند و گفتگو کنند و خودشان باشند. گمان می‌کنم علوم انسانی-اجتماعی، علوم انسان هستند؛ به این معنا که بودن انسانی، فی نفسه ارزش دارد. این به این معنا است که انسان امکان پیدا کند و در مورد خودش آن‌گونه‌ای که هست، فارق از هر قید و بند دیگری، سخن بگوید.

باز معنای انضمامی این حرف این است که من و شما به عنوان کارگر معرفت^{۳۷} بتوانیم خودمان را آشکار کنیم. چون تجربه من و شما نوعی، تجربه یک نفر نیست بلکه تجربه دو نقش معرفتی است.

آن نقش باید امکان بیان خود را پیدا کند. ما نتوانسته ایم به حد کافی این امکان را فراهم کنیم. به گمان من این نتوانستن هم ناشی از موانع بیرونی است و هم موانع درونی. موانع بیرونی این است که ما در یک گفتمان جهانی، موقعیت فرودستی پیدا کردیم و در این موقعیت فرودستی گویی کودک نابالغی هستیم که باید با اجازه بزرگترهای خود صحبت کنیم! گویی مرکز این دانش و آگاهی، غرب یا جای دیگری است و من به طور خودآگاه یا ناخودآگاه همیشه فکر می‌کنم من چه کسی باشم که حالا بخواهم صحبت کنم و یا در مورد خودم صحبت کنم؟! ابراز عقیده کنم و تجربه خود را بگویم، در مورد زندگی خودم بگویم، این که اصلاً من چه کسی هستم؟ چه چیزی هستم؟ مانع درونی آن، این است که این ضعف اعتماد به نفس معرفتی، به یک فرم آگاهی جدی در درون تبدیل شده است. نه فقط این که ما با غرب مشکل داریم، اساساً به یک نوع معرفت شناختی تبدیل شده است، این که خودت را نگویی، این که اگر می‌خواهی با زبان علمی صحبت کنی با زبان اول شخص صحبت نکنی، این که همه مطالبی که می‌گویی باید از یک نوع رئالیسم جوهری برخوردار باشد؛ یعنی قانونمندی‌های هستی را بگویی، یعنی جهان‌شمول‌ترین شکل دانش را فقط دانش می‌گویم و هر شکل دانش دیگری را سرکوب کنیم؛ اگر من به شما بگویم که این نظر من است؟ فوراً مورد این پرسش قرار می‌گیرم که این مطلب شما چقدر قابل تعمیم است؟ اگر بگویم: من چه می‌دانم؟ من دارم استدلال می‌کنم و برداشت من این است. مگر من حتماً باید بتوانم به شما اثبات کنم که تعمیم‌پذیری آن چقدر است تا حق صحبت کردن داشته باشم؟! ولی این در دانشگاه‌های ما به یک فرم آگاهی و دانش

اشاره شده هر کدام روش خود را داشتند. در ادبیات قدما می‌گویند هر بحثی که شما می‌خواهید مطرح کنید در مقدمه بحث، رئوس ثمانیه آن را بگویید. ما الآن می‌گوییم قبلاً می‌خواهی بگویی، باید ۱۲ نکته را به عنوان مقدمه تحقیق بگویی، آنها می‌گفتند رئوس ثمانیه، هشت نکته دارد که یکی از آنها روش است، باید بگویند روش تحقیق شما چیست؟ روش خاص و منطقی که دارید، چگونه بحث می‌کنید، من نمی‌توانم بگویم من روش کاری ندارم، خیر. منتها آن روش خاص خود را دارد. به نظر من علوم انسانی، قدیم هم دارای روش بود، در دوران جدید هم هست. اما علوم اجتماعی پدیده مدرنی است. این شش ویژگی که شما آوردید به علوم اجتماعی باز می‌گردد. آنهاست که شش حرف دیگری را مطرح می‌کند. این موارد جای گفتگو دارد.

نکته سوم این است که جای بحث شما خوب نشان نمی‌دهد و اگر به آن بپردازید تازه بحث شما عمق پیدا می‌کند. شما نکات بسیار ارزشمندی را مطرح کردید. واقعاً همه ابعاد قابل توجه و قابل تحسین بود اما به نظر من هنوز به گلوگاه بحث ورود پیدا نکرده‌اید به این معنا که اگر مبنای شما را قبول کنیم ما یک محتوا داریم، یک فرم؛ محتوا و فرم سه نوع رابطه دارند: ستیز، گریز، پذیر؛ یا با هم آشتی می‌کنند، با هم سازگار هستند و مکمل هم و هم‌افزای هم هستند، به این صورت ما اصلاً مشکلی نداریم؛ یعنی یک فرم غربی آمده، محتوای ایرانی هم اقبال کرده است. آنها گفته‌اند تو آزاد هستی، می‌توانی گوشه‌ای از آن را داشته باشی یا نداشته باشی، ما هم اقبال کردیم، این که جای بحث ندارد! یک جا نیز فرم‌هایی آمده است که با محتوای ما تعارضی هم ندارند و از کنار هم رد می‌شوند و

تبدیل شده است. بسیار ساده، عده‌ای بسیار زیاد در یک ژست دانشمندانه می‌پرسند آیا قابل تعمیم است؟ جهانی است؟ نظریه است؟ مفاهیم این‌چنینی هم درست کرده‌ایم که بسیار پرطمطراق هستند.

دکتر منصور نژاد

از ارائه سامان مند و دقیق آرای ارزشمند جنابعالی بسیار استفاده کردیم، موارد بسیاری بود که پرسش برانگیز و قابل بحث است اما چون فرمایش‌های جنابعالی به صورت یک مجموعه منسجم ارائه می‌شد در میانه ارائه به آن ورود نکردم، اما در انتها تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود و امیدوارم در نشست دیگری بتوان آنها را پی بگیریم.

آنچه راجع به فرم و محتوا فرمودید، یک بحث بسیار خوبی هم بود که تا شش ویژگی هم برای آن آوردید اما به نظر می‌رسد همه مسائل را پوشش نمی‌دهد. یک فرم داریم، قدمای ما می‌گفتند هر پدیده چهار علت دارد: علت فاعلی، علت صوری، علت غایی و علت مادی. شما محتوا را علت مادی در نظر می‌گیرید، صورت را علت صوری در نظر می‌گیرید، حال آنکه علت فاعلی، عامل‌ها و غیره agent می‌تواند جدای از محتوا مطرح بشود. این دقتی است که در دانش قدما دیده می‌شود. نکته بعد این است که به نظر من باید حتماً بین علوم انسانی و علوم اجتماعی یک خط کشیده شود، تا خیلی از بحث‌ها خود را بیشتر نشان دهد. علوم انسانی یک مفهوم جدید نیست. اگر مراد ما فلسفه، ادبیات، فقه و حقوق باشد و... ما حقوق رومی داریم، اگر فلسفه باشد ما سقراط را داریم، حالا این‌ها از قدما بود، خود ما حکمت خسروانی داریم، بزرگانی داریم. فلسفه سابقه دارد و غیره و اتفاقاً آن علوم انسانی

23. transian society
24. Multiple Modernities
25. politics of culture in Iran anthropology politics and society in the twentieth century
۲۶. فاضلی، نعمت الله؛ ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران: انسان‌شناسی، سیاست و جامعه در قرن بیستم؛ گروه ویراستاران س.ای. بازورث ... [و دیگران]؛ مترجم وحید شوکتی آملانی؛ تهران، سبزان، ۱۳۹۵.
۲۷. ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت؛ پیترو. ل. برگر، توماس لوکمان؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۲۸. بازشناسی حکمرانی و تغییر: در ایران سده نوزدهم
29. reflexivity
30. lifeworld
31. problematic
32. glocal
۳۳. دانشگاه و فرهنگ: مطالعاتی در زمینه آموزش عالی از منظر مطالعات فرهنگی و انسان‌شناسی؛ نعمت‌الله فاضلی؛ تهران: علم، ۱۳۸۶.
34. Rentier state
35. functional democracy
36. reflexive strategy
37. knowledge worker

خیلی مسئله درست نمی‌کند چون شما دارید مسئله مند بودن بحث را تعقیب می‌کنید، مسئله کجا است؟ مسئله آنجا است که بین فرم و محتوا تعارض به وجود می‌آید. گلوگاه بحث آنجا است که فرم آمده و با این محتوا سازگار نیست. این جا باید چه کار کنیم؟ من حدوداً ۲۰ نکته یادداشت کرده‌ام اما وقت کافی وجود ندارد. اگر موافق باشید می‌توان این بحث را در ادامه پی گرفت.

پی‌نوشت

۱. فاضلی، نعمت الله؛ علوم انسانی و اجتماعی در ایران: چالش‌ها، تحولات و راهبردها؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
2. Implicit knowledge
3. Explicit knowledge
4. form
5. formation
6. contemporaneity
7. Creative adjustment
8. construction
9. function
10. Functional humanities
11. The contemporary
12. problematics
13. describe
14. defamiliarization
15. Intellectual movement
16. Problematic
17. reflexivity
18. Intertextual
19. Critical accumulation
20. ausentic
21. Functional
22. subjectivitate

طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور در نگاه هیأت امناء پژوهشگاه

شراره جواهری*

با ترسیم افق‌های علمی و ارائه راه کارهای مناسب و متناسب جهت دستیابی بدان، جهت‌گیری مدیریتی و برنامه‌ای سازمان را به گونه‌ای سامان بخشید که ضمن برکنار ماندن از حاشیه‌روی و عملکرد غیر برنامه‌ای، کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین راه را برای تحقق مأموریت‌ها و وظایف برگزیند. چنین امری بی‌تردید نیازمند حمایت‌های مدیریتی، مالی، قانونی و اجرایی است که هیأت امناء در این زمینه نیز راهگشاست و با توجه به اینکه در رأس ساختار سازمانی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی به عنوان عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کلان و ناظر بر امور اداری دانشگاه و مؤسسات علمی شناخته می‌شود که با حضور شخصیت‌های اثرگذار علمی، فرهنگی و اجتماعی، این مسئولیت مهم و تعیین کننده را به انجام می‌رساند، با تصمیم‌گیری در زمینه صیانت از استقلال و اقتدار دانشگاهی، حمایت از آزادی‌های علمی اعضای هیأت علمی، تضمین اثر بخشی و کارایی فعالیت‌ها از جمله مسئولیت‌های هیأت امناء دانشگاه‌ها است و این هیأت با تصویب مأموریت

ماهیت عمومی و غیردولتی نهادهای علمی و پژوهشی سبب تلاشی مضاعف در فرایندهای قانونگذاری در کشورهای گوناگون، شده است تا این مؤسسات در حد امکان در امور خویش مستقل باشند و فعالیت‌ها را در چارچوب مقرراتی ویژه، پیش ببرند. بر همین اساس، در شکل‌گیری دانشگاه‌ها تدبیری اندیشیده شد که در ضمن برکنار بودن از برخی مقررات دست‌وپاگیر به عنوان مانع در برابر سرعت پیشرفت‌های علمی و تربیتی، مقرراتی پدید آید تا شکل‌گیری نهادها را بر پایه عقل جمعی و تجربه شخصیت‌های برجسته علمی و راهبران نظام جامع علمی کشور به انجام رساند. این قاعده غالباً در تشکیل «هیأت‌های امنایی» تبلور پیدا کرد. این هیأت‌ها با بهره‌گیری از دانش و ادراک علمی فرهیختگان دانشگاهی، جهت‌گیری روندها و برنامه‌ریزی‌های لازم برای توسعه علمی را بر پایه توانمندی‌ها، امکانات و محدودیت‌های هر دانشگاه، تعیین می‌کنند.

بر این اساس، یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های هیأت امناء در هر مرکز دانشگاهی و پژوهشی آن است که

دانشگاه، تضمین برنامه‌ریزی بهینه، ارزیابی عملکرد نهادی، برنامه‌ریزی جهت تامین رفاه گروه‌های هدف (شامل اعضای هیات علمی، کارکنان و دانشجویان) و فراهم آوردن منابع مالی برای سازمان و نظارت بر شیوه هزینه‌کرد آن، مسئولیت خویش را محقق می‌کند. پژوهش‌های متعدد در سطح جهانی، از تاثیر مثبت هیأت‌های انما بر ارتقای کیفیت خدمات و فعالیت‌های دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی حکایت می‌کند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نیز با توجه به جایگاه فراگیر ملی - به عنوان بزرگ‌ترین و جامع‌ترین مرکز پژوهشی علوم انسانی در ایران - در ترسیم راهبردها و برنامه‌ریزی کلان اداری، علمی و پژوهشی متکی به دانش و تجربه فرهیختگان برجسته علوم انسانی کشور است که تبلور آن را می‌توان به خوبی در ترکیب هیات امنای آن مشاهده کرد. هیات امنای پژوهشگاه از سال ۱۳۸۳ به صورت مستقل درآمد و از آن زمان تا کنون ۳ دوره آن به پایان رسیده است و در حال حاضر، دوره چهارم آن با مشارکت شخصیت‌های برجسته علمی و اجرایی به فعالیت مشغول است.

با توجه به آنچه گفته شد، در هنگام شروع بحث‌های عملیاتی طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور در پژوهشگاه، در اولین گام، موضوع در چهارمین جلسه هیات امنای دوره سوم پژوهشگاه در تاریخ ۲۴ بهمن ماه ۱۳۹۴ مطرح شد که با توجه به ماهیت کلان و ملی طرح و همچنین هدف‌گیری

کاربردی آن در جهت رفع مشکلات کشور، هیات امنای ضمن استقبال از انجام آن، پیشنهادهایی را نیز مطرح کرد و با تاکید بر اهمیت پیشبرد پیوسته و مداوم طرح، مقرر کرد در جلسات آتی هیات امنای، گزارش پیشرفت‌های صورت گرفته ارائه شود. در شرح مصوبه آمده است:

به استناد بند «ب» ماده «۲۰» قانون برنامه پنجم توسعه و به منظور اجرای منویات حضرت امام خمینی (ره) و در راستای تأکيدات مقام معظم رهبری، هیات امنای پژوهشگاه را مامور نمود نسبت به اجرای طرح جامع اعتلا و ساماندهی علوم انسانی معطوف به نقش آفرینی آن در پیشرفت کشور در قالب اعتبارات پژوهشگاه و اعتباراتی که از سایر ردیف‌های بودجه‌ای بابت این طرح اختصاص می‌یابد، اقدام نموده و گزارش آن را در جلسات آتی هیات امنای ارائه نمایند.

در نتیجه، از آن زمان تا کنون، در ۵ جلسه دیگر برگزار شده هیات امنای پژوهشگاه در طول سال‌های اخیر، همواره ارائه گزارش پیشرفت طرح جامع اعتلاء و دریافت نظرات اعضای هیات امناء یکی از دستورهای ثابت جلسات بوده است. علاوه بر این، اعضای هیات امنای که عموماً خود نیز در اجرا و پیشبرد طرح‌های کلان تحقیقاتی کشور از سابقه قابل توجهی برخوردارند، در جلسات مختلف نکات راهبردی مختلفی را به منظور ارتقای طرح و همچنین افزایش ضریب نفوذ محصولات آن در فضای علمی و اجرایی کشور مطرح کردند که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

پیشنهادهای مربوط به دستگاه‌های اجرایی کشور حاصل از انجام طرح، برای کاربرد و اجرایی سازی آن.

در این چارچوب، هیأت امنای پژوهشگاه ضمن حمایت کامل و نظارت دلسوزانه بر روند پیشرفت طرح اعتلا، همواره در موضع برنامه‌ریزی راهبردی برای بزرگ‌ترین نهاد پژوهشی علوم انسانی کشور، ضرورت اجرای این قبیل طرح‌های کلان پژوهشی و الگو قرار دادن آن برای انجام طرح‌های کلان و کاربردی دیگر را مورد تاکید قرار داده‌اند.

- ضرورت استفاده از ظرفیت‌های موجود کشور از جمله دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی و پژوهشی، به ویژه بهره‌گیری از توان تخصصی و علمی اعضای هیأت علمی و پژوهشگران شاغل در دانشگاه‌های مناطق مختلف کشور؛

- تعیین گروه مجربان و رئیس هر حوزه طرح و بهره‌گیری از مشارکت شخصیت‌های علمی برجسته و مرجع کشور در گروه‌ها؛
- مطالعه و بهره‌گیری از پیشینه تحقیقات انجام شده توسط سایر موسسات جهت جلوگیری از دوباره‌کاری؛

- تقویت شورای سیاست‌گذاری طرح اعتلا و ساماندهی علوم انسانی با حضور افراد صاحب نظر در عرصه‌های علمی

- تعیین حوزه‌های کاربردی اجرای هر طرح؛
- مشارکت دادن سازمان‌های پژوهشی-اجرایی در تدوین طرح‌نامه‌های مختلف طرح اعتلا؛
- ارائه پیشنهاد کاربردی مشخص برای تمامی حوزه‌های کاربردی مرتبط به عنوان خروجی مشخص طرح جهت اجرا در دستگاه‌های ذیربط؛

- تعیین الزامات فنی، حقوقی و اجرایی طرح جهت پیشنهاد به مراجع ذیصلاح از جمله: دولت، مجلس شورای اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی در قالب طرح، لایحه، دستورالعمل و آیین نامه‌های اجرایی؛

- تعامل با سازمان برنامه و بودجه برای ابلاغ طرح و

پی‌نوشت

* مسئول دبیرخانه هیأت امناء پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



یاد

بهار سال ۱۳۹۷ جامعه ایران ستارگان پرفروغ و کم نظیری را از دست داد که هریک به تنهایی در کهکشان علم و دانش امروز ایران زمین، نشانه و راهنمای حرکت و پویایی بودند. از آن میان دو تن نماد و نشان اتفاق و اتحاد درست علم و عمل در روزگار معاصر هستند. حضرت آیت الله دکتر احمد احمدی و استاد دکتر سید محمد امین قانع‌ی راد، که درعین برخورداری از دانش بالای تخصصی، خود را محدود به کلاس‌های درس و پرورش شاگردان و نگاشتن آثار - که همه در جای خود بس مهم، والا و ارزشمند است - نکردند. بلکه عاشقانه وارد عرصه عمل و اجرا در سطوح گوناگون علمی - اجرایی شدند و در این عرصه نیز خوش درخشیدند. فصلنامه تخصصی طرح اعتلاء ضمن تسلیت فقدان استادان فرزانه، در دو نوشتار کوتاه مروری اجمالی بر مشی و منش این دو استاد علوم انسانی کشور خواهد داشت.



توانایی که نظیر در ظرفیت سازی، اعتماد سازی و خلق سرمایه اجتماعی در عرصه علوم انسانی کشور

بازخوانشی از سلوک آیت الله دکتر احمد احمدی (ره)

حسینعلی قبادی*

این جستار پیش از این در نخستین روزها پس از درگذشت استاد فقید حضرت آیت ا... دکتر احمد احمدی، در روزنامه اطلاعات (یکشنبه ۳ تیر ۱۳۹۷ - شماره ۲۷۰۳۲) با عنوان «فضیلت‌های به یاد آورده شده» منتشر شد. اکنون به جهت جایگاه والا و نقش تاثیرگذار استاد فقید در اعتلای علوم انسانی کشور، و به یاد استاد و به خواست هیئت تحریر فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء، این جستار مجدداً با اندکی تلخیص بازنشر می شود.

تبیین چشم‌اندازی از برهه‌ای حساس از تاریخ علوم انسانی معاصر است و زنده‌یاد دکتر احمدی (ره) به دلیل کارنامه اخلاقی، علمی و عملی ممتاز، واجد

این جستار صرفاً برای تکریم شخصیتی عالم یا قدرشناسی از محقق‌پاک‌نهاد و دانشمندی به حق پیوسته به نگارش در نمی‌آید، بلکه غرض اصلی

چنین ویژگی‌هایی است که بازشناخت سلوک او یقیناً به تبیین این تاریخ علوم انسانی معاصر مدد خواهد رساند.

از آنجا که نگارنده به سهم اندک خود توفیق داشت تا نزدیک به چهل سال تلمّذها، مصاحبت‌ها و ملازمت‌هایی با استاد وارسته، دانشمند بی‌ریا، مدیر بی‌تکلف، معلّم مشفق و کاملاً جدّی و در مجموع جامع فضیلت‌های بسیار و تجربه زیسته تقریباً منحصر به فرد داشته باشد، شخصیت دکتر احمدی را کاملاً اثرگذار و کارنامه ایشان را در عرصه علوم انسانی معاصر ایران بسیار مؤثر و ماندگار می‌داند. تأکید می‌شود محور اصلی این نوشتار بر برشمردن آن بُعد از زندگی و عملکرد ایشان استوار است، که از دیدگاه راقم این سطور، فضیلت فراموش شده یا نادر روزگار ما به شمار می‌آید.

این فضیلت‌ها و خصائل انسانی آنچنان در دکتر احمدی نهادینه و راسخ بود که در این زمانه تجارنگرایی و علم در خدمت سود و منزلت دنیایی، کیمیاگونه و آرمانی دست نیافتنی است و به نظر می‌رسد به طاق نسیان گرفتار شده باشد. لذا یاد آوردن چنین فضیلت‌ها عمیقاً نیاز درمانگرانه امروز جامعه ما می‌تواند به حساب آید. یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که برشمردن این فضیلت‌ها و خوی‌های پسندیده به منزله معصوم دانستن ایشان و مبرا بودن از این نکته نیست که گاه به دلیل شدت برخورد عاطفی و بروز احساسات ممکن بود که انسان از جاده صواب اندکی یا لحظه‌ای خارج شده باشد.

در حدّ مجال این جستار، عمده‌ترین خصائل

فضیلت‌آفرین و مآثر ماندگار استاد را اینگونه می‌توان برشمرد:

۱- اخلاص:

خلوص نیت و پاکی سیرت او مثال زدنی بود، این بحث اخلاص، ترکیبی از دو سه بحث، اخلاص، مسئولیت‌پذیری، وجدان بیدار و عصراندیشی است. اخلاص ناب در رأس فضائل دکتر احمدی و پایه و اساس بقیه فضائل وی بوده است. در مقام تدریس و کار و مدیریت نیز همه این خلوص را از او به یاد دارند، گرد و غبار مدیریت و مناصب بر آینه اخلاص او هیچگاه ننشسته و روحیه او را عوض نکرده بود و با تکبر و نخوت آشتی نداشت. برکت این اخلاص استاد بحالّی است که طیفی عظیم از دانشمندان امروز علوم انسانی را بر سر خرمن دانش‌های گوناگون می‌نشانند. این اخلاص و مسؤولیت‌شناسی ناشی از علم و تعقل بود. منصوب شدن او از طرف بنیانگذار انقلاب اسلامی به عنوان نماینده وی در ستاد انقلاب فرهنگی و بعد عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی و هر نوع مناصب دانشگاهی دیگر نه موجب غرور و رزوی او شد نه عوض شدن اخلاق و منش و برخوردها و مناسباتش را در پی داشت و نه به هیچ وجه آن را مایه تقرب قرار داده بود.

عمیقاً به اصل شرف المکان بالمکین باور داشت. بعد از شهید مطهری موفق‌ترین چهره حوزوی است که در دنیای دانشگاهی توفیق اثرگذاری کلان پیدا کرد. اگر توفیق اثرگذاری استاد شهید مطهری در دانشگاه‌ها، بویژه پس از شهادتش، در کنار طهارت روح و پاکی طینت و سیرت عمدتاً مدیون مراتب عالی دانش او

همگان روشن کند و آن را عملی بسازد و سازمان سمت را تأسیس کرد و بیش از دو هزار جلد کتاب منبع دانشگاهی با نقدها و بازخوانی‌ها و ویرایش‌های شبانه‌روزی ایشان به دانشگاه‌های ایران و بعضاً کشورهای همجوار بویژه فارسی زبان راه یافت.

۳- جامعیت علمی اما ایمان‌افزا:

دکتر احمدی در عین فیلسوف بودن - در حد داشتن نظریه و مترجم نظریات مهم فلسفی مغرب زمین و تسلط بر آنها - عالم به دانش‌های گوناگون حوزه قرآن‌پژوهی از بلاغت و نحو تا کلام و فنون تفسیر و فلسفه در حد تأیید و تحسین علامه طباطبایی (ره)، آشنا به ادبیات فارسی در حد تدریس دوره تحصیلات تکمیلی، در ساحت التزام دینی و قواعد شریعت، همانند عارفی تسلیم و عبدی عاشق بسیار ملتمز و مراعی و متعهد بود.

آموزه‌های او در کلاس هم مانند فلاسفه دین امروزی و متکلمان قدیمی نبود که دین را صرفاً در قالب قواعدی خشک و نظام و ساختار و منظومه‌ای مکانیکی تشریح کنند، مانند جراحی که دست شکسته‌ای را عمل می‌کند، ممکن است به این نتیجه برسد که بخشی از آن را قطع بکند و تعلق خاطری به عضو قطع شده نخواهد داشت و اینان هم نسبتی درونی با روح دین برقرار نمی‌کنند. او گاه در تشریح برخی آیات قرآن کریم، اصول تربیتی و روح معنویت را کشف می‌کرد و همان اذواق و شهود را به دانشجو منتقل می‌ساخت.

۴- اطوار و ساحت‌های دگرگون معنوی و پارادوکس

مقامها و تواضع

دکتر احمدی با همه عظمت علمی، داشتن منصب،

در ابعاد گوناگون اندیشه‌های راهبردی مسأله‌شناسانه است در ترازوی بالا و بی‌نظیر بود و شهادت آن بزرگوار، سهمی وافر در افزایش اثرگذاری او در این زمینه داشته است. اما دکتر احمدی در زمان حیات به پشتوانه اخلاص و ویژه خود توفیقاتی کم‌نظیر به عنوان موفق‌ترین الگوی وحدت حوزه و دانشگاه درآمده است. هر کس به اندازه اخلاص، علم، سختکوشی، مداومت، فروتنی، نخواستن، بی‌ادعایی، روشمندی و دقت نظر را یکجا جمع کند و به چنین شخصیتی جامع تبدیل شود، یقیناً در پیوند حوزه و دانشگاه موفق خواهد شد. به قول مولوی: جمع صورت با چنین معنای ژرف/ نیست ممکن جز ز سلطان شگرف.

۲- مسئولیت‌پذیری بی‌نظیر

خلوص او در شاگردپروری و تدریس بحمدی بود که بارها در کلاس می‌لرزید حتی دستانش و گاه همه وجودش به لرزه می‌افتاد به جای چهار ماه، گاه هشت ماه، گاه چهارده ماه بدون دریافت یک ریال حق‌التدریس اضافی درس می‌داد تا در دانشجو احساس کفایت کند. کسانی که از نزدیک وضعیت ستاد انقلاب فرهنگی آن زمان را می‌شناختند، بخوبی درمی‌یابند که با آمدن ایشان، مجموعه ستاد و اصل آرمان آن بسیار جدی گرفته شد با اینکه او تجربه دیوانسالاری اصلاً نداشت ولی با کار فراوان مسئولانه بسیار اثرگذار واقع شد.

همین مسئولیت‌پذیری بود که دکتر احمدی را به این نظر رسانید که در کل ایران ضرورت داشتن استاندارد فنی برای منابع درسی دانشگاهی به عنوان یک واقعیت است و شبانه روز کوشید تا این ضرورت را برای

نفوذ در میان ارادتمندان، بسیار ساده و بی‌ریا و سلیم بود - نه فقط به نظر می‌رسید، بلکه اینگونه هم بود. کسانی که سطحی از او گذر کرده‌اند، همین لایه سادگی را داوری کرده و از وی گذشتند. اما کسانی که فرصت و توفیق داشته‌اند بیشتر با وی زیست کنند، دریافته‌اند که این اخلاق انبیا بود که همانند همه مردم بودند اگرچه به وحی هم اتصال داشتند و به مقام نبوت الهی رسیده باشند. اما دکتر احمدی به قدرت اثرگذاری ناشی از توانایی و ظرفیت علمی و اخلاص خود اشراف کامل داشت و به دلیل اصالت حفظ خوی رسولانه، نمی‌خواست نحوی دیگر زیست کند. یعنی او اطوار مختلف حیات و ساحت‌های دگرگون معنوی را در خود نهاده‌یافته ساخته بود. گویی او جهان را رمزناک می‌دید و از افقی بالاتر و ماورای مقامات دنیایی می‌نگریست.

۵- مجاهده مستمر، پشتکار و مداومت:

همه می‌دانند او نمی‌خواست خستگی را ملاقات کند. در حدود ۸۵ سال عمر پر برکت خود، هیچگاه از کار شبانه‌روزی نیاسود و تن به تنبلی نیاورد، اگر محبوب علامه طباطبائی بود، اگر مقصود و الگوی این همه دانش‌آموخته در حوزه و دانشگاه گردید، اگر دو هزار کتاب علوم انسانی دانشگاهی را به ثمر رسانید، اگر به مقام جامعیت معقول و منقول و فلسفه شرق و غرب، اسلام و مسیحیت، عرب و عجم، نحو و صرف، بلاغت، زبان‌دانی و فلسفه‌فهمی و کلام‌خوانی، و عرفان و ... رسید، همه را از صفر شروع کرده بود و از کودکی وارث علم کسی نبود. از خانواده‌ای کاملاً روستایی و ساده شروع کرد و به قله علم رسید. قدر دانش را دانست و ارزش علم و معرفت را دریافت و

طعم حقیقت را چشید و به قله رسید.

۶- نخواستن و بی‌نیازی:

یکی از ویژگی‌های پسندیده و تقریباً در حد این مقام علمی و مناصب دانشگاهی بسیار کم نظیر دکتر احمدی نخواستن، عدم دلبستگی به ابزار قدرت و انواع جاذبه‌های دنیایی بود که انصافاً از فضیلت‌های بریاد رفته است.

کسی که علامه (ره) در سال ۱۳۵۹ در دیدار با دانشجویان او را برای سخن گفتن با این همه استاد و دانشجوی ملاقات کننده، برمی‌گزیند و حدود دو سال بعد امام (ره) وی را برای ستاد انقلاب فرهنگی منصوب می‌کند، استاد دانشگاه تهران است و ... وقتی به ستاد انقلاب فرهنگی آمده بودند به جای کار در محدوده ساعت اداری از ۷/۵ تا ۳ بعد از ظهر، از صبح تا شب و گاه دیروقت شب کار می‌کردند. شب‌ها روی کاناپه در همانجا می‌خوابید و تنها نگارنده چندین بار خواهش و اعتراض کرد تا ماه‌ها اصلاً قانع نمی‌شد و همانگونه شب‌ها را به سر می‌برد و بعدها که در تهران ساکن شدند زیست ساده و زندگی بی‌آلایش و صفا و صمیمیت هیچگاه او را رها نکرده است. در عین حال فروتنی او بعدی بود که برخلاف طبقه‌بندی‌های معمولی و رسم رئیس - مرئوسی، استاد - شاگردی و ... هیچ کس، هیچگاه مانع و رادعی برای ارتباط مستقیم و ساعت‌ها گفتگو با ایشان نمی‌دید. به همین دلیل با حضور او در ستاد انقلاب فرهنگی شور و امید، تحرک و پویایی بویژه برای دانشجویان در ستاد انقلاب فرهنگی و مجموعه جهاد دانشگاهی فراهم شده بود.

۷- قدرت فوق‌العاده ظرفیت‌سازی، اعتمادسازی و خلق

سرمایه اجتماعی:

شاید به دلیل همان جامعیت سلامت نفس، احساس تعهد و التزام به ضرورت تقویت جمهوری اسلامی و اشراف به ساحت علم و استلزامات عالمان بود که دکتر احمدی را به صورت مشخصی منحصر به فرد جلوه داد و او موفق شد سرمایه عظیم اجتماعی خلق کند؛ یعنی توفیق داشت علاقه طیفی عظیم از استادان دانشمند از رشته‌های گوناگون علوم انسانی از دانشگاه‌های مختلف برای علم‌آموزی به نسل جوانان انقلابی را جلب و جذب کند (که بعضاً در آن دوره مغضوب واقع شده بودند و برخی حاضر نبودند تدریس کنند و به احترام دکتر احمدی با علاقه و رغبت به تدریس برگشتند) و پایه‌های دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس را پی افکند. حتی بسیاری از آنان را به حوزه‌های علمیه دعوت کرد و عملاً گفتگوهای سازنده علمی را پی‌ریزی کرد. از چندین تن از استادان شنیده‌ام که در پاسخ به دعوت می‌گفتند اگر جناب آقای دکتر احمدی ریاست آن دانشکده را برعهده دارند ما دعوت دانشگاه را قبول می‌کنیم. این تعامل درخشان را دکتر احمدی در سازمان سمت و در بسیاری از کمیته‌های ستاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، حوزه علمیه و... گسترده ساخت و برکات فراوان را برای جامعه علمی به ارمغان آورد. اگر این اعتماد عمومی که به وجود و حضور شریف او وابسته بود، تحقق پیدا نمی‌کرد، دانشگاه‌های ما در بخش علوم انسانی این همه رشد و تعالی را شاهد نبودند.

۸- دستگیری از مردم و توجه به زیردستان:

شاید از دیدگاه رسیدگی به احوال محرومان، تعهد

نسبت به مردم و عنایت به مستضعفان، دکتر احمدی شخصیتی در حد شگفت بود. در این راه بحدی مصمم بود که کسی فاصله‌ای میان خویش و استاد نمی‌دید، ضعیف‌ترین قشر خدماتی و کارمندی دانشگاه و گروه تا استادانی که مشکل داشته‌اند یا کسانی که از شهرستان دائم مراجعه می‌کردند، دکتر احمدی سنگ صبور و مشکل‌گشای آنان بود.

۹- مناعت طبع و بلندنظری:

دکتر احمدی به پشتوانه دامنه وسیع مطالعات در فلسفه‌های جهانی و تجربیات ارزشمند تاریخی و نگاه راهبردی، دیدی وسیع و آینده‌پژوه داشت و انسانی اندیشمند و روشن‌بین بود. مصالح فرهنگی را در منافع زودگذر انتقام‌خواهانه و افراطی نمی‌دید، بلکه کرامت انسانی مقام خلیفه‌اللهی انسان و ذات کار فرهنگی را که لازمه آن صبوری و خویش‌تنداری بود، در نظر می‌گرفت.

۱۰- انس با مرگ در پس اعتماد به اینکه جهان آخرت

محصول عملکرد این جهانی و در طول آن است:

اگر کسی از نزدیک با دکتر احمدی کار کرده باشد و ظهور جلوه‌های عرفان عملی و عرفان مبتنی بر شریعت را دریافته باشد، بازگو خواهد کرد که دکتر احمدی عرفانی مجسم و شهودی متبلور داشت. با آنکه پنج سالی از هشتاد فزون داشت، دنیا و آخرت را ظهوری از حقیقت واحد می‌دانست، از دیدگاه وی این دو ساحت زیستن آنچنان یکپارچه، یک کاسه و دارای روحی واحدند که او را برمی‌انگیخت در سال‌های آخر نیز مانند سال‌های جوانی سختکوش و پرکار باقی بماند. می‌دانست که این سختکوشی و کار شبانه‌روزی او را به مرگ نزدیک‌تر می‌سازد، اما

دیندار است. او در زی روحانیت است و خود را نیز روحانی می‌داند اما کار روحانیان نمی‌کند و اهل منبر و محراب نیست. وجه نانی که می‌خورد از دستمزد کارش بدست آورده است و می‌آورد. او استادی است و وظیفه‌شناس با این مزیت بزرگ که دلش با زبانش یکی است. لازمه اخلاقی عمل کردن احراز درستی تشخیص و حسن عمل نیست. عمل اخلاقی ادای تکلیف است و کسی که احساس تکلیف کند و در ادای آن بکوشد اخلاقی است. هرچند که در تشخیص تکلیف و عمل اخلاقی اشتباه کرده باشد.»

مرگ را لقای معشوق می‌دانست و از حرکت به سوی مرگ اعراضی نداشت، آن سوی دنیای خود را ترسیم کرده بود و برایش به همان سادگی خویش زیبا به نظر می‌رسید. در حقیقت، این مرد خرد و فلسفه، چون جهان‌بینی خود را با عرفان و شهود و تجربه زیستی عرفانی درآمیخته بود، سر از پا نمی‌شناخت و عاشق علم و مدیریت علمی، ارتقا تولید علم باقی ماند و تا آخرین نفس دست از کار علمی و مدیریتی خود نکشید و هر دو سرای را با خرد الهی که همانا پیامبر درونی بود، برای خویش بیمه کرد.

و سرانجام نیز در راه عبادت و معرفت در روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان و در سومین روز از عزای امام متقیان به دیار حق و دیدار معشوق شتافت.

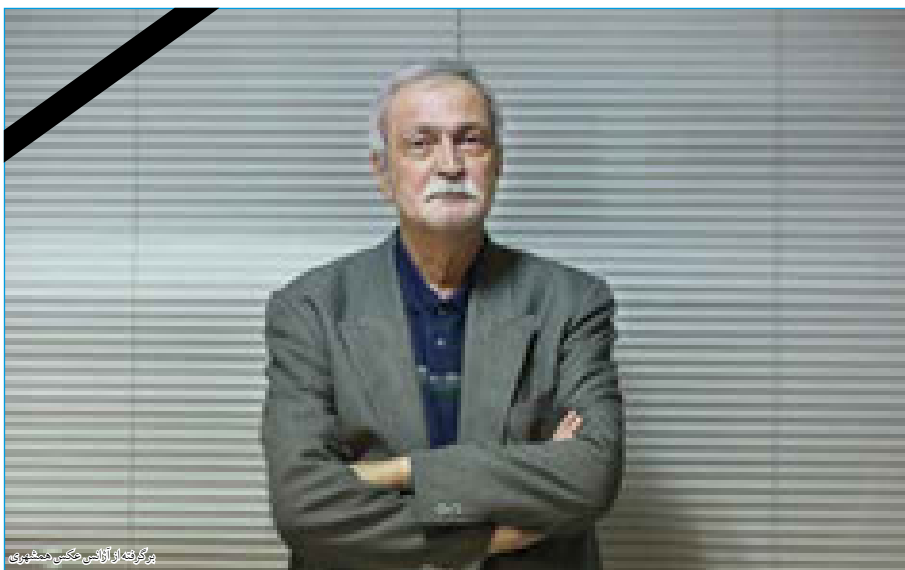
آری این فضیلت‌های یاد شده، همان فضیلت‌های فراموش شده روزگار ما هستند که ما سخت بدان‌ها نیازمندیم و جامعه ما عطش ناکانه در آرزوی چنین شخصیت‌هایی برای یادآوری آن فضایل سلف صالح‌اند.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

سخن با نقل نوشتاری از استاد دکتر رضا داوری اردکانی درباره ایشان به پایان برده می‌شود: «در زمانه‌ای که اخلاق و فضیلت از همیشه مهجورتر است، قدر کسانی که در میدان علم و عمل همچنان به اخلاق وفادار مانده‌اند بسیار بزرگ است. دکتر احمدی دانشمند است بدون اینکه داعیه داشته باشد. او هم از تواضع بهره کافی دارد و هم متدین و متشرع است. اما دینداری او برای کوچه و بازار نیست و اتفاقاً دینداری او در کوچه و بازار جلوه‌ای نیز ندارد. دکتر احمدی در خلوت خود یعنی در محضر خداوندی

پی‌نوشت

*رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و رئیس طرح جامع اعتلای علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور
۱. زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر احمد احمدی، تهران، مؤسسه روان‌شناسی و علوم تربیتی دکتر کاردان، ۱۳۹۴؛ پیشگفتار ص ۶.



نیم‌نگاهی به شخصیت ویکی از آثار دکتر محمد امین قانع‌راد

دکتر محمد منصور نژاد*

تلاش‌ها را با اولویت دو گونه رویکرد دسته بندی نمود:

- ۱) تقدم رویکرد سیاسی (اصلاح از بالا)
- ۲) تقدم رویکرد فرهنگی و اجتماعی (اصلاح از پایین و بدنه)

اکثریت مصلحان ما، در طی دو قرن اخیر تاکنون، مشی اول را برگزیدند و به نظرم دلیل عدم توفیق کامل آنان را نیز باید در همین شیوه کار دید. «سید جمال الدین اسد آبادی» که برخی همچون استاد مطهری او را

درس‌هایی مهم از استاد قانع‌راد: اصلاح در اصلاح (الف) در تاریخ معاصر ایران حدود دو سده است مصلحانی ظهور نمودند و عمری را در مسیر آرمان‌هایشان سپری کردند، اما متأسفانه نتیجه تلاش‌های اصلاحی در این سامان، رضایت بخش نیست. همه این مصلحان هم کار فرهنگی داشتند و هم فعالیت سیاسی و... اما اگر پرسش آن باشد که با توجه به اولویت‌ها، رویکردهای فعالیت مصلحان ایرانی را چگونه می‌توان دسته بندی نمود؟ شاید بتوان همه

استاد قانع‌ی راد دارا بودن این نگاه بود که می‌باید در فراراه مصلحان خودی قرار گیرد. زیرا فعالیت‌های فرهنگی دامنه بسیار وسیعی دارند. اما نگاه مساله‌محور، بلافاصله یک کنشگر فرهنگی و اجتماعی را وادار می‌سازد که از بین صدها موضوع، به چیزهایی بپردازد که هم اکنون و برای جامعه ما (این زمان و این مکان) ضرورت دارد و از مباحث تفننی و یا اشکالات نیش‌غولی و مشاجرات بی‌حاصل، گذر نماید.

البته نگاه مساله‌محور می‌تواند در سه سطح اتفاق افتد: (۱) مبانی، (۲) میانی و (۳) خروجی‌ها. در قالب تمثیل درباره «درخت»، می‌توان از ریشه‌ها (مبانی)، ساقه و شاخه‌ها (میانی) و میوه‌ها (خروجی) سخن گفت. استاد قانع‌ی راد گرچه از تامل در مبانی علوم انسانی غافل نبود، اما عمده تلاشش در مسایل، مربوط به سطوح میانی و به ویژه میوه‌ها بود و از این رو می‌توانست با اقتضای مختلف به ویژه جوان ارتباط نیرومندی داشته باشد، زیرا دقیقاً بر روی درد آنها انگشت می‌نهاد و موضوع را کالبد شکافی می‌کرد و ارایه طریق داشت.

ج) به امید آن روز که با اصلاح شیوه اصلاحی مان، همه رهروان راه استاد با تقدم رویکرد فرهنگی (که گفتگو مدار و مردم‌گراست) بر سایر رویکردها، با تعریف رویاهای ممکن، همراه با نشاط و امید به صورت تشکیلاتی در کنار هم، ایران عزیز را بسازیم. در ادامه نگاهی گذرا خواهیم داشت به یکی آثار متأخر دکتر محمد امین قانع‌ی راد، استاد جامعه‌شناسی و عضو هیات علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، کتاب الگوی چهار وجهی برای ارزیابی توسعه علوم انسانی.

کتاب در سال ۱۳۹۳ منتشر شد، و به نظر می‌رسد

سرسلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی دوسده اخیر جهان اسلام دانسته‌اند، پس از تلاشی افزون بر ۴۰ سال، در اواخر عمر به اینجا می‌رسد که کاش به جای حکام و سیاسیون، به سراغ مردم می‌رفتیم و... این درسی است که سایر مصلحان نیز لازم است بیاموزند و به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی اهمیت لازم را بدهند.

ب) برای توفیق مصلحانه با رویکرد فرهنگی و اجتماعی، با الهام از زندگی دکتر قانع‌ی راد که رویکرد فعالیت‌اش اولاً مصلحانه بود و نه صرف استادی دانشگاه و ثانیاً تقدم فعالیت فرهنگی اجتماعی بر کنش‌های سیاسی، بر چند نکته می‌توان تاکید داشت:

(۱) آدمی باید «رویا» داشته باشد، آن هم رویاهای ممکن و قابل تعبیر. کسی که به ایران می‌اندیشد نباید فراموش کند که در خاورمیانه قرار دارد و هم مرز با افغانستان و عراق و... است و از این رو نسخه‌ها باید واقع‌گرایانه و قابل تجویز باشد؛

(۲) آدمی نباید هرگز امید و نشاط‌اش را از دست بدهد، به ویژه که فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، دیرمحصول بوده و طبیعی تدریجی دارند. خسته نشدن (حتی با بیماری حاد) و حضور با نشاط و پر انرژی در صحنه‌های مختلف، از درس‌های کنش و منش مرحوم قانع‌ی راد است.

(۳) کار فرهنگی و اجتماعی و تمرکز فعالیت بر روی بدنه، بدون «کار تشکیلاتی» به جایی نمی‌رسد و یا کم‌ثمر است. از این رو استاد ما همزمان در چندین انجمن علمی مربوط به علوم انسانی (انجمن جامعه‌شناسی، انجمن صلح، انجمن ترویج علم و...) فعالیت چشم‌گیر و قابل توجه داشتند.

(۴) نگاهی «مساله‌محور»؛ به نظرم ویژگی مهم دیگر

اثر بسیار مهم استاد در زمینه علوم انسانی است. بنا به توصیه حضوری مرحوم دکتر قانع راد لازم است این کتاب از سوی اهالی علوم انسانی و به ویژه سیاست‌گذاران این رشته دانش مطالعه و بررسی و واکاوی شود.

ناشر کتاب پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی است، و مشتمل بر هفت فصل با عناوین زیر است: اول: کلیات پژوهش؛ دوم مبانی مفهومی و نظری؛ سوم: تدوین چهارچوب مفهومی و مدل تحلیلی پژوهش؛ چهارم: بررسی تجربی سایر کشورها؛ پنجم: بررسی انتقادی تجربه ایران؛ ششم: تحلیل یافته‌های ذهن کاوی و هفتم: شاخص‌سازی و تعریف عملیاتی شاخص‌ها. حتی اشاراتی بر این کتاب ۵۴۵ صفحه ای (با فونت ریز) و با ارزش، حجم زیادی از مطالب را به خود اختصاص می‌دهد که فعلاً معرفی کامل آن مقدور و مقصود نیست و از این رو به طرح چند نکته بسنده می‌شود به این امید که شاید برای ملاحظه و مراجعه به اثر، مفید افتد:

۱- عنوان کتاب را نویسنده از بحث «مایکل بوروی» (۲۰۰۵) الهام گرفته است که چهار نوع «جامعه‌شناسی» را (جامعه‌شناسی حرفه‌ای، سیاستی، انتقادی و حوزه عمومی) از هم تفکیک می‌کند. اما نوآوری نوشته است که به تعبیر دکتر قانع راد با گسترش این نگرش می‌توان از چهار نوع «علوم انسانی»، با همین نام گفت. در این صورت چهار نقش حرفه‌ای (تولید مقاله، کتاب و...)، سیاستی (نزدیکی کارشناسان علوم انسانی با تصمیم‌گیران و کنشگران سیاسی و مشارکت در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی و...)، انتقادی (بررسی صحت و سقم مدعیات علوم انسانی) و عمومی (صورتهای ارتباطات بیرون از قلمرو رسمی علم بین

دانشمندان و مخاطبان وسیعی در قلمرو همگانی) برای عالمان علوم انسانی می‌توان در نظر گرفت. (ص ۱۹۸)
۲- در فصل دوم کتاب آمده است که در دوره مدرن دو روایت بر علوم انسانی غالب بود: روایت حرفه‌ای و روایت انتقادی. علوم انسانی به ویژه از سال‌های ۱۹۶۸ به بعد، شاهد پیدایش روایت‌های تلفیقی است که در عین حال دو مفهوم حرفه‌ای بودن و انتقادی بودن را مورد بازاندیش قرار می‌دهد و در عین حال دو مفهوم تجدید نظر شده حرفه و نقد یا دانش و جامعه را با یکدیگر تلفیق می‌کند. (ص ۵۹)

۳- نظریه پردازان شیوه جدید دانش ضرورت گذار از مفهوم دانش معتبر، به دانش مستحکم اجتماعی را مطرح می‌کنند. در شرایط کنونی با توجه به انتظارات جامعه، ابعاد اجتماعی از جمله ملاحظات اخلاقی و زیست محیطی به طور روز افزونی در کارهای دانشمندان یکپارچه می‌شود. این امر اعتماد به دانش علمی را افزایش می‌دهد. دانش دارای استحکام اجتماعی می‌تواند آرمان‌های اجتماعی را پیش بینی کند. (ص ۱۴۷)

۴- در شرایط جهانی شدن و مدرنیته متاخر، دیگر فقط نظریه‌نوسازی و مدرنیته واحد بر علوم اجتماعی کشورهای جنوب تسلط ندارد و کشورهای جنوب از یکسو به تجربه‌ها و دریافته‌های بومی و محلی خود توجه دارند و از سوی دیگر ارتباط خود را با دانش جهانی حفظ می‌کنند و در پی افزایش سهم خود در تولید جهانی دانش هستند.

۵- در گزارشی از ۲۵ دانشگاه وابسته به کشورهای گوناگون می‌خوانیم: نقشها و مسئولیت‌های مشارکت مدنی، شامل یادگیری اجتماع محور و یادگیری خدمات، پژوهش عملی-کاربردی، دانش پژوهشی

درگیر و عمومی، ترویج خدمات اجتماعی دانشجویان و سایر فعالیت ها نشان می دهد که نه تنها مشارکت مدنی، یادگیری دانشجویان را در بر می گیرد، بلکه به یادگیری متقابل دانشگاه و جامعه وسیعتر و هم بهره گی آن در دانش پژوهی و توسعه دانش مربوط است. این نوع مشارکت شکل عمل متقابل به خود می گیرد که در آن دانشگاه و اجتماع به طور آشکاری از مزایای مشارکت برخوردار می شوند. (ص ۲۶۲)

۶- مهمترین اقسام مشارکت اجتماعی دانشگاهها در محورهای زیر است: یک: مشارکت در امر آموزش و یادگیری؛ دو: پژوهش درگیر؛ سه: پیوندهای تجاری، صنعتی و حرفه ای؛ مشارکت اجتماعی و فرهنگی؛ همکاری با مدارس؛ مشارکت اقتصادی. (صص ۷۱-۲۶۸)

۷- در فصل ۵ این کتاب در ۷۰ صفحه به بررسی انتقادی تجربه ایران با بررسی و تحلیل محتوای اسناد بالا دستی نظام (نقشه جامع علمی کشور در قلمرو علوم انسانی، اهداف و شاخص های علم و فناوری در برخی از رشته های دانش) پرداخته است و نکات مهمی مورد بررسی قرار گرفته است.

۸- فصل ششم که تحلیل یافته ای ذهن کاوی است محصول بررسی دیدگاه ۳۵ تن از استادان برجسته رشته های مختلف علوم انسانی در ایران است و در این مصاحبه ها وضعیت علوم انسانی کشور در ابعاد مختلف (کارکردها، کارآیی و ارزش های بومی، معیارها و شاخص های ارزیابی فعالیت ها و کیفیت آموزش و پژوهش، یادگیری و به روز بودن استاد،

معیارها و شاخصه های ارزیابی و ممیزی، و...) مورد موشکافی قرار گرفته است. ملاحظه این فصل که حدود صد صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است برای هر پژوهشگری که مسایل علوم انسانی کشور را تعقیب می نماید، ضروری می نماید.

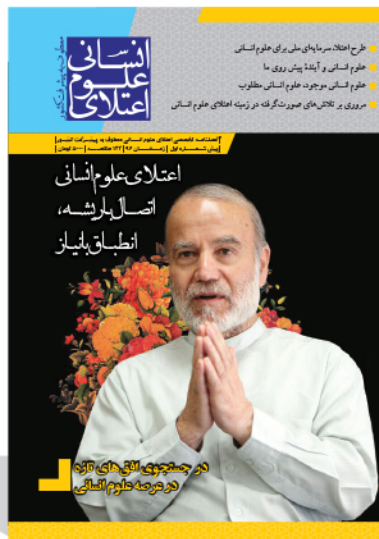
۹- در فصل آخر کتاب مورد بحث، برای محورهای انواع فعالیت های دانشگاهی، کیفیت و کمیت فعالیت دانشگاهی، رویکرد اجتماعی و سطوح فعالیت دانشگاهی و ... در بالای ۵۰ صفحه ارایه شاخص شده است.

۱۰- در نگاه اجمالی به فهرست منابع و نیز محتوای کتاب ملاحظه می شود که در این اثر در حالیکه منابع علوم انسانی به زبان انگلیسی بسیار متنوع و گسترده مورد استفاده قرار گرفته اند، اما ارجاع به منابع داخلی بسیار اندک بود. گرچه دکتر قانع راد در بخش کار میدانی و در مصاحبه ها تا حدود خوبی این خلا را پوشش داده و آرای کارشناسان داخلی را تجمیع و تحلیل نمودند، اما به نظر می رسد که پژوهشگر توانای دیگری می تواند محصول و یافته های بسیار متنوعی از دیدگاه های کارشناسان داخلی که به ویژه در کنگره ها و همایش ها ارایه و نیز منتشر شده اند را می تواند مطالعه و تحلیل محتوا نموده و یافته های نهایی آن بررسی، مکمل خروجی های ارزشمند کتاب مورد بحث باشد.

پی نوشت

* پژوهشگر، عضو کمیته علمی طرح جامع اعتلاء، سردبیر فصلنامه تخصصی طرح جامع اعتلاء

منشورات



■ شماره تماس

۲۳۹ ۸۸۶۱۴۰۵۷ داخلی

■ نشانی فصلنامه

تهران بزرگراه کردستان - خیابان
دکتر صادق آئینه‌وند (۴۴ شرقی)،
ساختمان فرهنگ پژوهشگاه علوم
انسانی و مطالعات فرهنگی



<http://www.ihcs.ac.ir/tarheeatela/fa>



معاون رئیس هیئت مدیره معاونت و کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان - کارشناسان



مهم ترین اخبار



نشست کمیته علمی طرح اعتلاء



نشست رده توسعه علوم انسانی در آموزش عالی ایران، نقد و نظر



علوم انسانی و قدرت

تکلیف تکالیفات



ظرف و اطلاعیه



چند رسانه ای



مجموعه و مسائل طرح اعتلاء

